

اول
کتاب

گویندگی و فن بیان

زبان معیار
در جستجوی

نشر شاد

مکتب دین و اندیشه



گویندگی و فن بیان

غلامعلی امیرنوری

تحقیق و توسعه رادیو

فروردین ۱۳۹۲

نهم

مقدمه.....	۱
فصل اول: فن بیان و گویندگی	۶
فصل دوم: زبان مشترک فارسی دری.....	۲۳
فصل سوم: استقلال، مرز و قانون.....	۳۹
فصل چهارم: زبان و زبان‌شناسی.....	۴۳
فصل پنجم: زبان، گفتار و نوشتار.....	۵۶
فصل ششم: توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار.....	۶۳
فصل هفتم: نوشتار، توانایی‌هایی زبان.....	۸۱
فصل هشتم: زبان یا بیان را در چه نوعی نازد.....	۹۹
فصل نهم: بیان حرف پیوند، عواطف، عزم، جاه / عزم.....	۱۰۷
فصل دوازدهم: تکیه در زبان فارسی (۱- تکیه هجا).....	۱۳۷
فصل دوازدهم: تکیه در زبان فارسی (۲- تکیه کلام).....	۱۶۳
فصل سیزدهم: ترکیب‌ها.....	۱۸۱
فصل چهاردهم: مثلث فکری.....	۱۹۵
فصل پانزدهم: دستگاه آوایی زبان.....	۲۱۳
فصل شانزدهم: خط‌های ایران و خط فارسی.....	۲۲۷

«اگر چه عرض هنر پیش یار بیانی است»
کمال سروری و حسن در هنرطلبی است
هزار ناب بلورین به شعر پارسی است
به قول شیخ اجل «آبگینه‌هایی» است
مراد من همه حفظ معانی است و بیان
ترین زمانه که سوزن کارها و جوی است
و دمع‌های است خدایی، عزیز سرشارش
که هرمت سخن ناب از کلام نمی است
در انتهای شب نوره صبح خواهد شد
مغزور صبحگاهی در عبور نیم شبی است
جدال با منت ای مدعی زنادگی است
که تیغ من همه پیلااد و آن توطلبی است
به یازگانه هنر هرکلام رنگین را
طراوت گل سرخ و جلالت رطبی است
هزاره‌هاست که ما همزمان ابراسیم
سخنوران دری را فریادتی سبی است
سدد از گفت حافظ گرفته‌ای «نوری»
و گرنه عرض هنر پیش یار بیانی است
اسیر نوری

بدرم عالم و دانشمند نبود، اما با سواد و کارمند دولت بود شعر و ادبیات را هم دوست داشت و شب‌ها بر ایمان کتاب می‌خواند از شاهنامه و گلستان و حافظ گرفته تا هزار و یک شب. اسیر ارسلان، مختاراتنامه و رمان‌های تاریخی، روزنامه و مجله هم می‌خرید و می‌خواند. مادرم تنها سواد قرآنی داشت^۱ و هر دو نفر اصلاً بهرانی بودند.

بزرگ‌تر که شدم از خواندن شعر و رمان لذت می‌بردم. هفته‌ای چند کتاب گزیده‌ای را تمام می‌کردم، شعر از مجله و کتاب‌های شعر. هنوز هم حافظ و فردوسی و سعدی و مولانا و نظامی و... برای من عزیزترین‌اند. پس از گرفتن دیپلم جذب رادیو زاهدان شدم و بیشتر از سالی در آن مرکز همه کار کردم؛ گویندگی، نویسندگی، بازیگری، کارگردانی، تهیه‌کنندگی، گزارشگری، حتی صداوتاری. (در مراکز و شهرستان‌ها چنین بود) برای خدمت سربازی به تهران برگشتم و به رادیوی نیروی هوایی آن روزگاران راه یافتند. باز بیشتر از سالی در آن رادیو همه کار کردم. با مرگ پدر از سربازی (پس از ۶ ماه خدمت) معاف شدم. در فروردین ۱۳۴۲ به رادیوی ایران واقع در میدان آرگ رفتم. از من تست صدا (ضبط نمونه صدا) گرفتند و از اول اردیبهشت همان سال گوینده رادیو ایران شدم. کاری که آرزوی من را داشتم و عاشقش بودم و هنوز هم هستم! بیشتر از هر کار دیگری.

۱. برادرتان دینعلی خط به انداز حدوداً از آن سواد داشتند و به آن سواد آشنایان داشتند.

ماهها فقط اعلام برنامه می‌کردم بعد اجازه گویندگی در برنامه‌های ساده‌تر را به من دادند. مدتی بعد خواندن خبرهای کوتاه (سه دقیقه‌ای) و پس از آن خبرهای مشروح و برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی، مانند کاروان شعر و موسیقی، برنامه فرهنگ مردم، برنامه خانه و خانواده و غیره (هنوز اخبار از برنامه‌های تولیدی جدا نشده بود) به من واگذار شد.

اینها قسمتی از کارهای من بود. مهم‌تر و با ارزش‌تر از آن، آشنایی با بزرگان و پیشکسوتان رادیو، و کار کردن در کنار ایشان بود. بعضی‌هاشان به سرای باقی رفته‌اند که خداشان قرین رحمت کند.

بسیار مدیون نامدارانی هستم؛ مانند: عزیزالله صانعی، ابوالقاسم سجوی شیرازی، احمد سروش، مهدی سهیلی، یزدان بختیاری، مهدی اخوان ثالث، دکتر ضیاءالدین سجادی، نعمت‌الله قاضی، محبط طباطبایی و بسیاری دیگر که ذهن و اندیشه مرا با اصول فن بیان و دقایق و رموز گویندگی رادیو، به ویژه شعر و ظرایف آن آشنا کردند و فن بیان و شگردهای درست خواندن شعر را از من دریغ نکردند.

نکته‌ای که باید دانست آنکه، هیچ برنامه‌ای بدون نظارت، کنترل و بازبینی، پخش نمی‌شد. چندین استاد برجسته دانشگاه مسئول کنترل برنامه‌ها قبل از پخش بودند. برنامه‌ها را با دقت می‌شنیدند و برای آن گزارش‌هایی «تقدیسه» می‌نوشتند و کار گویندگان، نویسندگان، بازیگران، تهیه‌کنندگان و حتی کیفیت مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، مصداق‌داری، کارگردانی و موسیقی برنامه‌ها را هم نقد می‌کردند و نقاط قوت و ضعف و درست و اشتباه هر برنامه‌را می‌نوشتند. اداره نظارت بر اساس این تقدها، موارد را به هر یک از همکاران برنامه گوشزد می‌کرد. مدیریت رادیو هم این تقدها را می‌خواند و تصمیم لازم را می‌گرفت؛ از اصلاح موارد غلط، تا ضبط دوباره برنامه به این ترتیب هر برنامه خود وسیله آموزشی می‌شد و گوینده را آزمون و هدایت می‌کرد.

پس از اتمام رادیو و تلویزیون بنابر سیاست زمان، گویندگان خبر از گویندگان سایر برنامه‌ها جدا شدند. من هم برای کافور خبر انتخاب شدم؛ خواندن خبرهای ساعت‌های ۷، ۶، ۵، ۴ و ۳ با مدت ۱۰ دقیقه بود. (خبرهای ساعت ۷ و ساعت ۸ با مدت مشروح و با همکاری گویندگان دیگر بود.)

من که شش ماه ادبیات بودم یکی دو سال بعد از قسمت خبر جدا شدم و دوباره به ضبط برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی پرداختم. در همان سال‌ها هم به تحصیل ادامه می‌دادم. گرچه همیشه در سال آموختن بودم و هر چه را که به فن بیان و گویندگی مربوط می‌شد و به آن مدد می‌رساند، می‌خواندم؛ چه به صورت رسمی و چه آزاداً از تطبیح شعر و صنایع بدیعی گرفته تا زبان‌شناسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی و ادبیات. البته در حد بضاعت خود؛ که هنوز هم ادامه دارد. آنچه دریافت‌ام تازه نظریاتی از اقیانوس است.

پس از انقلاب یک سالی در بخش بودم. بعد به تولید رادیو آمیان (رکبا) آمدم و گوینده برنامه‌های ادبی، فرهنگی و عرفانی شدم. مانند برنامه در انتهای شب. برنامه سیمای فرزندان، برنامه‌های ویژه شهادت و ولادت معصومین و از این دست...

حدود بیست سال پیش، دانشکده صداوسیما برای آموزش درس فن بیان، گویندگی و مجری‌گری از من دعوت کرد. ابراهیم منگی از استادان دانشکده (کارگردان و سناریست) استاد راهنمای من برای ارائه پایان‌نامه تحصیلی‌ام در دانشکده هنرهای دراماتیک با موضوع فن بیان و گویندگی بود. پایان‌نامه تحصیلی بر اساس جزوه‌ای که سال‌ها قبل از آن، از سوی دفتر فنی انتشارات و رادیو چاپ شده و به گویندگان داده بودند، تهیه شده بود. به اضافه یادداشت‌هایی که در طول سال‌ها جمع‌آوری و تدوین کرده بودم و همای اطلاعات و راهنمایی‌های بزرگان و برنامه‌سازان رادیو بود.

آن زمان «دکتر شری» چنین جزوه‌ها و کتاب‌هایی را که از منابع خارجی به‌ویژه، نگاه سخن‌پرانی «بی‌بی‌سی» ترجمه می‌شد و با همکاری کارشناسان رادیو و افزودن اطلاعات زبانشناسی و فن بیان فارسی تکمیل شده بود، چاپ می‌کرد و به همه گویندگان، هنرپیشگان، تهیه‌کنندگان، نویسندگان و برنامه‌سازان برای مطالعه و استفاده می‌داد که بسیار مفید و آموزنده بود. (جزوه گویندگی و فن بیان را چند سال پیش مجدداً یکی از همکاران که بیشتر در حرفه دیپلومی فعالیت داشته و دارد، بدون هیچ تغییری و به نام خود گردآوری و تألیف کرد)

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و انتقال دانش، تجربه و فرهنگ میان اقوام و نسل‌های مختلف است. از دو صورت زبان که «مکتوب» و «ملفوظ» باشد، صورت ملفوظ یا گفتاری آن برای ارتباط‌های آوایی در اجتماع، گفتگوها و حتی بحث و جدل‌ها به کار می‌رود، ولی وظیفه انتقال دانش و تجربه، صدور فرمان‌های مکتوبی، عقد قراردادهای مانند آن برعهده صورت مکتوب زبان بوده است. زبان به کمک گونه مکتوب یا نوشتاری، بیوتدی مستمر بین گذشته و حال و آینده انسان‌ها برقرار کرده است.

تا قبل از اختراع رادیو و تلویزیون دانشمندان و فرزندان هر زبانی، برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به گونه مکتوب زبان روی آورده. از این گونه، برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفته‌اند. لذا به راحتی، می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورهای آرایش‌های کلامی بیشتر برای صورت مکتوب زبان وضع شده باشد. زیرا صورت ملفوظ زبان را آزاد گذرد و غیرماندگار می‌دانستند.

بعد از اختراع رادیو، به گونهٔ تلفوظ زبان که تنها وسیلهٔ ارتباطی در این رشته است توجه بیشتری شد و هر چه زمان گذشت اهمیت آن بیشتر احساس گردید. چنانکه کم‌کم برای استفاده از گفتار در رادیو و سپس تلفوظیون صاحب‌نظران و استادان زبان، قوانینی وضع کردند و کم‌کم به اصولی رسیدند. که اکنون آگاهی از آن‌را یک تخصص می‌دانند و می‌گویند این نکات و رعایت آنها در فن گویندگی، در روند کامل شدن ارتباط و انتقال دقیق و درست پیام‌ها، بسیار مهم و لازم است.

گویندگی رادیو در همهٔ جای دنیا صرفاً تلزمی است. ولی در ایران با سابقهٔ درخشان فرهنگی و داشتن گنجینه‌های بی‌شماری ادبی، اعتبار و ارزش ویژه‌ای دارد و باید به این نکته توجه کنیم که از این جهت ایران و زبان فارسی همیشه حرف‌هایی برای گفتن دارد و با کشورهای بدون سابقه درخشان چند هزار ساله فرهنگی و ادبی، قابل مقایسه نیست.

یابه و اساس فن بیان و گویندگی، ارتباط‌های کلامی و گفتار است و زبان و کلام در هر سرزمین، خاص همانجا و تابعی از فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم آن است و ایران و زبان فارسی از جهت سخنگویان برجسته، نویسندگان بزرگ و شاعران فرهیخته و آثار ارزشمند آنان در جهان ممتاز است.

سخنگویان هر زبانی از دستور زبان و شیوهٔ آوایی و تلفظی زبان خود اغلب به صورتی ناخودآگاه استفاده می‌کنند و ذهن و مغز آنها تمام اطلاعات زبان را که در خود ذخیره کرده در زمان حرف زدن و نوشتن، از روی عادت به کار می‌برد. البته کمتر کسی به آن توجه دارد و جواب «بهر اعطای زبان را می‌دانند. (مگر کارشناسان و اهل تحقیق)

دانش‌ها و اطلاعات ذهنی، عادت‌های رفتاری و چگونگی فعالیت‌های مغزی، چون از ناخودآگاه به سطح آگاهی آورده شوند و تنظیم و تدوین گردند، دانش آن کار خواهد شد.

در دانشکده صداوسیما با انکابا سالها کار گویندگی و کسب تجربه و جمع آوری اطلاعات لازم از بزرگان و اندیان را می‌دیدم. به اضافه مطالب علمی همزمانی که داکترش رفته کار آموزش را آغاز کردم. برای درس دادن باید هم دانست. هم توان انتقال این دانسته‌ها را پیدا کرد. باید با شاگردان ضمن ارائه اطلاعات علمی و نظری کار سازنده و عملی هم داشت و به آنچه گفته می‌شود عمل کرد. قبلاً در چند دبیرستان ادبیات درس داده بودم و با کلاس درس آشنایی و انس داشتم.

برای پاسخ دادن به سؤالات و «پیراهای فراروانی» هر جوان باید مطالبات خود را بیشتر و گسترده‌تر می‌کردم و بر اساس آن در گفتار و شیوه‌های گویندگی خود دقیق می‌شدم و آنها را به سطح آگاهی می‌آوردم تا بتوانم کمک به دانش بیان معیار و «گویندگی ایده‌آل» برسم. دانشی که بتواند قاعده و قانون بشود، نقل و مطلق و تجربه آن را بپذیرد و پاسخ بپردازد به درستی بدهد؛ «دستور بیان» مانند بیان حرف ربط... یا پیوند «واو» یا «و» آوایی «و» و «آ» و درنگ بی‌آوایی «ه» (اورگولیا) که فصلی از کتاب حاضر را در بر می‌گیرد با قانون‌ها، استثناها و اختیاراتی گویند.

در هر جلسه کلاس، در دانشکده و پس از آن در کلاس‌های دیگر موضوع‌ها و پرسش‌ها و نکته‌های تازه‌ای در ذهن خود می‌یافتم. در پی یافتن پاسخ آنها از تمام کتاب‌هایی که می‌شناختم نت برداری می‌کردم و از کنار هم گذاشتن آنها به نتایج جالب توجهی می‌رسیدم و می‌توانستم سرب از تاخود آگاهم و از آنچه که «توانش زبانی» خوانده می‌شود کمک بگیرم و حاصل آنها را یادداشت می‌کردم. بخش‌هایی از این کتاب نمونه همان پژوهش‌ها و یادداشت‌ها است.

دو سال پیش، پس از گفت‌وگو با آقای دکتر ضحیّه معلوت صدا و آهنگ دکتر جوانی مدیرکل اداره تحقیق و توسعه صدا، برای نوشتن کتابی در «فن

بیان و گویندگی دست به کار شدم و به تنظیم و تدوین و مرتب کردن یادداشت‌هایم پرداختم.

بعضی یادداشت‌ها، درست و کامل بود، ولی بعضی دیگر که طی آن مواردی به صورت طرح و نظریه تنظیم شده بود، باید دربارشان پژوهش می‌کردم و از دانش زبان‌شناسی و کتاب‌های زبان‌شناسان و ادیبان در جهت اثبات آنها کمک می‌گرفتم که گاه به اصلاح و حتی تغییر آنها منجر می‌شد و چون به برداشت و نتیجه نازم می‌رسیدم، با اصول زبان‌شناسی، ارتباطات و ادبیات مطابقت می‌دادم تا از اشتباه و استنباط غلط و تأویس پرهیز شده باشد که البته باید اعتراف کنم که هنوز هم در آن جای حرف بسیار است!

با دوست عزیزم آقای اکبر رشیدی که به دانش و آگاهی او اطمینان داشتم دربارهٔ ویرایش کتاب صحبت کردم و با صلاحدید او پس از تهیه و تدوین هر فصل، آن را برای ویرایش در اختیارش می‌گذاختم و پس از اصلاح و ویرایش نسخه‌ای را به مرکز تحقیق و توسعه و نسخه‌ای را هم برای تحریر می‌دادم.

گریه بعضی مطالب را می‌توان در کتاب‌هایی که در فهرست منابع آمده یافت، اما نتیجه‌گیری و برداشتی که از آنها شده، تازه است و پیش از این صورت نگرفته است و چون دقیقاً در جهت اهداف کتاب یعنی فن بیان، گویندگی و زبان یا بیان معیار است، می‌توانم بگویم که گویندگان و به طور کلی علاقه‌مندان را از خواندن چندین کتاب دیگر (با مطالب پراکنده) بی‌نیاز می‌کند.

در فصل‌های کتاب گاه مطالبی به مناسبت‌هایی تکرار شده اما چون تأکیدی بر نکته‌های طرح شده قبلی است، فعلاً ترجیح دادیم به همان صورت باقی بماند، تا در چاپ‌های بعدی.

هر کجا که از کتابی یا نویسنده‌ای مطلبی آورده یا نقل قولی شده سعی کرده‌ام که مستند باشد و نام نویسنده و کتاب مستقلاً قید شود.

نکته‌ها و مطالب‌های ناگفته و نانوشته فراوان دارم که اگر عصری باقی بود، در فرصتی دیگر به آنها خواهم پرداخت. این اولین گام در این مسیر است (بیان معیار) و قطعاً بعدها، و پس از من هم دیگران، آن را ادامه خواهند داد.

در همین جا از همه صاحب‌نظران و استادان تشکر می‌کنم از در اهتمامی‌هایی خود درج نورزند و مرا در اهتمامی کنند تا در بسایب‌های بعدی اشتباه‌ها را اصلاح نمایم. هدایت و انتقاد آنان را از جان و دل بپذیرا هستم.

در گذشته گویندگی و مجری‌گری، گریچه به ظاهر دو کار متفاوت است. ولی اغلب به عهده یک فرد بود. بعضی برنامه‌ها زنده و بعضی تولیدی بودند. در یک بخش خبر می‌خواندید، در برنامه‌های گویندگی می‌کردیم و در برنامه‌های دیگر مجری و گرداننده می‌گرد بودیم. حتی در صورت لزوم برای تهیه گزارش هم می‌رفتیم. اکنون به دلایل متعدد این روال به هم شورده است. بررسی و پژوهش در این مورد خود یک فصل کامل خواهد شد. تفاوت کار گوینده، هنرپیشه و دوبلور فیلم‌ها و سریال‌ها نیز، باید به صورتی اصولی و از جنبه‌های هنری، روانی و فیزیکی بررسی و شناخته شود و چندین مورد دیگر، که همه آنها می‌ماند برای بعد. همچنین درباره لهجه معیار در کنار لهجه‌های محلی و اقلیمی (که حتماً باید بر آنها توجه کافی شود) در همه مراکز رادیویی و تلویزیونی برنامه‌هایی به لهجه و بیان آنجا وجود داشته باشند) و نیز بسیاری مطالب دیگر...

زبان در گویندگی همچون رنگ در نقاشی است. هیچ نقاشی بی‌رنگی از بکاربردن رنگ‌ها، شناخت دقیق رنگ‌ها، ترکیب رنگ‌ها و دانش رنگ (رنگ‌شناسی) نیست. هیچ گویندگی هم نمی‌تواند به هنر گویندگی دست یابد بدون شناختن کامل زبان، آشنایی با لحن‌ها و دستگاه‌های زبان، بیان درست واژه‌ها و ترکیب‌ها (زبان فارسی چون زبانی ترکیبی است. اهمیت

ترکیب بیشتر استاد سخن مناسب هر پیام، لهجهٔ معیار، رعایت وزننگهدار، نکتهدار (نکتهٔ عجا و نکتهٔ کلام)، تعلیقات، سکاژم صدا، نظم صریح و بسیاری نکات دیگر که در تفهیم مفاهیم و اصلاح‌رسانی، نقش اساسی دارند. زبان ملی هر سرزمینی برای صاحبان آن همچون کشورشان عزیز و ارجمند است و گوینده از جمله پاسداران و نگهبانان زبان و از حافظان استقلال و حاکمیت ملی است.

گویندهٔ زبان فارسی باید بر همهٔ دقائق و ظرایف بیانی این زبان تسلط داشته باشد و اگر نه همه، حداقل بسیاری از آثار بزرگان ادب و فرهنگ زبان فارسی را یک بار خوانده باشد و به بهانهٔ ناشایسته و بی‌مطلق «جبری» بودن شایسته از زیر بار داستان‌ها خالی نکند.

کتاب حاضر اولین گام در ارائهٔ نکته‌های اساسی راجع به زبان و بیان فارسی است. یاد معیار برلی، یاد، و تار و پود، بزرگ است.

سکاژم صدا و شیوه‌های صداسازی و بیگوتگی آن و به‌طورکلی گویندگی در رادیو و تلویزیون را در کتاب دوم تقدیم خواهیم کرد.

کتاب سوم با توجه به کتاب ارزشمند استاد ابوالحسن نجفی (غلط نویسی) نام «غلط‌نویسی» را خواهد داشت با تمام توضیح‌های لازم و دلایل انتخاب تلفظ و افعال در رادیو و تلویزیون برای گویندگان.

رادیو و تلویزیون قدرت تقویت خارق‌العاده‌ای در خود دارد که نمی‌توان از تأثیر آن چشم پوشید. گاه آنچه از زبان گوینده‌های شنیده می‌شود امری از چندین مقاله بیشتر است.

از آنجا که گوینده همچون پاسدار و نگهبان زبان و سرزدهای آن و از حافظان این سرزمین فرهنگی است، برعهده مدیران و مسؤولان فرهنگی سازمان صدا و سیما است که گویندگان را در انجام این وظیفه سنگین یاری کند و از تربیت و آموزش آنها غفلت ننماید و آنها را از هر جهت (آمادی و معنوی) کمک کند. تا

با بازی هم بتوانیم هر چه بهتر و بیشتر در انجام وظیفه یادداری از زبان و نگهبانی از گنجینه‌های تپس و بی‌هتای زبان فارسی گوشا باشیم.

آخرین و شاید مهم‌ترین نکته:

ما گفتار را در کودکی یاد می‌گیریم و تا پنج شش سالگی نسبتاً در آن مهارت پیدا می‌کنیم. چنانکه ممکن است قبلاً عمر با همان مقدار ماضیه و ازگانی زندگی کنیم.

کودکی یعنی استفاده از گفتار به صورتی استاندارد و حساب شده. هم در آوا (اصول لهجه، لحن و...) هم در دستور زبان و قوانین صرف و نحو و هم در انتخاب و ازگانی و نحوه استفاده از آن. شرط اصلی موفقیت در کودکی ترک مطالب این کتاب، انجام تمرین‌های لازم آگاهی از عنوان بیان، داشتن فکر، تمرکز فکر، و تضابط فکری و عملی است. در غیاب صورت، موفقیت به دست نخواهد آمد. اضافه بر آنها گوینده موفق باید از تاریخ، از اساطیر و از داستان‌های ملی و مذهبی به قدر کافی بداند و همواره به موضوعات علمی خود بپردازد.

این کتاب راه به عنوان نخستین گام در راه داشتن نکته‌های اساسی درباره بیان فارسی و آگاهی‌های لازم برای یونندگان این راه می‌دهد و آن را قدیم همه همکاران عزیز می‌کیم. برای گویندگان، نویسندگان، تهیه‌کنندگان، سردبیران، مدیران و مسئولان و همه کسانی که در این مجموعه فرهنگی صدا و سیما کار و خدمت می‌کنند، داشتن نکات مربوط به زبان و بیان فارسی از مهم‌ترین وظایف است و به قول روان‌شاد دکتر غلام‌حسین یوسفی:

مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهم‌تر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌دانند. اهمیت زبان مادری به عنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی هر کسی پوشیده نیست. به خصوص اگر در نظر بیاوریم که زبان پیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم بنابراین

آشننگی و ویرانی زبان، ضعف و یریشانی فکر را موجب می‌شود و کسی که درست نیندیشد، درست عمل نمی‌کند. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست، چگونه می‌توانند درست بیندیشند و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل یریشان فکری، بی‌گمان یریشان گویی است. پس وقتی وسایل ارتباطی جسمی بیش از هر معلم و مجلس درسی می‌توانند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند، بچاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

فن بیان و گویندگی

این فصل را که سال‌ها قبل به عنوان طرح درس به اداره کل باز آموزشی و باشگاه جوان و پست های دیگر داده بودم، بدون شامل مطالبی در مورد توجه دانستم با کم و زیاد کردن و انجام تغییراتی در آن به عنوان اولین فصل کتاب انتخاب کردم.

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و مطمئن‌ترین ابزار برای انتقال دانش، تجربه و فرهنگ بین اقوام و نسل‌های مختلف است و البته از دو صورت زبان که مکتوب و ملفوظ باشد، شکل مکتوب آن، وظیفه دوم را به‌طور کامل برعهده داشته و پیوندی مستمر بین گذشته، حال و آینده برقرار کرده است. تا قبل از اختراع دو رسانه ارتباطی رادیو و تلویزیون، دانشمندان و فرهیختگان هر زبانی برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به صورت مکتوب زبان روی آورده از آن برای ایجاد و حفظ این تل ارتباطی بهره می‌گرفتند و لذا به راحتی می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورها (گرامر) حتی زیبایی‌های هنری و کلامی برای همان صورت مکتوب زبان وضع شده یا به‌وجود آمده باشد و صورت ملفوظ زبان را کمتر از ماندگار و درالعطف می‌دانستند.

ولی از زمان اختراع و استفاده از رادیو و سی تی تلویزیون، به زبان ملفوظ

که وسیله ارتباطی در این دو رسانه است توجه بیشتری شده و می‌شود البته در ابتدا این کار ساده به نظر می‌آید و هرگز تصویری از پیچیدگی در آن نمی‌رفت. اما هرچه زمان سیری گردید، اهمیت زبان مکتوب بیشتر احساس و شناخته شد. بر اساس نیاز، کم‌کم برای این شکل از زبان هم قواعد و ضوابطی به وجود آمد، تا اکنون که آگاهی از آن را یک تخصص به شمار می‌آورند. تخصصی در حد یک هنر-فنی. و آگاهی از دقائق و ظرایف آن را در روند کامل ارتباط و تفهیم و تفاهم در این دو رسانه بسیار مهم و لازم می‌دانند. در این روند گوینده باید مثل یک مترجم آگاه صورت مکتوب زبان را به صورت مکتوب آن درآورد. یا برای بیان مقاصد و انتقال مفاهیم نویسنده، با استفاده از اندوخته‌های ذهنی خود صورت مکتوب زبان را تحت قاعده و اصولی که لازمه این کار است و آن را فر گرفته، با دقت و تفکر و به نحو مطلوب مورد استفاده قرار دهد.

از سوی دیگر چون فرآیندی توانمند هر دو صورت زبان مکتوب و مکتوب و آموزش اصول گویندگی و قن بیان، و آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات زبان شناسی و ویرالتاری، بیشتر یک اکتساب عملی است. در این اکتساب و کسب مهارت باید آشنایی، تمرین، انتخاب تفکر و رفع اشتباه و باز تمرین مجدد را بهترین خط آموزشی دانست و این کار را باید هر روز و بکرات، مرحله به مرحله پیش برد تا بر نتیجه مطلوب و شایسته دست یافت و به مهارت رسید.

برای آگاهی و آشنایی گویندگان از قواعد، منابع و ظرایف متعدد و گوناگون و گاه پیچیده زبان در شکل مکتوب و در قالب‌های نظم و تر، بهترین نمونه کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ و سعدی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، تاریخ پهنی، اشعار مولانا، پنج گنج نظامی و مانند آنهاست که باید در کلاس‌های گویندگی از برگزیده این کتاب‌ها برای تمرین

استفاده کرد. در فرآگیری اصول و قوانین صورت سلفوظ و بیان معیار. از کتاب‌های زبان شناسی، دستور زبان و قواعد ویراستاری نیز می‌توان استفاده نمود. ضمناً برای دستیابی به بیان سالم و معیار، لحن مناسب، صدای مطلوب و کامل و سایر ویژگی‌های گویندگی لازم است. اضافه بر کسب دانش‌های زبانی و فن بیان، باید به صدای گویندگان موفق با دقت فراوان گوش کرد و از تجربه‌های آنان استفاده نمود. در کلاس باید صداها، نحوه گویندگی و بیان گویندگان، و حتی صدای هنرجویان، تجزیه و تحلیل شود و «نقد عملی- هنری» به عمل آید.

آموزش گویندگی و فن بیان را از تعریف دو کلمه «گوینده» و «گویندگی» شروع می‌کنیم. همه آنچه را که دانشش لازم است و ما را به نتیجه مورد نظر که تربیت و پرورش گویندگان با سواد و با ارزش است می‌رساند، در این دو تعریف به صورت مشروح و کامل گنجانده شده که برای هنرجویان گفته خواهد شد.

تعریف گوینده

گوینده فردی است با توانایی‌ها و ویژگی‌های مناسب و سالم در اقدام‌های گفتاری، با ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی، و با ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی (آکادمی) که ضمن شناخت امکانات رادیو و تلویزیون با توجه به علوم ارتباطی و جامعه‌شناسی، بتواند پیام‌ها را با بیانی مناسب به شنونده یا بیننده منتقل کند.

تعریف گویندگی

گویندگی هنر- فنی است که در طرز آن، گوینده با شناخت و درک کامل زبان مادری و ادبیات آن، (اعم از نظم و نثر کلاسیک و معاصر) زبان مکتوب را با استفاده بجای از اقدام‌های گفتاری، با لحن مناسب و با بدکارگیری دقیق

بیانی، به منظور ایجاد ارتباط، انتقال مفاهیم، خیررسانی و آگاهی دهی، با حفظ امانت، به زبان مطلق تبدیل می‌کند.

در درس فن بیان و اصول گویندگی، کاملاً به توضیح و تشریح زیرمجموعه‌های این دو تعریف خواهیم پرداخت. برای آموزش بیشتر و بهتر، از کتاب‌هایی که قبلاً ذکر آن رفت و از کتاب‌های نظم و اثر معاصر و نیز از روزنامه‌ها هم استفاده خواهیم کرد. تا گویندگان با مصادیق و نمونه‌های درست، نویسنده‌گی امروز هم آشنا و مأیوس شوند.

در تعریف گوینده این موضوع‌ها مطرح خواهد شد:

۱- ویژگی‌ها و توانایی‌های مناسب و سالم اندام‌های گفتاری:

الف- ریه‌ها، ساختمان ریه، مکانیزم تنفس، دم و بازدم، بهترین نوع تنفس، تنفس دیافراگمی، پرده دیافراگم، تنفس شکمی- دیافراگمی، بهترین راه دست‌یابی به تنفس دیافراگمی، تمرین و ورزش تنفسی.

ب- صندلی صدای صدای خام، تمرین و ورزش، پیچیدگی ایجاد صدا (واک، ارعاش، سجم صدای طنین صدا، صدای خام، تمرین و ورزش).

پ- اندام‌های گفتاری یا بیانی، حلق، کام و ترم کام، دهان، زبان، دندان‌ها و لب‌ها، نقش هرکدام در ایجاد حرف یا واج، مخرج یا واجگاه، تمرین و ورزش.

ت- گوش‌ها اهمیت گوش‌ها در بیان، بالاترین قدرت درک و دریافت از راه شنیدن، تمرین و ورزش.

ث- صوت و آواز آهنگ صدا و نوس آهنگی، شدت صدا، ارتعاش یا زیر و بمی صدا، امتداد یا کمیت صدا و طنین صدا، تمرین و ورزش.

ج- حرف و واج، صامت و مصوت، مخرج صوتی یا واجگاه، واک، مصوت‌ها، واژه و تکواژ در زبان فارسی، هجاء، الگوی هجاءهای فارسی، صامت‌های بیانی، تکیه هجا و تکیه کلام- هجاء، تظہر شعر و صنایع و ظرایف آن و بیان هنرمند در زبان فارسی.

ج- صدای طبیعی، صدای مطلوب و صدای نا مطلوب، شفاف بودن صدا، ارزش‌های اصلی و اضافی صدا، تلفظ کامل و تلفظ ناقص، شخصیت صدا و سبب^۱.

۲- ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی:

الف- بیگونی یا دگرگونی زبان فارسی در دوران پیشگی، محیط خانواده، محیط تربیتی، لهجه‌های محلی، لهجه استاندارد، تربیت‌گفتاری و شائقی و عادت‌های خانوادگی.

ب- کتاب و کتابخوانی در خانه و در مدرسه، مطالعه و ترویج آن، کتاب‌های شعر و کتاب‌های نثر.

ب- ایمان و اعتقاد، تمرکز فکر، مطالعه کتاب‌های اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و عرفانی.

۳- ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی:

الف- میزان تحصیل، رشته تحصیلی، آشنایی با ادبیات (شعر و نثر) در دوران تحصیل و پس از آن

ب- آگاهی‌های علمی و هنری، آشنایی با هنرها، چون:

شاعری، نویسندگی، موسیقی، نقاشی، فیلمسازی، بر خورده‌اری از یک یا چند هنر.

در درس فن بیان و گویش‌نگی دربارهٔ زبان و بیان معیار این موضوع‌ها مورد بررسی و آموزش قرار می‌گیرند.

۴) زبان فارسی، زبان مکتوب، ادبیات و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی، ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر.

۱. ... به نام هیستراس است که از تمام محدود بودن در حیطه‌هایش آموخه بود و میدانم که سبب از سبب هیستراس با محدودیت باعث القم و القلم است: تخصصت هیستراس، هیستراس، ادبیات‌شناس، لفظ و روش، جمله و تکرار.

الف- نویندگی و سبک‌های آن، جمله و انواع جمله، آشنایی با دستور زبان فراداد و تلویزیون، ویراستاری فراداد و تلویزیون.

ب- شعر: تعریف شعر، سبک‌های شعری، شعر کلاسیک و شعر نو، شعر معاصر، محتاج شعری.

پ- شناخت ابزای شعر، هجا، وزن هجایی و وزن عروضی، تشبیه و ردیف، قطع شعر، قطع عروضی و قطع علمی و غیره.

ت- قالب‌های شعری، قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهارپاره، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، تضمین و غیره.

ث- مضامین شعری، شعر حماسی، شعر اخلاقی، شعر مذهبی، سرایه، مفاخره، قطعه، مناظره، داستان پردازی، شعر ناپی، شعر عاشقانه، شعر عارفانه و غیره.

ج- استفاده درست و بیجا از اندام‌های گویایی.

الف- شناخت لحن، انواع لحن، شخصیت هنری و شخصیت گویندگی، تکیه، انعطاف صدا، قدرت انتقال، فهم و تفاهم و ایجاد ارتباط.

ب- شناختن مطلب و درک موضوع، ویراستاری در نوشته و در بیان.

پ- سرعت و ریتم گویندگی، تنفس در موقع گویندگی.

ت- حفظ آهنگ در درک و انتقال مطالب و پیام‌ها.

ث- زبان مکتوب، بیان معیار، بیان فراداد و تلویزیون.

الف- تلفظ کلمات، کنش کلمات، واج، تکواض، ترکیب‌ها، ترکیب‌های

پیوسته و وابسته.

ب- هدف از گویندگی، گویندگی یک کار فکری، رابطه فکر با زبان، مرکز

در کار گویندگی، خواندن متن قبل از گویندگی و اجراء استفاده از سبک (پیش‌فکر، دعان) و ایجاد نگاه دوزم.

پ- مجری‌گری، اجرای برنامه‌های زنده، اضطراب میکروفون، ضمیر صدا

در استودیو، داشتن اعتماد به نفس، تسلط بر انضباط، راحتی اختلافات.

ب- میزگردها، کنفرانس‌ها، مصاحبه‌ها، تهیه گزارش.

ث- تناسب صدا آژن و مرداد، تناسب دو یا چند صدا در برنامه، هماهنگی

صداها در برنامه، گرفتن لحن مناسب و موسیقی صدا.

ج- صدایشکنی، گویندگی، مجری‌گری، گزارشگری، هنرپیشگی،

بازیگری و دوبله‌گری.

چ- بهنگونگی کار گوینده در رادیو و تلویزیون و سفارش‌های لازم در کسب

موقتیت و حفظ آن.

زبان مشترک فارسی دری

در این دنیای پهنانور، گویند اقوام و ملت‌هایی که از دل تاریخ بر خاسته‌اند و قدمتی چندین هزارساله دارند. این ملت‌ها در طول تاریخ دراز خود، بسیار حوادث تلخ و شیرین دیده‌اند. هم افتاد و عظمت و بهلال داشته‌اند. هم شکست و آفرینگی و ناتوانی. اینان به‌یاری شوی و قریحه نویسندگان، شاعران و هنرمندان برجسته و نام‌آور، بر قلعه‌های فرهنگ و تمدن جهان، خوش درخشیدند. ظلم و آزار، گاه از قریب‌ترین نقطه تا اقصای شرق پیش رفته است و شمال و جنوب سرزمین خود را هم‌ای گستره اندیشه و خیالشان وسعت داده‌اند و به پاک‌ترین و سفاترین سرزمین‌های معنوی عرفان و خدائانی رسیده‌اند.

این پیشوایان تمدن برای بیان تلاش‌ها، بزرگی‌ها، شهوانی‌ها، و حساسه‌های خود و نیز برای کسب و آلامی‌های بیشتر و نگهداری و نگهداری از تمدن و فرهنگ خویش، باید به زبانی برورده و توانا، مجهز و مسلح می‌شدند. زبانی با توان آفرینشی فراتر از زندگی معمول که بتواند هم‌بال و همراه اسطوره‌هایشان به پرواز درآید.

ایران، از زمره این ملت‌های انگشت‌شمار و از شاخص‌ترینشان به‌حساب می‌آید. ایران کنشوری است که در عرصه فرهنگ و ادب، به‌ویژه شعر و هنر،

شاید هیچ ملتی را توان برآوردگی و گیتی با آن نباشد. پسران غریخته و بافرهنگ ما بهرآستی پیشگامان عرصه ادبیتهای ناب انسانی در قالبهای گوناگون و متنوع شعر و سخن بوده‌اند و در این گستره بگفتاری‌ها گردانند.

ایرانیان زبان فارسی دری را از میان زبان‌های موجود در ایران و از میان شاخه‌های زبان‌های ایرانی برگزیدند و برای این انتخاب خود دلائل متعدد از جمله خوش‌آهنگی، سادگی، روانی و توانایی‌های مائی این زبان داشتند. به‌کمک همین توانایی‌های آشکار و پنهان بود که شاعران هنرمند، نویسندگان بافرهنگ و حکیمان داناتی ما توانستند زبانین و بی‌مانندترین شاهکارهای جاویدان شعر و ادب را خلق کنند و در گنجینه تفکر و ادب جهان، در معرض تماشا و فضیلت بگذارند.

براساس اسناد و مدارک موجود، بعد از اسلام، زبان فارسی دری، که یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است، زبان مشترک و متداول در تمام ایران شد. زبان فارسی دری در آن زمان، به‌صورت زبانی متوازن، با خوشنویسی و سادگی و آسانی قابل توجهی درآمده بود که ترک و فهم آن، برای مردم ایران، با آن همه اقوام و عشایر و نبردهای گوناگون، بسیار آسان بود و می‌توانست یکی از وسایل مهم ایجاد اتحاد و یکپارچگی، و از عوامل سزایستة استقلال ملی باشد. زبان فارسی دری طی این قرن‌ها، بهترین وسیله ارتباط ایرانیان و تقسیم و تفاهم آنها به‌شمار آمده است. ایرانیان، جدا از لهجه‌های محلی و زبان‌های مادری و قومی خود، از زبان فارسی دری، برای انتقال مضامین ولایتی شعر و ادبیات و نیز دانش و هنر، بهره می‌بردند. بیوندهای روحی و معنوی خود را با یکدیگر برقرار و استوار می‌کردند.

در طول بیش از یک‌هزارسال، شاعران و نویسندگان بزرگ، رفته‌رفته آثاری دلنشین از نظم و نثر به این زبان پدید آوردند و رشته‌های بیوند ملی را محکم‌تر ساختند. از این روی می‌توان گفت: زبان فارسی دری، از دو جهت

برای سرزمین ایران دارای اهمیت و ارزش فراوان است؛ یکی از این روی که در ایجاد وحدت ملی، استقلال حکومت‌های ایرانی، همبستگی‌های قومی، و دوستی و تقاضم در میانشان، بهترین وسیله بوده و دیگر آنکه آثار درخشان نظم و نثر و خلق شاهکارهای ادبی و فرهنگی به این زبان بوده است. نمونه‌های ارزنده حکمت، دانش، طبع نجوم و نجوم، میراثی بزرگ و افتخارآمیز از فرهنگ و تمدن ایران را به‌وجود آورده و در اختیار ما گذاشته که خود بزرگ‌ترین تکیه‌گاه اصالت ملی ما است و می‌دانیم استوارترین پایه‌های ملت ایرانی و بزرگ‌ترین ستون‌های بنای اعتقادی و دینی کشور ما، بر این دو اصل نهاده شده است.

زبان فارسی از آن هنگام که رشد و گسترش خود را آغاز کرد تا امروز، همه‌جا تأثیر شعر و نثر، فلسفه و عرفان، و دانش و تفکر ایرانی در اطراف و اکناف پنهان بوده و عالی‌ترین عواطف انسانی و ملکات اخلاقی این ملت مسلمان را برای بهایان گزارش کرده است.

زبان فارسی دری، با شرفی و فصاحت خاصی خود که با افکار بلند و حکیمانه شاعران و نویسندگان و اندیشمندان بزرگ همراهِ است، همه‌جا محبوب طالبان ادب و مطلوب دوستداران سخن زیبا و دلنشین قرار گرفته است، چنانکه هرکس کمترین تشنه و ضری از فرهنگ و ادب شکوهمند گویشگران این زبان شنیده و دریافت کرده، بی‌شبهه خواستار فرآگرفتن و آموختن این زبان شده است تا به گنجینه‌هایش بطور مستقیم و بدون کمک مترجم دست پیدا کند. به همین جهت در زمان‌های پیشین، در ظمرو وسیعی از قاره آسیا و در شهبازه هند، یادگرفتن این زبان در میان همه مردم، سایه مباحثات بوده و مدت چندین سده زبان رسمی و دیوانی قلمداد می‌شده و آثار معتبری، در فرهنگ لغات، تذکره تاریخ، اخلاقی و دیوان‌های شعر، به زبان

فارسی نوشته و تدوین شده است. همچنین در ظرو و حکومت عثمانی، زبان فارسی، قرن‌ها زبان ادب و دانش و کمال به حساب می‌آمده و دانستن آن مایه سرفرازی، ربحال سیاست و حتی پادشاهان و امیرانوران عثمانی بوده است.

لطف و جانانه زبان فارسی که از اتمسال آن بر والاترین آثار ادبی و معنوی سرپوشه گرفته است، به‌مدتی در جلیب قلوب و تلیف روحیات انسانی مؤثر بوده که اقوام وحشی و تجاوزگرها، بقول‌ها و تامل‌ها را زیر تأثیر لطافت و جانانیه خود قرار داده، پس از گذشت زمانی محدود آنها را به مبانی فرهنگ و تمدن ایرانی آشنا و دلپسته کرده و از طریق آثار حکیمانه شعر و نثر، حتی به دین اسلام متقابل و معتقد نموده است و از این جهت زبان فارسی دری و آثار نوشته‌شده به این زبان را می‌توان گاتونی فروزان از نبوغ علم و دانش و فرهنگ ایرانیان دانست.

دکتر محمود حسامی در این باره اشاراتی خواندنی دارد:

«در زمان تسلط عرب، ملت ما از پیشوایان تمدن جهان بود و به‌زودی به العرب علم اداره، کشور و مدنیت آموختیم و برای زبان او اول ما صرف و نحو نوشتیم و کم‌کم رکن اعظم تمدن اسلامی شدیم.»

در زمان سلسله مغول دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و علماء و فضایی دانشیم که عالم اسلام را روشن ساخته بودند این بود که نیروی تمدن ما به‌زودی فاتحین را درهم شکست و نابود ساخت و از مغول بی‌دین‌وآیین، شاهزادگان شاعر و هنرمند ساخت.

بنابراین جای بی‌وزیرا نیست که اگر بگویم پاسداری و نگهبانی از این میراث عظیم و برها برای همه ایرانیان یک فریضه ملی به‌شمار می‌رود. هر فرد درس‌خوانده ایرانی که به زادگاه خود دلپسته، به میراث فرهنگی تیاکان خود علاقه‌مند، به ایرانی‌بودن خود پایبند و به اعتقادات خود مباهی باشد، باید

از پاسداری زبان شیرین فارسی دری و گوشش در راه اعتلای آن فریخ نورزد و صلیت از این زبان دوم عالم اسلام را واجب بداند و خود را نسبت به سرتوشت زبان فارسی و فراز و فرود آن بی‌قدیمی تفاوت نشان ندهد.

هرگونه لطیفی که به زبان فارسی وارد آید، خرابی است شکسته بر پیکر زیبای قوم ایرانی و تمامیت ایران، و بدیهی است هیچ ایرانی نواند، یا کوزه‌ها و بالابانی به وارد آمدن لطنه و آسب بر مهن و ملیت خود راضی نخواهد شد. یکی از وظایف عمده زبان، ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه است و منظور از ارتباط، بیان کلیه اندیشه‌ها، اطلاعات، دانش‌ها، احساسات و غیر آن و انتقال آنها به دیگران و به نسل‌های آینده است و طبیعی است که این‌گونه امور در جامعه‌های ابتدایی محدود و بسته، با جامعه‌های گسترده، پیشرفته و تمدن بسیار متفاوت است.

در جامعه‌های ابتدایی و بسته، زبان، بیشتر از یک شکل و گونه ندارد و همان یک گونه، از عهده ایجاد ارتباط میان افراد جامعه برمی‌آید. در آن جامعه‌ها، زبان رسمی و غیررسمی، نوشتاری و گفتاری، حاضر و حکیمانه، و غیر آن وجود ندارد. یک زبان است که بیشتر شفاهی ساده است و جز آن گونه دیگری از زبان نیست. ولی در جامعه‌های گسترده امروزی، در کنار زبان گفتار و گویش‌های محلی و منطقه‌ای، خط و نوشتار هم قرن‌هاست که در خدمت فرهنگ و تمدن رقم خورده، و گونه‌های ادبی، علمی، اجتماعی، تخصصی و هنری هم وجود دارد. در چنین جامعه‌هایی، نیلای زبان مشترک رسمی کاملاً حس می‌شده است. زبان فارسی در صدسال گذشته در روزنامه‌ها، کتاب‌های درسی، نوشته‌های علمی، مطبوعی و غیر آن کاربرد داشته و دارد و اکنون زبان رسانه‌ها و از جمله رادیو و تلویزیون نیز هست. این شکل از زبان همان‌گونه‌ای است که زبان‌شناسان آن را زبان رسمی و زبان معیار می‌گویند.

زبان معیار زبان مشترک یک کشور است که موجب اتحاد و همبستگی افراد (یا یکی از موجودات) آن است و می‌توان آن را به چند شاخه تقسیم کرد. مثل زبان علمی- تخصصی، زبان ادبی- هنری و زبان وسایل ارتباط جمعی. اما همان‌گونه که افراد یک ملت از لحاظ طرز تفکر، میزان دانش، آگاهی و بصیرت به دو دسته عوام و خواص طبقه‌بندی می‌شوند، زبان آن ملت نیز به «زبان ادبی» یعنی زبان خواص و «زبان عامیانه» یعنی زبان عوام تقسیم می‌شود. با این توضیح که این تقسیم‌بندی نسبی است و به تناسب کمیت یا سواد آن و صرف سواد در جوامع مختلف حدود مرز آن متغیر است.

زبان ادبی عبارت است از زبان خواص قوم که برای بیان مطالب ادبی و نقل تفکرات عارفانه و بخردانه، بیان اصناسات لطیف و شاعرانه، و اندیشه‌های هنری اعم از شعر و نثر، شایستگی دارد و به‌وسیله آن می‌توان کلمات و عبارات را به طرز دلپذیر و جذابی در ذهن و روح دیگران تأثیرپذیر گردانید. مثل آثار شاعران و نویسندگان، امثال و حکم، اصطلاحات ادبی، خطابه‌ها، سخنرانی‌های فاضلان و ادیبان، دیوان‌های شعر، داستان‌ها، تاریخنامه‌ها، تذکرها و مانند آن.

زبان عامیانه زبان عامه مردم است که افراد اجتماع به‌وسیله آن اصناسات ساده و مسائل روزانه و مورد نیاز فردی و اجتماعی خود را بیان می‌کنند. مثل گفتگوهای مردم روستایی و شهری، گارگر و پیشه‌ور، و گفت‌ووشنودهایی خانوادگی و کوچه و بازاری (اعم از بانواد و بی‌سواد).

زبانی که مورد نظر و استفاده ماست، (در همه رسانه‌ها و به‌ویژه در رادیو و تلویزیون) زبان فارسی دری است که زبان مشترک و زبان معیار است. اما همین زبان معیار، با زبان مشترک و رسمی، بیشتر زبان نوشتار بوده است که آن را به چند گونه تقسیم کرده‌اند: زبان علمی و تخصصی، زبان ادبی و هنری (اعم از شعر و نثر)، زبان روزنامه‌ها و بالاخره زبان وسایل ارتباط جمعی.

زبان معیار می‌تواند به دو صورت و گونه اصلی باشد:

۱- گونه مکتوب

۲- گونه ملفوظ

گونه مکتوب یا نوشتاری زبان مشترک هر از زبان ملفوظ یا گفتاری است که تحت عنوان زبان عامیانه تفسیرپذیری شده است. اما گونه گفتاری هم با گونه نوشتاری مشترک یکسان نیست و شاید در ابتدا هم یکسان نبوده است. اگر این فرض را قبول کنیم که حفظ و نوشته اختراعی است که در پسند هزارسال پیش بر اساس گونه گفتاری یا ملفوظ زبان و بر روی اصوات و آواهای «حرف‌بازن» بدون گنجه، پس پیرا این‌قدر با هم متفاوت شده‌اند؟ گنجه شده‌اند، زیرا ممکن است این تفاوت بعدها پیدا شده باشد!

آیا ممکن است گونه مکتوب بر اساس همان آواهای گونه ملفوظ (معاویه یا شکسته) شکل گرفته باشد؟ اما بدون بعدها از این‌گونه (مکتوب) برای انبیاات و به‌ویژه شعر استفاده شده، تغییر کرده شکل و حالت گتایی به‌خود گرفته باشد؟

آیا بر اساس فرضیه‌های زبان‌شناسی که می‌گوید قوانین و دستور زبان فلی است و در خود سیستم و دستگاه کامل هر زبانی نهادینه شده است، ممکن نیست که دو گونه مکتوب و ملفوظ (زبان پس از اختراع حفظ) مدت زمانی که نباید خیلی طولانی باشد، هرکدام طرز و شیوه خاص خود را جستجو کرده، به راه خود رفته، قواعد خود را یافته و سر انجام قانونمند شده باشد؟

از شروط اساسی زبان مشترک یا معیار یکی این است که باید مدت‌ها ثابت و بی‌تغییر بماند و تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و لهجه‌های مختلف و گوناگون روی آن اثر نگذارد، یعنی برای زمان‌های طولانی حفظ شود و تغییر نکند تا کاملاً سببیت داشته باشد و درعین حال از نظر ساختمان زبانی قابل اتصاف باشد و در جامعه و با مردم زندگی کند.

اما همین زبان مشترک و معیار پس از اختراع رادیو و تلویزیون، و شاید از دیدگاهی قبل از آن هم، از قاطبی که از نظر بعضی کارشناسان و اندیان جهان متمدن، تولیدشیر و قابل تغییر بوده است.

اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ برای توضیح بیشتر نخست اجازه بفرمایید ببینیم در فرهنگ‌های لغت برای واژه خواندن چند معنی آورده شده است.

معانی مختلف درج شده:

۱- مطالب نوشته‌شده را خواندن، انتقال علامت‌های نوشتاری به ذهن و درک مطالب بدون آوا و کلام.

۲- بیان نوشته یا صدای بلند، بر زبان آوردن کلمات، ادای واژه‌ها با آواز قرائت.

۳- آواز خواندن، ادای واژه‌ها به صورت آهنگین، خوانندگی.

۴- دعوت کردن به جایی، به مهمانی خواندن.

۵- امضاکردن، مثلاً به درگاه خوانده به درگاه خواند، فرخواندن.

۶- کتابی را نزد استاد یا ناگفتن، درس خواندن و به معنی با اصطلاح دیگر مانند فهمیدن، سازگار بودن دو چیز (همخوانی داشتن)، یا خط کسی را خواندن، (قبول داشتن و اطاعت کردن).

۷- معنی اختصاصی دیگر خواندن، گویندگی کردن است که در هیچ فرهنگ لغتی هنوز وارد نشده است. مثل آنکه به گویندگی بگویند این مطلب را بخوان! این شعر را بخوان! این برنامه را بخوان! یا آن خبر را خواندی؟ این جمله را دوباره بخوان! و...

در خواندن شعر و مطالب ادبی یا ساده، هیچ ازلی نیست که کسی یا کسانی در جایی آنها را با صدای بلند بخوانند یا نخوانند. پس هرگاه کسی گونه مکتوب زبان را با صدای بلند بخواند، گونه نوشتاری تبدیل به گونه گفتاری می‌شود (در فصل دیگری در این باره مفصل صحبت خواهد شد) و چون در

گونه گفتاری، لهجه و تلفظ‌های زبان مادری، آهنگ کلام، تکیه‌های کلمات و تکیه‌های جدا تر خواندن و بیان مطالب، اثر می‌کند و این اثرگذاری در هرکسی متفاوت است؛ لذا در این تبدیل گونهٔ مکتوب به گونهٔ سلفظ، در صورت وجود لهجه‌های محلی و مادری، و بی‌اطلاعی از این تأثیر، و بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌های ما نسبت به آن، خیلی چیزها تغییر خواهد کرد. به‌طور نمونه اگر هنگام شنیدن شعر، مطلب یا هر بیانی از موضوع آن اطلاع نداشته باشیم، و صورت مکتوب یا متن شعر و نوشته را تبیین همین گونهٔ مکتوب زبان، از مقصود و هدف اصلی دور خواهد افتاد و نخواهد توانست رسالت خود را به انجام برساند. (رسالت پیام‌گذاری و ارتباط و پیوند اقوام و نبردهای مختلفاً)

فرض کنید حکیم نظامی گنجی‌های شاعر بزرگ ایران و خالق اثر جاودانی «بیج گنج» که همهٔ شعرهایش را به زبان مشترک فارسی دری سروده و از زیباترین داستان‌های عاشقانه دنیاست، به زمان ما آمده باشد.

به روایت خود حکیم مادرش بُرد بوده و زبان مادری حکیم بُردی یا تُرکی یا مخلوطی از آن دو است که با این زبان بزرگ شده است. البته بُردی یا تُرکی به لهجهٔ آن زمان، حکیم پس از سال‌های طفولیت به مکتب و مدرسه می‌رود و گونهٔ مکتوب زبان، (زبان فارسی دری) را می‌آموزد و در آن به تبحر و استادی می‌رسد و شعرهای ناب خود را به همین زبان می‌نویسد. اگر از حکیم نظامی دعوت کنیم تا در همان‌جا شعرهایش را برایشان بخواند و حکیم هم قبول کند، فکر می‌کنید چه خواهد شد؟

شعرهای حکیم به زبان فارسی دری نوشته شده است و عملاً استاد به‌همین زبان شعرش را خواهد خواند. اما با لهجهٔ تُرکی یا بُردی آن زمان، بیشتر حاضران و شنوندگان، شعرهای حکیم را نخواهند فهمید. زیرا لهجه و بیان او برایشان غریب است. حتی این مشکل را هنسهریان خود حکیم هم خواهند

داشت. زیرا لهجه و بیان حکیم بر ایشان تأمل‌نویس است. فقط کسانی که افعال او را حفظ باشند، یا صورت مکتوب شعرهایش را پیش‌رو داشته باشند و هم‌زمان با خواندن استاد به صورت مکتوب شعرها نیز نگاه کنند می‌فهمند که حکیم چه می‌گوید و چه می‌خواند.

این فرض در مورد همه یا بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران صادق است. بزرگانی که از روزگار ما چندین قرن فاصله زمانی دارند و در ایران بزرگ بر اندامند رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، فرخی، سنویه‌پوری، بیخی، عراقی، شمش، بیرونی، ابوعلی سینا، سعدی، حافظ و دیگر و دیگران. آنان هر کدام به لهجه و به زبان مادری و از ادگاهشان سخن می‌گویند که با فرض امکان مقایسه با زبان مفلوط امروزی، برای ما غریب و نامأنوس خواهد بود.

مسئله مهم این‌جاست که در روزگار خود ما نیز، این مشکلی دوگانگی در بیان و لهجه و تفاوت در خواندن گونه مکتوب زبان مشترک و معیار وجود دارد. در دبستان، در دبیرستان و حتی در دانشگاه، اغلب معلمان، دبیران و استادان ادبیات فارسی، شهرستانی هستند اگر دبیران و استادان، در رشته‌های دیگر، مثلاً ریاضی، شیمی، و غیره لهجه خاصی داشته باشند، برای شاگردان، ترکی مطالب درسی خیلی مشکل خواهد بود و پس از چند جلسه با تلفظ خاصی واژه‌ها و اصطلاحات فنی و علمی کنار می‌آیند و رابطه برقرار می‌کنند اما در رشته ادبیات فارسی و همین‌طور زبان‌های بیگانه، چنین نیست. در این رشته‌ها، مسئله فقط ترکی مطالب نیست، بلکه تلفظ درست و دقیق واژه‌ها و رعایت بیان معیار هم از نکات اساسی است. استادان و دبیران لهجه‌دار ادبیات فارسی، مسلماً بر همه نکات درسی اعطای دارند و دستور زبان، معنی واژه‌ها، صنایع بدیعی، سبک‌های نظم و نثر، تطبیح شعر و خلاصه همه نکات مربوط به درس فارسی را خوانده‌اند و می‌دانند (با می‌توانند بخوانند و بدانند) اما بیان و لهجه معیار چند آن را چه‌کار می‌کنند؟ مشکل نقل ذهن می‌گویم آینه، تو نگو

اقتبیه است. که می‌گویند، در مکتب‌خانه‌های معلمی که کسی زبانش می‌گرفت و لکنت زبان داشت، با بجه‌ها در تلفظ مشکل پیدا کرده بود، بدون معلم اقب را اقب می‌گفت و بجه‌ها مطابق معمول و قاعده شنیدن و تقلید، صرف او را تکرار می‌کردند. معلم ناراحت می‌شد و می‌گفت: من می‌گویم اقب، شما بگویید اقب، شما بگویید اقب و دوباره بجه‌ها همان اقب را می‌گفتند، بدون گونه و تلفظ دیگری نمی‌شنیدند و این مشکل ادامه پیدا می‌کرد.

اما در کلاس درس ادبیات فارسی دبیرستان و دانشگاه، مشکل فقط منحصر به تلفظ واژه‌ها نیست. در ترکیب‌ها، در تکیه‌های هجا و تکیه‌های کلام، در قطع و وصل‌ها، در آهنگ کلام و خلاصه در تمام دقائق فراوان بیان معیار، این مشکل وجود دارد و گرفتاری بیشتر وقتی است که علاوه بر استاد، دانشجویان هم شهرستانی و دارای لهجه یا لهجه‌هایی دیگر باشند. ولی چون اکثر استادان و شاگردان، هردو، گوته مکتوب مطالب، یعنی کتاب درس را در مقابل رو دارند و در آن واحد از هر دو گوته زبان (گوته مفلوظ و گوته مکتوب) استفاده می‌کنند، مشکل زیاده بی‌لوه نمی‌کند. اما اثرات بعدی آن که تأثیر گوته مفلوظ در مکتوب، یا برعکس باشد و گاه نیز تا اندازه‌ای مخرب است، از بیان نخواهد رفت. برگردیم به موضوع اصلی، زبان مشترک و...

در زبان فارسی، آثاری وجود دارد که چون در سطح عالی سخن حاضر قرار نگرفته است، جزو آثار فارسی ادبی محسوب نمی‌شود اما با زبان عامیانه بی‌سوادان هم فرق می‌کند. این را می‌توان «فارسی عامیانه» نامید که البته مراد از عامیانه در اینجا گفتار مردم بی‌سواد شهری و روستایی نیست، بلکه اصطلاح عوام در مقابل خواص و ادیبان است و بدگسائی اطلاق می‌شود که از لحاظ علم و اطلاع، احاطه بر ادب و فرهنگ، سخنرانی و شاعری، جزو خواص بدشمار نمی‌آید ولی بی‌سواد هم نیستند. با این توضیح و تقسیم‌بندی، «فارسی

عاشقانه معنی وسیع‌تری پیدا می‌کند و شامل زبان مردم درس خواننده و مدرسه‌دیده‌ای که در معرفت ادبی و سواد فارسی ضعیف و کم اطلاق هستند نیز می‌شود. این زبان را اغلبی از مردم بی سواد اما باهوش هم می‌دانند و به‌کار می‌برند. این زبان به زبان مطبوعه و فارسی تحریری و روزنامه‌ای هم نزدیک است.

اما زیباترین گونهٔ زبان همان فارسی ادبی یا گونهٔ ادبی فارسی است که گنجینه‌های ادبی زبان فارسی در پی اس از اسلام را دربر می‌گیرد و مشتمل بر آثار نظم و نثر شاعران و نویسندگان بزرگ است و فصاحت و درخشندگی زبان فارسی در پی به آن بستگی دارد.

بدیهی است هرکجا سخن از اصالت زبان فارسی و ارجح و اهمیت آن به میان می‌آید، مقصود «زبان فارسی ادبی» است. نه فارسی عاشقانه یا گونه‌های دیگر زبان فارسی.

کلیهٔ واژه‌های اصیل، اصطلاحات درست، قاعده‌های دستوری و شیوه‌ها و سبک‌های نگارش صحیح در زبان ما زایندهٔ «فارسی ادبی» است. و این همه، مأخوذ از گفته‌ها و نوشته‌های استادان شعر و نثر در زبان‌های گذشته و حال است. و رمز پایداری، قوی و والایی زبان فارسی، همین اصالت، کمال و دست‌نخورندگی زبان ادب است.

زبان ادبی فارسی در برنو رسایی و شوایی خود، سالیان مستدامی نافل افکار و اندیشه‌های بلند عارفانه و حکیمانه، تشبیهات عاطفی و مکارم اخلاقی در میان جوانب فارسی‌زبان بوده. و سعی و کوشش ادیبان شریف‌سخن در حفظ اصالت زبان فارسی همواره موجب رواج و رونق و پیشرفت آن شده است.

عبار و میزان ارزشی برای اهمیت زبان فارسی، کتاب‌های نظم و نثر سخنوران بزرگ و بلند پایه است که در آنها زیباترین واژه‌ها، خوش‌آهنگ‌ترین

ترکیب‌ها، فصیح‌ترین عبارتها و بهترین اصطلاح‌های زبان فارسی به وضع دلید و مطلوبی گنجانده و نگهداری شده و زبان ما را ساده و شیرین و گراقدر جلوه‌گر نموده است.

خاصیت شعرها و نوشته‌های فصیح و شیوا آن بوده که زبان پارسی را به زیورهای کلام و آرایه‌های نیکو آراسته و لایحه زواید بی‌جا بپراسته است و سخنوران بزرگ با خلق ترکیب‌های خوب و بدکاریرمن واژه‌های نغز و اصطلاحات دلید و صنایع بی‌تکلف که در زبان محاوره کمتر بدکار می‌رود (با هرگز بدکار نمی‌رفته‌اند آن را غنا و شکوه بخشیده‌اند با هست آئین زبان فارسی، فاضل و شیرین و دانش‌آز باقی مانده است.

راز عظمت و افتخاری که زبان فارسی را دربر گرفته و قرن‌ها مورد توجه عالمان قرار داده زیب‌بودن زبان، و سالم و مستعظیم‌ماندن قاصدها و درست‌بودن اسلوب‌های آن است و تردید نیست که اگر نظم و نثر خوب بدان معنی که هم شامل اسجاس، شیوایی و شکوه هنری، و هم دربرگیرنده افکار بلند و مضمون‌های دلید باشند، در این زبان وجود نداشته، زبان فارسی قادر نبود اصالت خود را حفظ کند و فرهنگ و تمدن ما را طی قرن‌ها و در زمان‌های طولانی نگهانی نماید و زبان مشترک همه اقوام ایرانی باشد.

استقلال، مرز و قانون

در این فصل، از متن سخنرانی استاد سید محمد علی امام شوشتری دربارهٔ استقلال زبان^۱، استفاده شده است.

چند سال پیش از این نیز استاد مظاهر مصفا، در جمعی، نظیر همین سخنران را بیان کرد. لا بیاری استادان زبان و ادبیات فارسی، زبان‌شناسان و صاحب نظران هم، شبیه همین مطالب را بارها شنیده یا خوانده‌ایم^۲ و می‌توان گفت: «قولی است که چهلگی بر آمده»

تمام این نوشته‌ها و اظهار نظرها که با انگیزهٔ پاسداری از اصول زبان فارسی و از سر دلسوزی ایراد شده، بی‌گمان نشان از آن دارد که صاحبانش به قول حضرت حافظ «مرد سخن» داشته‌اند و نگران سرنوشت و آیندهٔ این میراث برپای تیاکان فرزانه و حکیم خود بوده‌اند و به‌عین دلیل قواعد و قوانینی را یادآور شده‌اند که همه از اصول مسلم و از ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دری است و گذشت زمان و دگرگونی‌های محیط و دوره از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست.

۱. جدویا سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی از انتشارات دولت ارشد و سنز، ۱۳۸۸

۲. از بحث آنگاه کهیم دناورزی، خددا، دولت‌سک از پارس،

الطلب این سخنان و اظهارنظرها، برای گونه مکتوب زبان و به قصد حفظ اصول نوشتاری ایراز شده که در اینجا و همه فصل‌های کتاب سعی می‌شود آنها را بر گونه گفتاری و محفوظ منطبق کنیم البته بسیاری از استادان زبان ادبیات، دربارهٔ زبان صدا و سیما یا بیان سمیار را می‌بینیم. به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، مخصوصاً در چند سمیار زبان در سازمان صدا و سیما ضمن سخنرانی‌ها اشاراتی بجای و منطقی داشته‌اند که از آنها هم استفاده خواهد شد. قبل از ورود به بحث بیستم در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت فارسی دربارهٔ سه واژه استقلال، مرز و قانون چه نوشته‌اند.

در فرهنگ‌های لغت چنان که می‌دانید و مرسوم است، برای هر واژه و مدخلی، معانی متعددی ثبت شده که در اینجا نقل همان یک یا دو جمله‌ای که در معنی مستقیم مورد نظر آمده، برای ما کافی است و از بقیه چشم می‌پوشیم.

فرهنگ دهخدا

استقلال، ضابط امر خویش بودن.

مرز، سرحد، حد فاصل میان دو کشور.

قانون، حکم اجباری که از دستگاه حکومت مقتدر سلطنتی صدور باید و سببی و منگی بر طبیعت عالم متصدقین و متناسب با طبیعت انسان باشد و بدون استثنا شامل همه افراد آن سلطنت گردد و اغراض مستبدانه را در آن دخالتی نباشد.

فرهنگ مبین

استقلال، صاحب اختیاری و آزادی کامل یک کشور (دولت و ملت) در امور سیاسی و اقتصادی، بدون اعمال نفوذ خارج‌بیان (ظاهرآ و باطنآ).

مرز، سرحد، سرزمین و نقطه.

قانون، قاعده‌ای است که مقدمات صلاحیت‌دار (قوة مقتدا) وضع و ابلاغ

کنند و آن مبتنی بر طبیعت عالم تمدن و متناسب با مصلحت مردم است و همه افراد سلطنت باید از آن تبعیت کنند.
 فرنگ سید،

استقلال آزادی داشتن، بدون مداخله کسی کار خود را کردن.
 مرزا سرحد، زمین.

قانون، دستورات و مقررات و احکامی که از طرف دولت و مجلس شورای ملی برای حفظ انتظامات و اداره کردن امور جامعه وضع شود.
 فرنگ بان، دایمی خادم در مشور،

استقلال، عدم وابستگی، زیر تقوین چیزی یا جایی نبودن، اختیار و آزادی عمل داشتن برای اداره کامل یک کشور در امور سیاسی و اقتصادی بدون اعمال تقوین باطنی و ظاهری، خود مختاری.
 مرزا زمین، خطه، کشور، سرحد.

قانون، کلیه قواعد اجرایی که توسط قانونگذار یا مقام صاحب اختیار یا بر حسب رسم و عادت برای یک اجتماع وضع شده باشد.
 از فرهنگ‌های لغت درباره سه واژه استقلال، سرز و قانون، علاوه بر تفاوت‌هایی در جمله‌ها و کلمه‌ها، تقریباً یک معنی و مفهوم کلی دریافت می‌شود.

استقلال، به معنی اختیار و آزادی عمل داشتن است برای اداره یک کشور در مسائل سیاسی، اقتصادی، قضایی و... و اجرایی قوانین مربوط، بدون دخالت و اعمال تقوین ظاهری و باطنی دیگران.

دوره محدود معین شده برای یک سرزمین و حد فاصل بین دو کشور است. این، به کلیه مقررات و قواعد اجرایی گفته می‌شود که از طرف مجلس قانون‌گذاری و یا از طریق مقام صاحب اختیار وضع شده باشد. اطاعت از

قوانین برای همه افراد یک مملکت الزامی و اجباری است و سرچی از آن یک جرم به حساب می‌آید و مجازات درمی‌دارد.

می‌دانیم که این سه واژه و معنی و مفهوم آنها، در اینجا از یک دیدگاه بررسی شده ولی می‌توان آنها را در همه شئون زندگی به کار برد یعنی این سه واژه کاربردی وسیع‌تر دارند.

در طول تاریخ زندگی بشر، اقوامی که به قدرت و توان نظامی رسیده‌اند، در پناه فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌های خود، سرزمینی را محل زندگی قرار داده‌اند و به یاری یکدیگر، آن را از تاخت و تاز مجاوزان حفظ و حراست کرده‌کشوری مستقل را بنیان نهاده‌اند و به‌طور طبیعی حدّ و مرزی را برای قلمرو زندگی خود تعیین نموده، بر آن مرزها، نگهبانان یا سرزدارانی را به پاسداری و مراقبت گذاشته‌اند.

وجود مرزها و پاسداری از آن، نشانه اقتدار حکومت و نمودار استقلال هر کشوری است. در چنین سرزمینی، برای انبساط بهتر و کامل‌تر امور و حفظ دستاوردهای ملی، قانون‌هایی وضع خواهد شد.

بنابراین هر کشوری تا زمانی که دارای اقتدار و استقلال است، سرزدهای شناخته شده‌ای دارد که مرزبانی را بر آن به پاسداری و مراقبت گذارده، آن را هر چه استوارتر کرده، و برای حفظ استقلال و اقتدار حکومت سرزمین خود قوانینی به‌وجود آورده‌اند که قوانین مرزی از جمله آنها است، تا هیچ کس نتواند سرخود و بدون گرفتن اجازه ورود از مرز داران، وارد آن کشور شود و اگر بیگانه‌ای یا گرفتن اجازه ورود و گذرنامه خواست به این سرزمین وارد شود مرزداران آگاه باشند و از راه‌های و بومی این کار صورت پذیرد.

علاوه بر این، از همان نخست هم باید روشن باشد که این بیگانه یا بیگانه‌گان برای چه کار و به چه منظوری آمده‌اند و تا چه زمانی در سرزمین می‌مان خواهند ماند؟

اگر بیگانگانی که به کشورشان آمده، بر آن شد که در آنجا بمانند، یعنی تابعیت آنجا را بپذیرد و در آنجا زندگی کند. پذیرفتن چنین کسی دارای شرط‌هایی سختی است. از یک سو باید روشن شود که پذیرفتن او چه سود یا سودهایی برای کشور خواهد داشت؟ از دیگر سو، چنین کسی باید به قانون‌ها و آیین‌های کشور میزبان گردن نه‌د و در همه کوشش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با مردم همگام شود. باید زبان کشور میزبان را فرا گیرد. گذشته‌های تاریخی آنها را بداند و نسبت به آرزوها و آرمان‌های مشترک مردم آن سرزمین دلبستگی نشان دهد.

اینها از جمله شرط‌هایی است که در قوانین همه کشورهای مستقل بشریتی شده است و آنها را دربارهٔ بیگانگان به کار می‌گیرند. البته این قوانین قابل تغییر است. برخی کشورها را می‌شناسیم که به دنبال تجربه‌های تلخ و ناگوار، به هیچ بیگانگانی حق مالکیت ندادند. در مقابل، کشورهای مهاجرپذیری هستند که به هرکسی و از هر جایی و البته تحت شرایطی، اجازه می‌دهند که در آنجا مالک زمین و باغ و خانه (استیلا) و شرکت‌های اقتصادی متعدد باشد. در نهایت امر، رفتار با بیگانگان، ورود و خروج، پذیرفتن و نپذیرفتن آنان، همه و همه باید بر اساس قانون باشد.

زبان ملی هر قوم و ملتی نیز درست همانند کشور و سرزمین آنهاست و آنها را از هر تبار و طایفه‌ای که باشند، به هم مرتبط می‌سازد و با یکدیگر متحد می‌نماید. منطوقه و تاریخی مشترک به آنها می‌دهد و آرزوها و آرمان‌های ملی و مشترک در وجودشان ایجاد می‌کند. اگرچه زبان‌های سادری مختلف و جداگانه‌ای داشته باشند.

زبان ملی پیوند دهندهٔ ملای و معنوی آنها است و می‌توان گفت: «یکی از ارکان اصلی اتحاد و پیوستگی افراد و اقوام یک سرزمین، زبان ملی آنها است»

زبان ملی هم، مانند یک سرزمین نا زمانه دارای اقتدار و استقلال است و حیات اقتدار آسز دارد که دارای قانون باشد و از سرزهای آن سرزدارتی آگاه و پنا و دانا پاسداری کند و هر بیگانه با روشتر بگویم هر واژه بیگانه با هر عنصر و ترکیب زبانی بیگانه. نتواند بدون قید و شرط و بی اطلاع سرزبانان، به فرامشای آن گام بگذارد و در یک گوشه آن، جا خوش کند و میدان عمل را بر واژه‌ها و ترکیب‌های خودی و اصل تنگ سازد.

زبان ملی و رسمی ما زبان امسی دمی، از جمله بزرگترین و ارج‌دارترین پایه‌های اقتدار و استقلال ملی و هویت تاریخی و فرهنگی ما است که باید همچون مین عزیمان ایران به آن نگاه کنیم و مقدسش بشماریم و بدانیم که داشتن سرزهای مطمئن و مراقبت و پاسداری همیشگی از آنها، از پایه‌ترین شرط‌های زندگی سرزفرزاده امروز است. زمانی که اسطوره و تاریخ این سرزمین را تا شش هزار سال و بیشتر بیان می‌کند و مؤسین زبان اسلام مصوب می‌شود و گنجینه‌های بزرگ و نادری از گوهرهای نابناک ادب و فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، همه به همین زبان سروده شده است.

ادبیان، زبان شناسان، شاعران، نویسندگان و به‌طور کلی، دانایان ایران در هر زمانی، در حقیقت پاسداران و سرزداران زبان فارسی دری هستند و متخی از آنان در فرهنگستان زبان فارسی اختصاصاً این کار سرزبانی را انجام می‌دهند و در آن موضع مراقبت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند هر واژه یا مفهومی به هر دلیلی، خودسرانه و بدون اجازه‌سوارد نظرو زبان شود و اگر گاهی با صلاحدید فرهنگستان زبان، پذیرفتن و لامای از هر کجا و از هر زبان دیگری مجاز دانسته شد، باید آن را بی‌گمان برابر آهنگ و موسیقی بیان زبان فارسی، به کاربرد و به رنگ این زبان ملی در آورند. یعنی اساسی‌ترین شرط پذیرفتن واژه‌ها از زبان‌های بیگانه، بیروی کردن آنها از قاعده‌های زبان فارسی است. این شرط مانند آن است که چون بیگانه‌ای به کشور وارد شد، بدون تردید باید به قانون‌ها

و آیین‌های آن سرزمین گردن نهد و از آنها پیروی و اطاعت کند.

شما هیچ‌گاه به یک نفر بیگانه اجازه نخواهید داد به کشورتان بیاید، در آنجا زندگی کند و از نعمت‌ها و مزایایش بر خوردار باشد. ولی سرکشی و طغیان کند و به قانون‌های جامعه لطمه ننگازد و قلندراته بخواند قانون کشور خود را در سرزمین شما جاری و روان سازد. چنین رفتاری جز بیگانه‌دواری و «کایتولاسیون» جز دیگری نام ندارد.

همان‌گونه که یک کشور مستقل اجازه برقرارکردن و رواج‌دهدن قانون (یا بی‌قانونی) کایتولاسیون را به هیچ بیگانه‌ای نمی‌دهد و آن را مقایر با اقتدار و استقلال ملی و موجب عار و ننگ می‌داند. به ویژه‌های بیگانه نیز نباید چنین اجازه‌ای داد این. «کایتولاسیون امبی» است که استقلال زبان را ست می‌کند به اساس و ارکان زبان صدمه می‌زند و موجب ضقت و خسارتی گویندگان آن زبان است.

کایتولاسیون امبی، اصطلاحی است بجا که استادان امام شوشتری و مصفا و دیگران در این مورد به‌کار بردند. آقای کریم کشاورز نیز در مقدمه «هزار سال تر یاری» از اصطلاح «کایتولاسیون گونه امبی» استفاده کرده است. باین مضمون:

«در دوره ساسانیان- تر فارسی و زبان تألیفات متنوع- به زبان عامه نزدیک و با وجود سادگی شیرین و شیوا و بی تکلف بود و به تدریج چون سر و کار نویسندگان و شاعران با سلاطین و درباریان- مانند غزویان و سلجوقیان- که فارسی زبان مادریشان نبود، و روح زبان افشاری دری‌آوا درک نمی‌کردند افتاد اندک اندک صیغره‌های نامأنوس و تکلف‌های بی‌مزه و خشک وارد نوشته‌های خویش کردند. دیگر عموماً بی‌وجود نداشت که بگوید: «بسی که من اندر نیام چرا باید گفت؟»

«در این عصر بود که «کایتولاسیون گونه امبی» پدید آمد امرها پیش از

کایتولاسیون قضایی، به این معنی که لغت‌های تازی نه تنها گروه گروه وارد زبان ما شدند، ورود لغت خارجی در صورت ضرورت و به شرط تابعیت از دستور زبان فارسی ممانعی ندارد؛ بلکه تابع قوانین خویش بودند و نویسندگان فارسی زبان اعتراضی نکردند بلکه خود مروج این کایتولاسیون بودند. برخی مورخان و نویسندگان بی‌ذوق نیز، به قول عنصر المصطفی شایوس و شنگیر صاحب قابولنامه: «تازی‌های سرد و غریب» آوردند و این را وسیله فضل فروشی خویش شمردند.

استاد معتمد بیروین کتابی در جایی گفته است:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رساند، بلکه مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود. آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان، زبان‌های پیران تأثیر می‌رساند، رفته‌گرفتن خصوصیات‌های صرف و نحوی یا دستوری بیگانگان است. هر قومی که کلمه بیگانه‌ای را می‌پذیرد، تخت آن را موافق آنچه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند؛ چنانکه تازیان کلمه «استاده» را که از زبان پارسی گرفته‌اند، هرگز مانند ما با «ان» جمع نمی‌کنند، بلکه آن را به شیوه جمع زبان خود «استایده» بدکار می‌روند و بسیار تاروانست که یازسی زبانان، به‌جای واژه «استادان» «استایده» را برگزینند و در نوشته‌ها خود به کار ببرند»

هر زبانی دارای رنگ و آهنگ و موسیقی بیانی ویژه‌ای است که خاص همان زبان است و آن را از سایر زبان‌ها متمایز می‌سازد. این ویژگی‌های آوایی در زبان فارسی بسیار آشکار است و همان خاصیتی است که زبان فارسی در پی رسمی را هرچه زیباتر و دلپذیرتر کرده است.

ماجرای ورود لغت‌ها و واژه‌های بیگانه (مخصوصاً و عمدتاً عربی) به زبان

فارسی و بحث موافقان و مخالفان آن. ماجرایی تازه‌ای نیست و قدمتی طولانی دارد. به سراغ کتاب زبان شناسی و زبان فارسی استاد پرویز نائل خاشاری برویم و نخست به قسمتهایی از مقاله زبان و جامعه و بخشی از اعظم دلالت الفاظ در این کتاب نگاهی بیندازیم:

«هیچ یک از زبان‌های اقوام تمدن از لغات فراوان بیگانه ضالی نیست و علت این امر آن است که تمدن از ارتباط و برخورد ملت‌ها با یکدیگر توسعه و ترقی می‌یابد، و غالباً آنچه ملتی از ملت دیگر اقتباس می‌کند با نام اصلی آن همراه است. شاید تنها چند قبیله وحشی بتواند یافت که در زبانشان لفظ بیگانه نباشد، یا کم باشد، زیرا که با دیگران آشنایی و آمیزش نداشته و از ایشان چیزی نیاموخته‌اند. اما در روزگار ما با این همه وسایل جدید ارتباطی، اینگونه قبایلی هم ناگزیر از اخذ و اقتباس الفاظ بیگانه شده‌اند.»

استاد پس از ارائه نسبت لغات بیگانه در بعضی زبان‌ها و ذکر تعداد لغات اقتباسی در برابر لغت‌های اصلی که غالباً عدد بزرگی است، می‌گوید:

«هر یک از زبان‌های رایج جهان را که از این نظر بررسی کنیم، به نتایجی نظر همین‌ها که ذکر شد، خواهیم رسید. آمیختگی لغات عربی با زبان فارسی آشکار است و همه می‌دانند، اما عکس این معنی هم درست است. یعنی لغات فراوان نیز از فارسی به عربی رفته و مورد استعمال یافته است و دانشمندان عرب از مجموعه این لغات که دخیل و مغرب شمرده می‌شود، کتاب‌ها برداشته‌اند.»

در مقاله «مفاج از زبان فارسی» در همین کتاب چنین می‌خوانیم:

«من نمی‌دانم آمیختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه تنگ و عازی است؟ زبان ضاللی مانند نواد پاکه افسانه‌ای است که ضواب می‌آورد. کدام زبان ضاللی است؟ مگر زبان فرانسه، زبان بازمادگان اقوام گل

و سلت و فراتک. شعبه‌ای از زبان لاتین به شمار نمی‌رود؟ آیا در زبان انگلیسی که نژاد ساکسن به آن سخن می‌گوید، لغاتی که از ریشه لاتینی است کم است؟ روسی، زبان اقوام اسلاو، مگر سطر از لغات خارجی نیست که

همه زبان شناسان می، همین نظر استاد خانقاری را دارند و کمتر کسی را دیده یا از او شنیده‌ایم که گرفتن واژه یا ورود آن از زبان‌های بیگانه را به یک زبان، عیب و عار بداند و سماجی در طرد آنها داشته باشد.

همه واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر و خصوصاً عربی، وارد زبان ما شده، موجب شای زبان فارسی گردیده است. مردم فارسی زبان در بیان مطالب خود، یا در نوشتن آن، چنین واژه‌هایی را به‌کار می‌برند و در استعمال آن برای تفهیم و تعاقب، نه تنها مشکلی ندارند، که راست‌تر هم هستند. پس، دور انداختن و بهره نگرفتن از آن واژه‌ها، اشتباه و حتی نادانی است. این کار، داشته لغت‌های ما را کم می‌کند و ما را در بیان مطالب و در ارتباط‌هایمان گرفتار تنگنا می‌سازد. به‌طوری که برای فرار از این تنگنا و رفع این مشکل، ناچار می‌شویم واژه‌های جدیدی از فارسی سره یا پهلوی یا ساخته‌های ترکیبی دیگر فراهم آوریم که اغلب آنها به‌جور و برای مردم ما، ناآشناست و بیشتر، ما را گرفتار خواهد کرد. نژاد از کجا معلوم است که مردم این تغییر و تبدیل را بپذیرند و حاضر به قبول چنین کار شاقی بشوند.

زبان‌شناسی، زبان را مجموعه‌ای از دالالت‌ها و نشانه‌های آوایی می‌داند که بر اساس فرآیندهایی، برای ایجاد ارتباط میان همه افراد جامعه وضع شده و چون این آواها می‌توانند در هر جامعه‌ای متفاوت باشند، پس ویژگی‌های هر زبانی نیز متفاوت است.

ساختار تمام‌های صوتی مردمی که به یک زبان خاص صرف می‌زنند، دارای ویژگی‌هایی می‌شود که متناسب با آن زبان است، یا شاید بهتر باشد

بگویم مردم به آن ویژگی‌ها عادت می‌کنند و با آنها سازگاری می‌نمایند. مثلا به هنگام سخن گفتن، حرف‌های بی‌صدا و یا صدای آن زبان، یا به اصطلاح زبان‌شناسان، «ویژگی‌ها و دیگرگونی‌های آوایی در سطح واکندها و همخوان‌هایی آن را، به‌صورتی رعایت می‌کنند.

برای نمونه، حرف‌هایی را که ما فارسی‌زبانان در کلمات اخذ شده از زبان عربی، تلفظ می‌کنیم، اگر چه به سبب وحدت خط، صورت مکتوب آنها حفظ شده اما هرگز آنها را مانند عرب‌زبانان ادا نمی‌کنیم و اگر گاهی کسی در زبان فارسی بتواند چنین حروفی را مانند اعراب تلفظ و بیان کند، به علت آنکه از آهنگ و موسیقی زبان فارسی ضارح شده است، بلافاصله همه متوجه می‌شوند. زیرا ما فارسی‌زبانان آن حروف را همانند و یکسان ادا می‌کنیم؛ مانند حرف‌های «ذ» و «ژ» و «ض» و «ظ» که همه را مانند «ز» می‌گوییم و هر واژه و کلمه‌ای را که یکی یا بیشتر از این حرف‌ها در آن باشد، به رنگ و آهنگ زبان فارسی بیان می‌کنیم.

همین‌گونه است حرف‌های «ش» و «س» و «ص» و «ت» و «ط» و «ج» و «د» و «خ» و «ع» و «غ» که در بیان همه این موارد، ساده‌ترین و راست‌ترین و با روشن‌ترین و واضح‌ترین مخرج‌ها را انتخاب کرده‌ایم و از تمام فضای دهان بدون فشار به حلق و صخره برای بیان آنها استفاده می‌کنیم. دربارهٔ واژه‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، مغولی یا هر واژه بیگانه دیگری هر که به زبان ما وارد شده باشد، همین رفتار را داریم؛ در حقیقت همه زبان‌های دنیا، همین روال را در تلفظ حرف‌ها و واژه‌های فرضی بیگانه اعمال می‌کنند. حتی عرب زبان‌ها چون چند حرف فارسی «گ» و «ز» و «ج» و «پ» را در دستگاه زبان خود ندارند و با تلفظ آن آشنا نیستند، حرف‌های دیگر به‌جای آن قرار می‌دهند. این کار در حقیقت نشانهٔ استقلال هر زبانی است و قاعده و قانون

با «دستور زبان» آن را تجویز می‌کند و زیاتنسانان و اهل زبان حصول از آن را روا نمی‌دارند.

بر اساس قانون و دستور زبان فارسی که مورد تأیید همه استادان زبان و ادبیات و همه صاحب نظران است نباید اجزاء داد و لایه‌های بیگانه که وارد زبان فارسی شده و اکنون مورد استفاده مردم است، به شکلی که با رنگ و آهنگ زبان ما سازگاری ندارد استفاده شود و رواج یابد هر چند تلفظ و نوع گفتن ما با آنچه در خاستگاه یا مبین نخستین آن ولایه گفته می‌شود یا بکار می‌رود تفاوت داشته باشد این کار همان «کاپیتولاسیون ادبی» و عملی زشت و ناپسندیده است که به اساس زبان لغت‌های بیرون ناپذیر وارد می‌آورد و ایجاد هرج و مرج می‌کند و استقلال زبان ما را سست می‌نماید.

در مقاله یاد شده امام شوشتری پس از اشاره به چنین نکاتی، آمده است: «... نه اینکه کسی از نادانی یا خودنمایی یا برای فضیلت‌فروشی کودکانه، تا قلم به دست گرفت که چیزی بنویسد بی‌دریغ و لایه‌های بیگانه را از هر زبان که باشد، بردارد و به نوشته خود درآمزد، آن یکی چون در آمریکا درس خوانده از انگلیسی به گویش آمریکایی، آن دیگر آلمانی، آن دیگر روسی و آن دیگر فرانسوی».

بسیار آشکار است که این گونه خودنمایی‌های کودکانه، نتیجه به ریشه استقلال زبان زمین است و بازی کردن با سرمایه‌های سرفروزی مآلی که چند هزار سال در این جهان درفتندار فرهنگ و دانش بشری بوده است».

«کار این گونه رفتارهای ناجایه آنجا کشیده است که اگر برای جلوگیری از آنها، هر چه زودتر یک چهار اندیشی خردمندانه نشود، دیری نخواهد پاید که کجای زبان فارسی از گزندهایی که پیش از این از کج همی عربزدگان دیدم، از خودنمایی عربزدگان پاک فرو ریزد».

آیت‌الله خاتمی- رهبر معظم انقلاب- در دیداری که با اعضای شورای

فرهنگستان زبان فارسی در تاریخ ۱۳۷۰/۱۱/۲۷ داشته‌اند ضمن رهنمودهایی چنین فرموده‌اند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات به‌وجود آمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از سرها و جریان‌های غلط، آب‌هایی را به اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً بالاترین صحنی لازم است. می‌گویند «غلط مشهور بهتر از صحیح منجور است». البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بر دربی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند، نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت بدون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به‌کلی ضایع خواهد شد»

نمونه‌هایی که در این دیدار، از زبان رهبر انقلاب از بی‌توجهی برخی‌ها می‌شنویم، از مشکلات بزرگ امروز زبان فارسی است و همه صاحب‌نظران و دانشوران زبان بر آن اتفاق نظر دارند. رهنمودهای ایشان، ضرورت حمایت و پاسداری بیشتر و کامل‌تر از زبان سرگم یارسی و حفظ استقلال و پاسداری از مرزهای آن را به‌خوبی نشان می‌دهد:

«امروز همه ترکیب درست می‌کنند و بعضی از عوام طبعان، ترکیب خوب را خیلی دیرتر و سخت‌تر می‌پذیرند. این همه ما به رادیو و تلویزیون تأکید کردیم که مرتباً تکیه «لازم به ذکر است» تأثیر نکند تا اینکه رسماً سطح کاربرد آن اِبلخ گردید. در سخنرانی هم گفتیم این ترکیب «لازم به ذکر است» را نگویید. اما بالا هم می‌گویند و تکرار می‌کنند یک‌روز در جلساتی در صداوسیما که شاید بعضی از آقایان هم بودند، من صحبتی کردم و گفتم این قدر نگویید «داریم» مثلاً «عکس غلاتی را داریم»، «این حرف را با هم داریم»، «این مذاکره را داریم». این گزاف‌پردازی غلط از زبان بیگانه است. در فارسی

چنین چیزی نداریم. این که گفته می‌شود «باید یک گفتگو با شما داشته باشیم» «یک صحبتی با شما داشته باشیم» «یک عکس با شما داشته باشیم» «یک عکس از فلان کس داشته باشیم» و از این قبیل که فعل «داشتن» مرتباً به صورت کسکی‌های وارد در زبان فارسی تکرار می‌شود. غیر اصیل و فلفله است. اما مرتب می‌گویند. و این همان بله بزرگ زبان فارسی است.»

ملاحظه می‌فرمایید که تخریب زبان فارسی به دست عددهای نادان و بدون صلاحیت، بیگونه صاحب نظران، استادان و دلسوزان را نگران آینده زبان فارسی کرده و آنان را به چاره‌جویی واداشته است. البته باید توجه داشت که ایراد و اظهار این نکته‌ها و ذکر نمونه‌ها و دهاقین زبانی، به روال همیشگی و طبیعی، متوجه شیوه نگارش و گونه مکتوب است که می‌تواند به گونه محفوظ و بیان رسمی و معیار راندی و تلویزیون هم تعمیم داده شود. این نکته‌ای است که بارها بدان اشاره شده است و فصلی را به طور مستقل باید بدان اختصاص داد. رهبر انقلاب در ادامه سخنان خویش فرموده‌اند:

«این ترکیب‌های فلفله و بیگانه از زبان فارسی را همچنان در این زبان وارد کرده‌اند و افراد مراتب بالا و کسانی با اسم و رسم، این ترکیب‌ها را به کار می‌برند. آن وقت مردم عوام خیال می‌کنند باید این گونه حرف زدند تا عالم باشند. شافل از اینکه این علم نیست، بلکه جهل است.»

«واژه‌سازی برای زبان و پیش بردن و ترقی دادن آن بسیار مهم است. به نظر من هر بزرگ‌کسانی مثل فردوسی، سعدی و حافظ این است که هفتصد سال یا هزار سال پیش به گونه‌ای حرف زدند که ما امروز وقتی آن سخنان را باز می‌گوییم، اصلاً احساس غربت نمی‌کنیم. حقیقتاً می‌شود گفت آنان هزار سال جلوتر از زمان خودشان رفتند. یقیناً مردم زمان سعدی، بهرسانی و شویای بوستان حرف نمی‌زدند. هر آن دوره‌ها در اختیار ماست و ما آنها را مشاهده می‌کنیم. امروز وقتی ما آن شعرها را می‌خوانیم، مثل این است که در

تقر دارند زبان شیرین فارسی را به زبان امروز صرف می‌زنند. حافظ هم همین‌طور است. بعضی از شعرائی برجسته و خوب سبک هندی هم این جور حرف می‌زنند. باید زبان را پیش برد. همچنان که آنها جلوتر از زمان خودشان حرکت کردند. ما هم باید جلوتر از زمان خودمان حرکت کنیم. امروزه باید شعرائی ما با زبان فارسی مأنوس باشند. بعضی از شعرا فارسی‌گو هستند و برخی هم چندان با زبان فارسی انس ندارند. قریحه شعری همیشه ملازم با تسلط بر زبان نیست. اگر بتوانید این جهت را هم غنی کنید بهتر است.

هر زبان مشکل و پیشرفته‌ای برای رسانیدن معنی‌ها دارای قالب‌ها و اسلوب ویژه‌ای است که بر پایه رنگی اندیشه و موسیقی گفتاری زبان و ضرب‌آهنگی آواهای آن شکل گرفته است و این کاری است که در طین هزاران سال ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر این، بر اساس پیچیدگی تنگانه‌ای که نویسندگان، شاعران، دانشمندان و متفکران آن زبان نسبت به جهان سازی و معنوی دارند، برای رساندن معنی‌ها، رنگ و قالب ویژه‌ای بدان می‌بخشند.

همین حال و کیفیت زبان فارسی است که پایه زیبایی و رنگینی و دلپذیری ادبیات ما شده است و چنان لقب و زیبایی و موسیقی‌یی به آن بخشیده که ماندنش در کمتر زبان زنده‌ای دیده می‌شود.

توجه به این نکته هم لازم است که استادان و صاحب‌نظران، بیشترین توجه خود را به گونه مکتوب و حفظ قواین نوشتاری معطوف داشته‌اند. در گویندگی و بیان رانید. علاوه بر گونه نوشتاری زبان، باید به گونه گفتاری آن هم اکتی بیشتر از آن توجه کرد و همیشه دو «دستور زبان» را در نظر داشت:

- ۱- دستور زبان نوشتاری یا به روال معمول همان دستور زبان فارسی
- ۲- دستور زبان گفتاری یا دستور بیان

زبان و زبان‌شناسی

علم زبان‌شناسی در یکی دو قرن اخیر و به وسیله دانشمندان اروپایی و پس از آن آمریکایی پایه‌گذاری شده است.

دکتر خاتلری در کتاب زبان شناسی و زبان فارسی در مقالهای همنام با کتاب می‌گوید:

«تاچه امروز زبان شناسی خوانده می‌شود و در شمار علوم می‌آید، بحث تلاقی است و از آغاز پیدایش آن بیش از صد و پنجاه سال نمی‌گذرد. اما بحث درباره زبان و قواعد آن تلاقی ندارد. دانشمندان یونان به قواعد زبان توجه داشتند.»

دکتر خاتلری سپس به بررسی این توجه نسبت به قواعد زبان می‌پردازد و از زمان ارسطو و دانشمندان و فیلسوفان دیگر یونان و از حوزه علمی و ادبی اسکندریه می‌گوید تا دوران اسلامی که بحث درباره لغت و قواعد زبان

۱. دکتر خاتلری این خلاصه را در دو پنجاه سال پیش نوشته است. اما مراد از زمان شناسی را طری دوست سال ۱۳۰۵ است.

عربی مورد توجه تازه مسلمانان که از ملتهای گوناگون بودند، قرار گرفت و اشاره می‌کند:

«چنان که می‌دانم بسیاری از استادان بزرگ لغت و صرف و نحو عربی از ایرانیان بودند اما ایرانیان پس از اسلام به بحث در زبان فارسی کمتر پرداختند و شاید سبب این بی‌میلانی جز آن نبود که زبان خود را می‌دانستند و حاجتی به آموختن آن نمی‌دیدند. هنگامی که زبان فارسی در هندوستان رواج یافت و تقریباً به مقام زبان رسمی و امی آن کشور رسید، دانشمندان هند در تألیف فرهنگهای فارسی و بحث در قواعد این زبان کوشیدند و کتابهای خوب و سودمند تألیف کردند»

در این اظهارنظر استاد، به همان تیزی اشاره می‌شود که مآلت‌های دیگر نسبت به زبان عربی احساس می‌نمودند و از میان آنها ایرانیان به این تیز توجه کرده با استفاده از علاقه، هوش و استعدادشان به تدوین قواعد زبان عربی پرداختند.

بیشتر این تلاش‌ها و بررسی قواعد صرف و نحو و لغت زبان، اگرچه منطبق بر اصول علمی نبود و نمی‌توان آن را تحت نام علم زبان‌شناسی محسوب داشت، اما شاید اولین گام بوده است.

علم زبان‌شناسی دانش تازمائی است و آنچه به زبان فارسی نوشته شده و در دسترس فارسی زبانان قرار دارد، بیشتر ترجمه از کتابهای زبان‌شناسان اروپایی و آمریکایی است.

مترجمان هم که خود از زبان‌شناسان و استادان این علم بوده و هستند، دانش زبان‌شناسی را با به‌طور مستقیم در دانشگاههای اروپا و آمریکا از زبان همان استادان، یا در دانشکدههای تهران و از طریق کتابهای زبان‌شناسی (به زبان‌های اصلی یا ترجمه آنها) آموخته‌اند. به این ترتیب نخست زبان نویسنده

و استاد زبان‌شناس خارجی مطرح می‌شد و پس از آن به زبان فارسی می‌رسیدند و سعی کرده و می‌کنند که قاعده‌های آن زبان را با زبان فارسی مطابقت دهند. در این کار میزان موفقیت استادان و دانشجویان به یک اندازه نیست.

بعضی از استادان که مطالب زبان شناسی را از یک کتاب مثلا انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند، نخوانسته‌اند در برابر مثال‌هایی که در کتاب از زبان انگلیسی آورده شده، نمونه و معادل فارسی بیابارند، و ناگزیر همان مثال انگلیسی کتاب را در ترجمه فارسی کتاب تکرار کرده‌اند حتی بعضی مواقع از قاعده‌هایی سخن گفته‌اند که مربوط به زبان اصلی است و بعضی از آنها را در زبان فارسی هم جاری دانسته‌اند.

می‌دانیم که هر زبانی ساختمان و دستگانه‌های خاص خود را دارد و یا به مرور زمان پیدا کرده است. حتی زبان‌هایی که از یک اصل واحد مشتعب شده‌اند، پس از گذشت چند هزار سال، آنچنان متفاوت می‌نمایند که فقط با استفاده از دانش زبان شناسی، شناختن اصل و ریشه واحد آنها میسر خواهد بود. زیرا دستگانه‌های تشکیل دهنده آنها دیگرگون و متفاوت شده است؛ دستگاه آوایی، دستگاه گرامر یا دستور زبان و دستگاه واژگان و معنی آنها به کلی با زبان‌های دیگر فرق کرده و خاص همان زبان شده است.

در این صورت در اجزای آنها هم نمی‌توان مشابهت و نزدیکی دید. آهنگ، ریتم، وزن کلام و موسیقی بیان آنها کاملا این تفاوت را نشان می‌دهد. مترجم همخوان‌ها و کشش بیانی واژه‌ها، همه خاص همان زبان است.

زبان‌های دنیا از نظر ساختمان، چگونگی آن، اجزای تشکیل دهنده‌ای که با هم‌افکنی‌ها بیان، کل آن زبان ساخته می‌شود آنچه مربوط به اندام‌های گفتاری است و بسیاری امور دیگر ممکن است بهم شبیه باشند و از یک اصل پیروی کنند، اما در همین حال در واژگان و صرف و نحو و آواها، هر زبانی

خاص خود است و با دیگر زبان‌ها تفاوت دارد. چنانکه برای صرف زمان و نوشتن به زبانی دیگر، باید آن زبان را با همه ابزاریش آموخت و در آن به مهارت رسید.

زبان، گفتار و نوشتار

۱- نمود آوایی یا گفتار که شکل اصلی زبان است، قدمت میلیون ساله دارد و در کودکی با به نظر بعضی زبان شناسان از بدو تولد، همراه با توانایی‌های تفکر و ژن‌های یادگیری زبان که در خانواده و در معرض زبان فعال می‌شوند، کار خود را آغاز می‌کند و آرام آرام دستگاه عصبی و مغزی کودک را هم برای پذیرش و قبول داده‌های زبان آماده می‌سازد و پس از مدت زمانی کودک شروع به حرف زدن می‌کند. همین نمود گفتاری زبان است که کودک را برای زنگی اجتماعی مهیا می‌سازد.

به‌طور کلی همه مردم دنیا برای ارتباط میان خود و برای انتقال دانش و تجربه به دیگران و بیان آرزوها و خواسته‌های گوناگون خود از این شکل زبان (گفتار) استفاده می‌کنند.

بررسی بیشتر در این باره به عهده زبان‌شناسان است که خوشبختانه پژوهش‌ها و مطالعات آنان بسیاری از نکات پنهان زبان را روشن کرده است و همچنان در حال پیشروی و یافتن و آشکار کردن نقاط مبهم و تاریک گذشته‌های زبان و عملکرد آن هستند و آنچه در این کتاب فراهم آمده از همین پژوهش‌ها و از کتاب‌های زبان‌شناسی آنان برگرفته شده است.

یادآوری این نکته ضروری است که توانایی‌های ذهنی هر زبانی را نباید با

شکل گفتاری آن زبان اشتباه گرفت. زبان‌شناسی روشن کرده است که توانایی‌های زبان که آن را توانش نامیده‌اند، در حقیقت یک نظام و دستگاه بسیار پیچیده و کامل است که از آغاز کودکی انسان در ذهن او جای می‌گیرد و یکی از نودهای اولیه آن همین حرف زدن و استفاده از آواهای کلامی است که اندکی پس از توانش و تفکر به وجود می‌آید.

سه توانایی توانش، تفکر و گفتار، بیون تقریباً با هم ساخته می‌شوند. این اشتباه پیش می‌آید که فکر می‌کنیم گفتار راه راحتی و با سهولت یادگرفتنیم و هرگز متوجه نمی‌شویم که همزمان، چند توانایی در ما به وجود آمده است؛ توانایی تفکر، پیدایش و درک توانش زبانی، و تقلید صداها و آواها که منجر به یادگیری گفتار شده است. علم زبان‌شناسی توانسته از این راز برده بردارد و ما را به چگونگی مراحل آن واقف کند.

هر ارتباطی دو سویه است، یعنی دو طرف دارد، گرفته و فرستنده. برای ایجاد ارتباط زبانی باید سوی شنیداری آن هم فعال شود، زیرا در برابر گفتار شنیدار است. گفتن و شنیدن، دو سوی ارتباط زبانی است و وقتی این رابطه برقرار شد، خود یک توج انتخابی برای ارتباط‌های بعدی است هر که پیام می‌دهد منتظر است تا پیامش دریافت شود و در برابر، پیامی را هم دریافت کند.^۱

زبان‌شناسان اساس یادگیری توانش و گفتار را در همین شنیدن می‌دانند اگر کودک تا آنجا باشد یا در اجتماع انسانی قرار نگیرد و به اصطلاح زبان‌شناسان در معرض زبان نباشد، زبان را یاد نخواهد گرفت. در اجتماع و در معرض زبان

۱. مثل تلفظ، رایج یا نام رایج و صدای بر جویب آذک اوله نام رایج بود یا رایج بود و فقط شروع ارتباط زبانی بر روی هم بر اساس شنیده، تجربه یادگیری، تدریس و انتقال این ارتباط بر روی هم.

بودن حتی شنیدن گفتار دیگران، از طریق گوش‌دانه و شنیدن آواهای گفتاری مادر، پدر و اطرافیان و پس از شنیدن‌های مکرر و مرتب است که کودک در صدد تقلید این آواها برمی‌آید.

زبان‌شناسان می‌گویند: دین حرکات لب‌ها موقع صرف زدن و سپس عکس‌العمل دیگران، حتی اگر کودک ناشنوا باشد تا میزان زیادی انگیزه جالب توجه او خواهد شد و تفکر او را موجب خواهد گردید و همین مقدار هم می‌تواند هسته اولیه ایجاد نوشتش در کودک بشود تا بعدها بتواند از رشته‌ها و توده‌های دیگر نوشتش و زبان بیرون ببرد.

۲- نمود ضغنی یا نوشتاری: پس از صدها هزار سال که از پیدایش بشر سخنگو بر روی کره زمین گذشته بود، زندگی اجتماعی و پیچیدگی‌های آن کم‌کم از صورت ابتدایی جدا می‌شد و رفته رفته رنگی دیگر به خود می‌گرفت و جوامع بزرگتر ایجاد می‌شدند. اقوام و طوایف، حکومت‌های کوچک و بزرگ، برای اندازه‌گیری امور خود و ثبت ارقام تقویمات و هدایایی که مردم که به معابد می‌آوردند، برای ارسال فرمان‌های حکومتی و بسیاری مسائل دیگر، به سمت اختراع نوعی خط به صورتی ابتدایی هدایت شدند. احتمالاً خطوط اولیه، بیشتر اعداد و ارقام، و نام اشیا و حیوانات اهلی شده بوده است. این اختراع که با هدایت دو تیروی نوشتش و تفکر صورت گرفته بود^۱، به تدریج تکامل یافت تا سرانجام به اختراع خط الفبایی منجر شد و چون نیازتد وسیله و ابزار بود، تفکر انسان‌ها در این مورد هم کارساز شد و لول بر روی لوح‌های سنگی و سفالی و سپس بر روی پوست درختان و پوست صاف و دی‌آبی شده

۱. البته به هیچ وجه نباید فراموش کرد که خط را در اینجا نباید گرفت. اینکه کندل بر چند مرحله تقسیم‌پذیر است و در انجام به کوچکترین جزو، آلهی بعضی واح سرود، در تودک گذار و ندیده ولی ساعت اجرایی خط‌ها هر حرف اول گرفته بلدما

حیوانات. یادداشت کردند بعد روی الواح فلزی، و بر روی نوعی کاغذ ساخته شده از ایاف گیاهی مانند بایروس، تا سرانجام کاغذ به صورت امروزی آن اختراع شد. سپس این صنعت را دیگران هم آموختند. در این شکل زبان نیز مانند شکل گفتار، یک رابطه دوسویه وجود دارد. سوی نوشتن و سوی خواندن (خواندن به معنی درک آن نوشته) اختراع خط، به انسان و اختصاصات انسانی پیش و حرکت فوق‌العاده‌ای بخشید و تفکر و تعقل و عقل آنها را بسیار بیشتر از گذشته رشد داد و موجب شد که به اختراعات بیشتر و اندیشه‌های معالی برسند. بعضی اقوام مثلاً زبان را به قدرت‌های ماورائی طبیعت و آسمانی نسبت داده‌اند و خود را به‌وسیله خط و کتابت با خدا یا خدایان و با الهه‌ها مرتبط کرده‌اند. سپس ادیان و مذاهب آسمانی همراه با کتاب‌های تعالی بخش آمدند و بشر را تحت هدایت خداوند یکتا به آرامش و سعادت نوید دادند.

به کمک خط و قدرت نوشتن که در حقیقت بر خاسته از توانش و تفکر است، انسان سخنگو، انسان نویسنده شد و توانست شعر بگوید. شعر، زیباترین اندیشه‌ها، ناب‌ترین مضامین‌ها و شاعرانه‌ترین تخیلات را در همافزایی کلماتی که به موسیقی می‌مانست برایش به ارمغان آورد. وزن شعر، حتی در ابتدایی‌ترین صورت آن، از نوعی موسیقی بهره دارد که شورانگیز است. به کمک خط و نوشته انسان توانست تجربه‌های خود را از همه مسائل زندگی ثبت کند و به دیگران و به آیندگان برساند. چیزی که در غیر آن صورت و پیش از آن، تصورش هم ممکن نبود. دیگر انسان به بلای این قدرت و همین توانایی، می‌توانست در زمان باقی بماند و خاتمانه شود. این شکل زبان، انسان را نویسنده، شاعر و هنرمند می‌کرد. هم آثار فکری و تعقلی دیگرانی را که ندیده بود می‌خواند و یاد می‌گرفت و هم خود به دیگران و به آیندگان یاد می‌داد.

کودکان پس از طی سال‌های اولیه زندگی و تسلط بر گفتار زبان مادری، به کودکان با آماگی و سپس در دبستان به خدمت آموزگار می‌روند و شکل دیگر زبان را که خط و نوشتار باشد می‌آموزند. کودک پس از آنکه آواها و حرف‌ها را شناخت، یاد می‌کند تا از ترکیب حرف‌های صامت و مصوت کلمه و واژه بسازد و بنویسد. پیشرفت در یادگیری خط و نوشتار و استفاده از این توانایی با توجه به میزان هوش و دقت کودکان و استعداد ذالیشان، متفاوت است. بعضی بچه‌ها خیلی زودتر و بیشتر به توانایی‌های لازم می‌رسند و اضافه بر کتاب‌های درسی، روزنامه، مجله و کتاب‌های داستان و شعر هم می‌خوانند. در گذشته هم همین طور بوده است؛ اگر روزنامه و مجله نداشتند در عوض کتاب‌های دیگری نظیر هزار و یک شب، مختارات، موش و گربه، علی والدین و مانند آنها را می‌خواندند تا به گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ، مثنوی مولانا، شاهنامه فردوسی و حدیث و روایات و قرأت قرآن می‌رسیدند. در گذشته اگر چه روزنامه و مجله و امکانات فراوان امروز نبوده و آنچه هم که بوده در دسترس همگان قرار نمی‌گرفته، اما به هر حال تعدادی در مکتب خانه‌ها به توانایی خواندن و نوشتن دست می‌یافتند و کم‌کم به توانایی‌های بالاتری هم می‌رسیدند. در این مرحله، کاملاً بر نوشتن و خواندن (آواها) تسلط پیدا می‌کردند. بعضی‌ها که استعداد بیشتری داشتند، در مراکز قدرت و در دیوان‌های رسایل به کارهای دیوانی، نوشتن و نسخه‌برداری از دیوان‌های اشعار یا کتاب‌های نویسندگان مشهور می‌پرداختند. بعضی‌ها خود نویسنده می‌شدند و کتاب‌های علمی، اخلاقی، تذکره‌ها، بیست‌گها، سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی مذهبی، فلسفی و دینی، می‌نوشتند. بعضی‌ها هم شاعر می‌شدند، قصیده و غزل می‌گفتند و صله و اتمام دریافت می‌کردند. به این ترتیب شعر و انبیاات و سنت و هنر نویسندگی یا برجا و استوار باقی ماند. تا آنجا که در کتاب‌ها و در تحقیقات استادان زبان و ادب فارسی دیدیم

نوشتن دستور زبان از حدود هجرت سال پیش آغاز شده است. به نظر آنان شاید دلیل عمده این سهل‌انگاری بزرگان ادب فارسی در بی‌توجهی به این مهم و نوشتن دستور زبان فارسی، این بوده که زبان فارسی را زبان مشترک و زبان مادری همه ایرانیان می‌دانستند و تصور می‌کردند که گویندگان این زبان به دقایق و قواعد آن آشنا هستند و گرنه، مثلا برای زبان عربی، ایرانیان صرف و نحو می‌نوشتند.

این فکر که نویسندگان و شاعران قرن‌های سال پیش، این قواعد را می‌دانستند و به دستور زبان فارسی مسلط بودند، بر بی‌راه هم تکیه و از اینجا ناشی می‌شود که در آثارشان نتایج آن را می‌بینیم و کمتر نوشته یا شاعری را می‌شناسیم که دستور زبان را نمی‌دانستند و شروع به نوشتن و سرودن شعر کرده باشد. بعدها هم، نویسندگان اولین دستورهای زبان، با مطالعه و بررسی آثار گذشتگان (نظم و نثر) قواعد و قوانین زبان فارسی دری را به اصطلاح استخراج کردند و نکته‌نکته آن را (شاید با مقایسه با دستور زبان‌های خارجی چون «فرانسوی و انگلیسی») نوشتند، مثلا اشعار رودکی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، آثار ناصر خسرو، تاریخ بیهقی، گلستان، بوستان و دیوان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی و دیوان غزلیات مولانا و بسیاری کتاب‌های نظم و نثر دیگر را واژه‌به‌واژه بررسی نمودند و نکات دستوری و صرف و نحو فارسی را از آنها استخراج کردند و نوشتند.

اما به راستی، رودکی و فردوسی و نظامی و عطار و سعدی و حافظ و دیگران، آثار خود را که هر کدام شاهکاری به حساب می‌آید، چگونه نوشتند؟ دستور زبان را از کجا آموخته بودند؟ آیا بدون آنکه، قاعده یا قانونی را بدانند، این همه نظم و نثر زیبا و نمونه‌های اعلاهی فصاحت و بلاغت را خلق کردند؟ یا نه دستور زبانی بوده است و ما از آن بی‌خبریم؟ یا در هجوم‌ها و جنگ‌ها از بین رفته است؟

بعضی استادان^۱ می‌گویند که قواعد زبان بعضی است نه قبلی، یعنی قواعد را از روی اتصال اهل زبان استنباط کرده‌اند، نه آنکه زبان را از روی قواعدی که پیشتر وجود داشته ساخته باشند.

تیمی از این حرف درست است. قواعد را از روی اتصال اهل زبان استنباط کرده و نوشته‌اند، یا استخراج کرده‌اند تا اینجای کلام درست است. برای نوشتن دستور زبان جز این هم راهی نیست ولی همان گروه «اهل زبان» این قواعد را از کجا آورده و آنها را چگونه اتصال کرده‌اند؟ ممکن است در جواب گفته شود، آنها از استنباطی که از اهل زبان قبل از خود کرده بودند. می‌رسیم به جایی که از آن پیشتر نمی‌توانیم برویم و به معنای معروف تخم‌مرغ و مرغ می‌رسیم، که کدام اول بوده است؟

مثلاً رودکی که در سرودن شعر و به کار بردن زبان فارسی در پی آن همه استادی و بحر داشته و لقب «بحر شعر فارسی» به او داده‌اند و اولین شاعر بزرگ پس از اسلام است، قوانین زبان را از کجا آورده است؟

دانش زبان‌شناسی می‌گوید توانایی یادگیری زبان آن چیزی است که کودکان به‌طور ارثی از پدر و مادر خود می‌گیرند. حتی به صورت ژن‌هایی در نسل انسان‌ها برپا دارند. این همان چیزی است که تاسع ضروری حکیم و دانشمند ایرانی در هزار سال پیش هم به آن اشاره کرده است: «چنانکه چوما کودک شُرد بنیم شیر خواره، گویم که مر او را تعلق است می‌آنکه ازو قوی شونده باشیم»^۲

به دلیل وجود این توانایی است که کودک، چون در خانواده و در معرض زبان قرار بگیرد، به قوانین زبان که بعدها دانش زبانی او را تشکیل خواهد داد،

۱. از جمله آثار طبری در کتاب «تذکره» و زبان فارسی ص ۱۳۳، ج ۱ از زبان فارسی
 ۲. از کتاب جامع حکیمین، در فصل تفریق و در تامل شرح نقل شده است.

بی می‌برد و این قوانین به صورت ناخود آگاه کبکیم در ذهن او ذخیره می‌شود. تا سرانجام مجموعه‌ای از قوانین زبان در ذهنش به وجود می‌آید. این مجموعه قوانین زبان را «توانش» می‌گویند. توانش مجزود و ذهنی است و گفتار که نمودی عینی دارد، از توانش گرفته و ساخته می‌شود. توصیف مجموعه قواعد زبان یا توانش را دستور زبان می‌نامیم. زبان‌شناسی در جستجوی این مجموعه یا توانش است و چون نمی‌تواند مستقیماً به این پدیده مجزود ذهنی برسد، جستجوی خود را از طریق گفتار که نمودی قابل مشاهده و درک و دریافتی صبی است، انجام می‌دهد. با این استدلال، زبان‌شناسی، دستور زبان و مجموعه قوانین هر زبانی را در ذات آن یا زبان می‌داند و از اینجاست که می‌گوید دستور زبان قبلی است و نه بعدی چیزی که باید به وسیله کارشناسان و صاحب‌نظران کشف استخراج و تدوین می‌شود.

توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار

کم‌کم سرزمین‌هایی با حکومت‌های جداگانه در جهان به وجود آمد و زبان‌های مختلفی ظهور کرد. بعضی زبان‌ها در طول هزاران سال، گریه از یک زبان واحد یا زبان مادر مشتعب شده بودند. پیمان دستخوش تغییر و دگرگونی شدند که به زحمت گویندگانش زبان یکدیگر را می‌فهمیدند. بعضی زبان‌های دیگر نیز به دلیل کوچ کردن‌های تنوالی و مکرر انسان‌ها در سی پانچ سرزمین مطلوب، در کنار هم قرار گرفتند که در اصل و ریشه، متفاوت بودند. مردمی که به این ترتیب در کنار هم گرد آمده و همسایه هم شده بودند به داد و ستد و تجارت می‌پرداختند و زبان‌هایشان بر هم تأثیر می‌گذاشت. ساده‌ترین و وسیع‌ترین شکل اوگذاری، دادن و گرفتن واژه‌ها از زبان‌های یکدیگر بود، که نه بر ریشه و اساس زبان لطیف‌های وارد می‌کرد و نه سلیبت و اساس ملی آنها را مخدوش می‌نمود. در حالیکه بویچ شتای هر دو زبان، با زبان‌ها می‌شد. عددهای هم سعی می‌کردند، زبان یکدیگر را بیابوزند تا جایی که در دستگاه فرمانروایی حکومت‌ها گسائی که زبان حکومت‌های همسایه را می‌دانستند به عنوان ترجمه زندگی می‌کردند.

زبان‌شناسان و از جمله دکتر باطنی^۱ می‌گویند، زمانی که ما روزانه به کار می‌رویم چون دستگاه بزرگی است که کار آن نتیجه همکاری دستگاه‌هایی است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامری و دستگاه واژگان (vocabulary). دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد. دستور یا گرامر، عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اصل زبان در دست دارند و روابطی که بین آنها برقرار است. (اولزه را نباید با کتاب لغت Dictionary اشتباه کرد؛ زبان و در نتیجه دستگاه سازنده آن، همه در معرض تغییرند. ولی از دستگاه‌های زبان آنکه بیشتر دستخوش تحولات احتمالی می‌گردد، دستگاه واژگان است.)

دکتر باطنی سپس دلایل آن را برمی‌شمارد:

علت اصلی آن است که دستگاه صوتی و دستگاه دستوری دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است و بر عکس واژگان زبان دستگاهی به هم بافته نیست و در نتیجه، قوای در شبکه ارتباطی آن آسان است. تغییرات در دستگاه واژگان سریع است و کم با زیاد شدن آن، روابط بین عناصر دیگر دستگاه‌ها را تغییر نمی‌دهد.

البته در دو دستگاه صوتی و گرامری زبان هم تغییراتی صورت می‌گیرد، لفظا بسیار کند و در طول هزاران سال، و بیشتر در جهت ساده‌تر شدن و روان شدن آنهاست. مثلا فارسی باستان که زبان فارسی امروز از آن منشق شده است، دارای تلمیذ سه‌گانه بوده (مفرد و تنبیه و جمع) و به تدریج تنبیه یا دوتهایی خود را از دست داده و اکنون فقط مفرد و جمع دارد.

۱. از کتاب: مسائل زبان‌شناسی، تهران

ولاگان زبان آینده فرهنگ و زندگی مردمی است که به آن زبان صرف می‌زنند و به عبارت دیگر، ولاگان زبان بهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیا، وقایع، پدیده‌ها، افکار و تجربه‌های خود از جهان مادی و معنوی داده‌اند. از آنجایی که این عناصر، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که ولاها نیز تغییر کنند.

وقتی می‌گویند، زبان در اجتماع خلق می‌شود و همراه با تعویضات اجتماعی دگرگون می‌گردد، یعنی زنده می‌شود، زندگی می‌کند و پس از مدتی آکم یا زیاد می‌میرد. بیشتر نظریه دستگاه ولاگان زبان دارند، بدین ترتیب که ولایات در اجتماع به دنیا می‌آید، و پس از سال‌ها زندگی در کنار مردم، و هماهنگی با تغییرات مادی و معنوی جامعه سرانجام می‌میرد و به جای آن ولایات دیگر به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند.

اما همچنان که اشاره شد، در روابط میان جوامع انسانی دادوستد ولاگان امری است اجتناب ناپذیر. وقتی جامعه‌ای در نتیجه تماس با جوامع دیگر، عناصری را از فرهنگ آنها به قرض می‌گیرد، طبیعی است که از اول برای تأمین آن عناصر، در زبان خود ولایات ندارد و به همین دلیل ولایات همراه آن عناصر، به آن جامعه وارد می‌شود.

اگر آن پدیده در خود جامعه به وجود بیاید، بطور طبیعی، برای تأمین آن، ولایات پیدا می‌کند، ولی بیون از خارج از آن اجتماع وارد شود، بیون برای تأمین آن پدیده (چه مادی و چه معنوی) ولایات پیش‌بینی نشده و ندارد، تاگزیر ولایات هم همراه آن خواهد آمد. در این صورت با مستقیماً ولایات که تأمینده و نام آن پدیده است وارد زبان می‌شود، یا از روی آن، آگوسازی می‌کنند و واژه می‌سازند.

کلمه ضمیرانی که از این طریق در دستگاه ولاگان یک زبان صورت می‌گیرد، «پدیده‌های قرضی» نام دارد. پدیده‌های قرضی، می‌تواند به صورت

واژه‌های فرضی، ترجمه فرضی، تعیر فرضی و امثال آن باشد که در زبان فارسی نمونه‌های فراوانی از همه آنها داریم.

این پدیده‌های فرضی، به ویژه واژه‌های فرضی، بخودی خود، نه خوبند و نه بدند، نه زیاده و نه زیاده بلکه استفاده اهل زبان است که آن واژه را می‌بخورد یا رد می‌کند، اگر پذیرفته جزو واژگان دستگاه آن زبان می‌شود و مردم با آن همچون واژه‌های خودی رفتار می‌کنند. ولی اگر اهل زبان آن را نپذیرفتند و از قبول آن سر باز زدند، آن واژه مردود خواهد شد. اما واژه‌ها اسم از اینکه فرضی باشند یا اصل- یا به هر شکل دیگری- باید تابع دستگاه صوتی و آوایی زبان شوند. اگرچه در جملات فرضی دهته صورت صوتی و آوایی دیگر داشته‌اند، اما چون در دستگاه دستوری و آوایی زبان فرضی گیرنده قرار می‌گیرند، تابع قوانین آن می‌شوند. پس هیچ پدیده فرضی نمی‌تواند و نباید بر روی دو دستگاه صوتی و دستوری زبان فرضی گیرنده تأثیر بگذارد و آن را کوچک‌ترین تغییری بدهد، بلکه باید به طور کامل- و مثل همه واژه‌های اصل و غیر فرضی- از قوانین دستگاه صوتی و دستگاه دستوری تبعیت کند. هم آن واژه را همچون واژه‌های دیگر زبان تلفظ کند و هم در تغییرات صرفی و نحوی زبان همچون واژه‌های خودی با آن رفتار بشود.

این مسئله‌ای است فوق العاده مهم که باید همیشه مورد توجه و مد نظر گویندگان- که در حقیقت در زمره پاسداران زبان هستند- قرار داشته باشد. عدول از آن، تجاوز به حاکمیت و استقلال زبان است و همانطور که قبلاً در فصلی به طور کامل به آن پرداختیم، قبول «کاپیولاسیون ادبی» در زبان است و می‌تواند نخوت و ندانسته شخصیت فرهنگی و ادبی گوینده و نهاد حرفه‌ای او را زیر سؤال ببرد. کم‌ترین اشتباه گوینده مسکن است دیگران را هم به اشتباه بکشاند که البته گناهش را باید پذیرد.

از این اشارتها بگذریم و به زبان در جوامع چندین هزار سال قبل که مورد بحثمان بود، برگردیم.

بازی زبان به صورت اصلی آن، که گذار باشد قدمتی چند صد هزار ساله تا یک میلیون ساله دارد. در حالی که پیدایش و اختراع خط، پدیده‌ای بسیار جدید است و حتی ابتدایی‌ترین صورت آن، از ده هزار سال فراتر نمی‌رود. پس باید بخاطر داشته باشیم که در زبان، بیان و گذار اصل است و خط و نوشته فرج. چنانکه در هر خاتونهای، کودک ازل گذار و حرف زدن را یاد می‌گیرد و چند سال بعد، به مدرسه می‌رود و خط را می‌آموزد. چنانکه در بسیاری جوامع، همه مردم به مدرسه نمی‌روند و خواندن و نوشتن نمی‌آموزند. در حالیکه همه بدون استثنا حرف می‌زنند و گذار را می‌دانند و برای رفع نیازمندی‌های خود، پیوسته از آن استفاده می‌کنند.

گفتیم که پس از صدها هزار سال که از پیدایش زبان بر روی کره زمین می‌گذشت و در جوامع انسانی و در ارتباط میان آنها، مورد استفاده بود، برای نشان دادن و ثبت اصوات زبان به عنوان یک وسیله ثابتی، خط به وجود آمد. با بهتر بگویم اختراع شد.

زبان شناسی، اختراع خط را در چندین مرحله می‌شناسد که سرانجام، بر اثر تجزیه کلمات که به حروف منتهی می‌شود، خط به صورت امروزی آن (خط الفبایی) اختراع شد. خط الفبایی که نمایندگی اصوات مجزا و مستقل زبان باشد، در حدود سی تا چهل علامت دارد و شما می‌توانید کلمات هر زبانی را به وسیله ترکیب این ابزار که به حداقل ممکن تقلیل داده شده است، بنویسید.

همین‌که خط بر اثر تکامل به «حروف» منتهی شد، قسمت اساسی این اختراع صورت گرفته بود و پس از آن می‌توانست ظریفتر و عملی‌تر بشود. اختراع خط، استعمال زبان را آسان‌تر کرد و خود به خود تحولی در اجتماعات بشری مخصوصاً در شهرهای بزرگ و متخل تجمع مردم به وجود آورد.

زبان به اتکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسیده و اندیشه انسان هر چه بیشتر از آن استفاده کرده و بهره‌مند شده است.

به قول و نوشته دکتر خاخری در زبان‌شناسی و زبان فارسی، نوشتن در ابتدا نوعی از جادوگری محسوب بود. از نخستین روزگاری که خط اختراع شد، اقوام و ملت‌های مختلف آن را با عوالم فوق بشری مربوط می‌دانستند. عبریان معتقد بودند تهبوه خط را به موسی الهام کرده است. مصریان به فراری که املاطون در «کاموس» نوشته است، خط را آفریده ضدای «نوبت» می‌دانستند. یونانیان اختراع خط را در ردیف اکتشاف آتش می‌شمرند و «کاموس» مخترع خط را در شمار خدایان یا نیمه خدایان می‌آوردند. اینکه در شاهنامه نیز موجودات فوق بشری، یعنی دیوان را مخترع خط شمرده و گفته‌اند که ایشان

«نوشتن همه خسرو بیاموختند

دلش را همه دانش بسر آفریختند»

شاید از همین اعتقاد باشد.

علت پیدا شدن اینگونه عقاید، شاید این باشد که نوشتن را کاری عجیب و رموز می‌دیدند و به این سبب آن را با علوم غیبی، مانند سحر و جادو مربوط می‌شمرند و از آن بیم داشتند.

نخستین آثار نوشته که در آن نام اشخاص آمده است از توح طلسم و تعویذ است. پادشاهان و فرمانروایان نام خود را روی سکه‌های طلا و نقره حک می‌کردند. تا قدرشان حفظ شود. هنوز هم این تصور وجود دارد و روی سکه‌ها و حتی اسکناس‌ها نام و عکس سلاطین و رؤسای جمهوری دیده می‌شود.

اعتقاد به ارزش و اہمیت «نوشته» امری طبیعی است. زیرا از تفاوت‌های دو گونه زبان (گفتار و نوشتار) این استنباط حاصل می‌شود. زیرا که گفتار تنها

به وسیله خط ممکن بود ثبت شود و باقی بماند. «گفته» تا پایدار و بی اعتبار بود اما «نوشته» سند شمرده می‌شد. چیزی که هنوز به قوت خود باقی است، هنوز هم خط «سند» است.

هنوز هم در بسیاری از فرهنگ‌های جوامع، اگر بخواهند از کسی به نیکی و بزرگی و جوانمردی یاد کنند می‌گویند «صرفش سند است» یعنی ارزش و اعتبار گفتارش را به حد نوشته و «سند» می‌رساند.

الکون لازم است که به‌طور کلی بینم این دو شکل زمان (گفتار و نوشتار) چه تفاوت‌هایی دارند و ویژگی‌های هر کدام را بشناسیم.

نخست ویژگی‌های گفتار:

۱- زبان گفتار را در کودکی و در خانواده و در معرض زبان می‌آموزیم و در فرایندی خاص، قوتین و قواعد آن با هند پیچیدگی‌هایش به طور ناآگاه وارد مغز و دستگاه عصبی ما می‌شود و مغز ما در همان دوران با فعالیت‌های بی‌مانند خود افکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی، رشد عصبی، شناسایی‌های حسی ما از دنیای بیرونی و توانایی‌های زبانی، بر همهٔ اجزای آن آگاهی پیدا می‌کند. کمی پس از آن به تقلید آواهای گفتار می‌پردازیم تا حرف زدن را یاد بگیریم و هنگام حرف زدن به طور خودکار از آن اطلاعات استفاده می‌کنیم.

۲- برای استفاده از شکل گفتار، نیازی به تهیه ابزار و لوازم کلام نیست و بهره‌گیری از آن هزینه‌ای ندارد.

۳- برای حرف زدن، اندام و عضوی که مخصوص گفتار باشد نداریم و از اندام‌ها و اعضای دیگر استفاده می‌کنیم.

۴- روز و شب، روشنایی و تاریکی و بالاتر از زمان و مکان و زمانی برای حرف زدن اختصاصی نیافته است. هر لحظه که تصمیم بگیریم، و در هر کجا که نیاز باشد، می‌توانیم از شکل گفتار استفاده کنیم.

۵- شکل گفتار با محفوظ، محدودیت فاصله و بُرد مفید دارد، مثلا صد متر یا

بیشتر. در حالت فریاد زدن، و به فاصله‌های دور نمی‌رسد و طول مسافت با فشار و شدت آوا ارتباط دارد.

۵- کلام ملغوظ را اصطلاحاً باد هوا می‌گویند. زیرا پس از انتشار، بلافاصله مستهلک می‌شود و از بین می‌رود و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند (جز در باد و خاطره و در حافظه دیگران) مثل «حرف باد هواست» نشان دهنده این خاصیت گفتار است.

۶- از گفتار و از حالت آواد می‌توان به صورت آواز و نغمه و ترانه هم استفاده کرد. در این صورت به نوعی موسیقی نزدیک می‌شویم و با در حقیقت به هنر موسیقی دسترسی پیدا می‌کنیم.

۷- گونه و شکل ملغوظ، می‌تواند همه احساسات، عواطف، افکار، تجارب و دانش ما را به دیگران منتقل نماید. تغییر لحن و آوای گفتار در این انتقال نقش دارد.

۸- گونه یا شکل گفتار اثر گذار است و دیگران را به هیجان می‌آورد و می‌تواند در یک لحظه، آنها را به اوج تحریک عصبی برساند مانند نفرت، خشم، عشق و ایثار و یا برعکس آنها از اوج تحریک عصبی و احساسی، پائین بیاورد و آرام سازد.

۹- شکل ملغوظ، یک رابطه دو سویه است. یک سوی آن گفتن و سوی دیگر شنیدن. مثل هر رابطه‌ای و مثل هر پیامی «گرفته و فرستنده دارد».

۱۰- گفتن و شنیدن همزمان صورت نمی‌پذیرد و باید برای شنیدن سکوت کرد و پس از آن به گفتن پرداخت.

۱۱- گفتار می‌تواند برای یک نفر یا برای یک جمع باشد. ولی حرف چند نفر را نمی‌توان در یک زمان شنید. متعدد پیام و آوا در آن واحد، موجب اشتتاش در درک پیام می‌شود.

۱۲- هر زبانی دستگاه آوایی ویژه‌ای دارد با دستور زبان ویژه. برای شنیدن

و گفتن (ارتباط) باید به قوانین و قراردادهای آن آگاهی داشت.

۱۴- گفتار و آوای انسانی نشان دهنده سن و سال و طبقه فرهنگی و اجتماعی است. با شنیدن صدا و گفتار هر کس می‌توان به میزان سواد فرهنگی، آرزو، عقیده، دانش و تخصص گوینده آن پی برد و سن او را حدوداً تخمین زد.

۱۵- گفتار هر زبانی در تغییرات جغرافیایی عوض می‌شود. آن چنانکه دیگر به راحتی درک و فهم نشود در این صورت به آن لهجه می‌گویند.

۱۶- گفتار می‌تواند دچار جهو و اشتباه شود که اصلاح شدنی است یعنی می‌توان بلافاصله صورت اصلاح شده و درست آن را بیان کرد.

اینها که برشمرديم برضی از خصوصیات و توانایی‌های شکل گفتاری زبان بود. اضافه بر اینها گفتار در گونه‌های مختلف طبقاتی نیز قابل بررسی است.

و اندوه و بزارهای شکل نوشتاری یاد.

۱- شکل مکتوب پس از شکل سلفوظ آموخته می‌شود. ما همزمان توانایی‌هایی زبان (آواش) را تفکر و گفتار را در خانواده می‌آموزیم و بعد از آن و پس از طی چند سال حفظ و نوشتار را یاد می‌گیریم. علاقت‌های قراردادی حفظ و شکل نوشتاری، اختراعی است که پس از صدها هزار سال که با شکل گفتاری زندگی کرده بودیم صورت گرفته است.

۲- برخلاف گفتار، از شکل نوشتار بدون وسایل و ابزار نمی‌توان استفاده کرد برای تهیه وسایل نوشتن، باید ابزار لازم را تهیه کرد و متحمل پرداخت مخارجی شد.

۳- برای نوشتن دو نوع وسیله لازم است؛ یکی قلم یا وسیله حک و نوشتن حروف و کلمات و دیگر سطح مناسب و صاف برای تکر و کشش از جنس گل و سنگ و الواج فلزی و چوب گرفته تا پوست حیوانات و کاغذ.

۴- این شکل زبان، پس از نوشتن و البته باقی می‌ماند و می‌توان آن را به نقاط دور و نزدیک، به هر کجا که امکان فرستادن باشد ارسال داشت. چون

لبت می‌شود و باقی می‌ماند می‌توان آن را سال‌ها حفظ کرد. تا نسل‌های آینده از آن با خبر شوند. انتقال فرهنگ، دانش و ادبیات به دیگران و به آیندگان از این طریق صورت گرفته است. به این دلیل مردم برای نوشتار ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند.

کتاب خط و نوشته در آغاز و پس از اختراع، حالت رمز را داشت و فقط عده کمی از آن استفاده می‌کردند. پس از گذشت سال‌ها که بیشتر مردم از آن سر در آوردند، خط و نوشته همگانی شد. به همین دلیل خواندن خط‌های باستانی و نوشته‌های زبان‌های هزاران سال پیش به کشف رمز می‌ماند. علم زبان‌شناسی، تقریباً همه خطوط باستانی را کشف کرده و خوانده است.

حالا این شکل زبان نیز دو سویه است. آگتن و شنیدن-نوشتن و خواندن. برای ایجاد ارتباط، باید هر دو طرف پیام (گیرنده و فرستنده) از توانایی آن با خبر باشند.

۷- شکل مکتوب زبان، پس از فعال شدن سلول‌های مغز و تثبیت توانایی زبان در ذهن (توانش) و پس از نمود آوایی گفتار، به وجود می‌آید و در هنگامی که توانایی‌های ذهنی و مغزی تقریباً کامل شده است. پس این شکل زبان (نوشتار) در دوران شکفتگی فکری آموخته می‌شود.

۸- چون برای نوشتن، مجال و فرصت فکری، بیشتر از زمان گفتار هست، در نتیجه انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌ها، فرم و حالت جمله بندی‌ها و به‌طور کلی استفاده از دستور زبان، بهتر صورت می‌گیرد و نویسنده با کمک توانایی‌های زبانی و فعالیت‌های مغزی، در زوایای ذهن و اندیشه، جستجو و کشف‌ها و کشف‌های بیشتری برای بهتر نوشتن می‌کند، و می‌تواند به هنرهای کلامی نظیر نویسندگی و شعر دست یابد.

۹- در این مرحله، چون نوشتار لبت می‌شود، نویسنده می‌تواند سطرهای قبل را بازخوانی کند و در صورتی که لازم دانست آنها را تغییر دهد یا به کلی

عوض کند. در نوشته هم مانند گفته ممکن است دچار سهو و اشتباه شود. که با استفاده از توانایی‌های ذهنی زبان، اصلاح یا تغییر و صورت پذیرفته نوآوری و ابداع ممکن می‌شود.

۱۰- برای نوشتار هم مانند گفتار، اقدام‌های ویژه‌ای نداریم و از اعضای که کار اصلی آن اعمال دیگر است استفاده می‌کنیم. بیشتر با دست راست و کمتر با دست چپ می‌نویسیم. در صورت فقدان دست‌ها از پاها یا از دهان هم استفاده شده است.

۱۱- بر خلاف گفتار، برای نوشتن، هر لحظه نمی‌توان اقدام کرد. باید شرط داشتن سواد آشنایی ذهنی و روانی داشت. وسایل کار را فراهم نمود. اقم و کاغذها و از تور هم به اندازه کافی بر خوردار بود. انسانی بر آنها در حال حرکت و بر روی سطوح نامناسب و متحرک هم نمی‌توان نوشت. نوشتن تابع شرایط زمان و مکان است.

۱۲- در شکل نوشتاری، حروف و کلمات به ترتیب و یکی یکی در ذهن ساخته می‌شوند و سپس بر روی کاغذ نقش می‌پذیرد. زبان‌شناسان واژه‌های نوشته را مثل حلقه‌های زنجیر پیوسته و به دنبال هم می‌دانند و رشته یا زنجیر کلام را در یک سیر فرضی و در خط زمان و مکان می‌بیند. در نمود گفتاری هم همین گونه است. ولی فقط در خط زمان، در شنیدن و در خواندن هم از همین سیر و خط باید عبور کرد و پیام را دریافت نمود. وجود ترتیب زمانی و مکانی در زنجیر کلام، برای درک و فهم پیام هستی و لازم است. وگرنه پیام با منظور گوینده و نویسنده را درست نخواهیم فهمید.

۱۳- تا آنجا که آثار تاریخی و سنگ نوشته‌ها، حتی اسطوره‌ها می‌گویند و نشان می‌دهند، پس از ایجاد سرزمین‌ها و کشورهای مستقل و حکومت‌های مرکزی، نیاز به یک زبان مشترک که بتواند فراسین، قواین و افکار حکومت‌گران را به تمام نقاط کشور برساند، احساس می‌شد و بدون خط و

نوشتار هم اختراع شده بود. یک یا دو زبان در گونه و نمود خطی و نوشتاری علاوه بر امور دیگر این وظیفه را نیز به عهده گرفت و نمود نوشتاری عمومیت بیشتری یافت و زبان مشترک مردم با سواد شد.

قبل از اسلام چنین زبانی برای برقراری و استمرار حکومت همیشه در ایران وجود داشته است. حتی در کنار آن، زبان دینی اوستا هم دیده می‌شود که البته هر دو زبان به مرحله مشترک بودن رسیده بودند.

پس از اسلام هم این وظیفه زبان فارسی دری بوده. که در هر کجای سرزمین بزرگ ایران، زبان مشترک ایرانیان باشد.

این اشتراک در درک و فهم و دریاقت، بیشتر یا تنها در گونه نوشتاری این زبان است و گونه گونه گفتاری همین زبان مشترک چون با لهجه‌های گوناگون محلی آمیخته و بیان می‌شود. نمی‌توانست زبان مشترک میان همه اقوام و قایل درک برای همه ایرانیان باشد. مگر اینکه به قول معروف «کتابی» صرف زده می‌شد که تازه آن هم متصل به گونه نوشتاری و برگرفته از آن است.

اینجا که برشمریم، بخشی از ویژگی‌ها، توانایی‌ها و تفاوت‌های دوشکل زبان بوده نمود گفتاری و نمود نوشتاری.

زبان رادیو و تلویزیون، کتبی یا شفاهی؟

به راستی زبان رادیو و تلویزیون شفاهی است، یا کتبی؟

البته از این روی که از رادیو، زبان رایج به صورت شفاهی می‌شنویم، ممکن است فکر کنیم با این طور به نظر برسد که زبان رادیو شفاهی است. اما وقتی خبرهای رادیو را گویند می‌خواند و می‌دانیم که از روی نوشته‌های این کار را می‌کنند آن وقت به فکر می‌افتیم که این زبان فقط شفاهی نیست. همین طور وقتی گوینده شعری می‌خواند، یا مطالبی را از کتاب‌های قدیم و جدید نقل می‌کند، باز فکر می‌کنیم که زبان رادیو شفاهی نیست و آن وقت میان شفاهی و کتبی بودن این زبان، تردید می‌مانیم.

این تردید و سرگردانی میان شفاهی و کتبی، یا گفتار و نوشتار همیشه وجود داشته است. حتی برای گویندگان و نویسندگان رادیو. در تلویزیون هم همین‌طور است. اگرچه در تلویزیون تصویر، رنگ، نور و خیلی چیزهای دیگر هم هست ولی به هر صورت، زبان نقش اصلی انتقال پیام و مفهوم را بر عهده دارد.

حتی در نمایش‌های رادیویی و تلویزیونی، با همه تلاش و هنری که بازیگران و هنرپیشگان در بیان دراماتیک و کاملاً طبیعی خود دارند، باز می‌دانیم که متن نمایش به صورت نوشته در اختیارشان بوده و بارها آن متن را

خواننده و تمرین کرده‌اند. تا به خوبی نقش خود را بازی کند و چنان بیان طبیعی و روانی داشته باشد که تصور اینکه از روی نوشته می‌خواند در شنونده به‌وجود نیاید. (با وجود آن که نام نویسنده نماینده هم رسماً اعلام می‌شود)

در خواندن اخبار، اما، اصل پیام در متن خبر و در نوشته است و گوینده خبر باید نشان دهد خبری که می‌خواند مستند و از روی نوشته است و به این ترتیب اعتبار و سندیت دارد (سیاست اخبار خبرخوانی در تلویزیون، که گوینده با استفاده از یک دستگاه نوشتن نزدیک و در جلوی دوربین به نام «تایکوت» این اصل را معکوس و مخدوش نشان می‌دهد. نمی‌توانیم سستی بر چه شکری است؟) و چه سیاسی را دنبال می‌کند؟ باید در این مورد بیشتر صحبت کرد؛ از سوی دیگر مجری یک مسابقه رادیویی یا تلویزیونی، قسمت‌هایی از برنامه را که سؤال‌های مسابقه است، از روی نوشته می‌خواند و جواب‌ها را نیز، ولی خیلی وقت‌ها هم با شرکت کنندگان، حتی شنندگان و بینندگان، از خود و بدون نوشته صرف می‌زند یا در گزارش‌های ورزشی، گزارشگران و مفسرین، بدون وقفه صحبت می‌کنند. در خیلی برنامه‌های دیگر هم همین دوگانگی وجود دارد. در بعضی برنامه‌ها، از گزارشگران سؤال‌هایی می‌شود و آنها بدون استفاده از نوشته پاسخ می‌دهند. (البته گاهی هم به نوشته‌ها و یادداشت‌های خود مراجعه یا نگاه می‌کنند.)

در این فصل، به بررسی این مسأله می‌پردازیم و سعی می‌کنیم جویای روی این سؤال پیدا کنیم که زبان رادیو (و تلویزیون) شفاهی است؟ یا کتبی؟ کمتر خواننده یا شننده‌ام که یکی از صاحب نظران و استادان زبان یا ادبیات فارسی، در سخنرانی‌ها و مقاله‌های متعددی که درباره اشتباه‌ها و شلط خوانی‌های رادیو و تلویزیون داشته، یا گفته و نوشته‌اند و در اینمبای‌هایی سودمندی هم کرده‌اند، به طور مستقیم به این سؤال پرداخته باشد یا اگر توجه کرده‌اند، پاسخی قطعی برای آن یافته باشند.

در چند سینار زبان فارسی در صداوسیما، استادان و صاحب‌نظران، سخنرانی‌های ارزشمندی در جهت شناخت زبان در این دو رسانه و مسائل مربوط به آن ایراد کردند و انتشارات سروش آنها را چاپ و منتشر کرد. در نخستین سینار زبان فارسی در صدا و سیما از جمله سخنرانان، دکتر نصرالله یور جوانی استاد دانشگاه و سرپرست نشر دانشگاهی بودند که در سخنرانی خود با عنوان «زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی یا کتبی که این سؤال را مورد بررسی و پرسش قرار داد و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود به جواب اصلی و اساسی هم نزدیک شده است» متن سخنرانی را انتشارات سروش چاپ کرده است. ابزار بفرماید قسمت‌هایی از این سخنرانی را مرور کنیم. قبل از این کار، بگویم که ایشان برای طرح مسئله زبان در رادیو و تلویزیون و نشان دادن ارزش و اهمیت این دو رسانه صوتی و تصویری، و جایگاه زبان در آنها، و امر پیام و پیامرسانی، و انتقال مفاهیم و بسیاری مطالب دیگر، به نکته‌هایی توجه و اشاره کرده‌اند که از بسیاری جهات مورد علاقه هر جستجوگری است که بخواهد به زبان معیار و بیان معیار، آنچه که در رادیو و تلویزیون مورد استفاده است، دست یابد.

بخش‌هایی از این سخنرانی که با موضوع بحث ما مربوط است، نقل می‌شود و علاقتان را به متن کامل سخنرانی ارجاع می‌دهیم. درباره بخش‌هایی هم که مربوط به فرهنگ گفتاری و نوشتاری در ایران قبل از اسلام است، و موافق نظر سایر پژوهشگران نیست، در فصلی جداگانه توضیح خواهیم داد.

دکتر یور جوانی،

امروز در تاریخ رادیو و تلویزیون، حتی به جرأت می‌توان گفت در تاریخ

زبان فارسی روز بهتری است^۱ و اهمیت آن در تشکیل و برگرایی همین بسیاری است که دربارهٔ زبان فارسی تدارک دیده شده است.

این ساده خود یکی از مهم‌ترین وقایع فرهنگی است که در نیمهٔ قرن اخیر در صحنهٔ فعالیت‌های فرهنگی کشور پدید آمده است.

اهمیت این سیمار به ماهیت صدا و سیما و ارتباط آن با زبان بستگی دارد. صدا و سیما امروز یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی در جامعهٔ ما است و سرنوشت زبان فارسی بیش از هر رسانهٔ دیگری در دست اوست. صدا و سیما وسیله‌ای است که می‌تواند زبان فارسی را زنده نگاهدارد و می‌تواند آن را منح و کند این استعداد و این قدرت در اختیار هیچ رسانهٔ دیگری نیست.

هزار سال این رسانه در کشور ما مدت زیادی نمی‌گذرد، و پیش از این نیز کوشش‌هایی برای حل مسئلهٔ زبان در این دستگاه به عمل آمده است. ولی آن کوشش‌ها پراکنده بوده و مبتنی بر برنامه‌ریزی حساب شده‌ای نبوده و به هر حال ادامه نیافته است. به جرأت می‌توان گفت که در رادیو و تلویزیون کشور ما تا کنون اقدام مؤثری در راه حفظ و بهبود زبان فارسی صورت نگرفته است و این بیشتر بدین علت است که دانش فعالیت و نفوذ رادیو و تلویزیون هیچ‌گاه به پایهٔ امروز نرسیده و مسئلهٔ زبان نیز تا این حد جدی نبوده است.

رادیو و تلویزیون که تنها برای حل مسئلهٔ زبان اقدام مؤثری به عمل نیاورده بلکه در حقیقت خود مسئلهٔ زبان به طور کلی، و مسئلهٔ زبان فارسی به‌خصوص، در همهٔ ابعاد آن مطرح نشده است. قبل از اینکه برای حل مسئله کوشش به عمل بیاید، باید خود مسئله روشن گردد.

شاید ما در این دو روز نتوانیم نتایج عملی فزاینده‌ای از سخنرانی‌ها و کمیسیون‌ها به دست آوریم، ولی این به‌هیچ‌وجه از اهمیت کار نمی‌کاهد. طرح

۱. همین سیمار زبان فارسی در صدا و سیما ترمه ۱۳۷۷

مسئله و توجه دادن مسئولان به آن، به خودی خود مهم است و همین‌که فرد فرد همکاران، گویندگان، نویسندگان و مجریان صدا و سیما مسئله را به جد بگیرند و آن را در جامعه فرهنگی مطرح سازند و راه را برای اقدامات عملی باز نمایند، درخور تقدیر است.

هی‌شک هر رسانهای که برای انتقال اندیشه از زبان استفاده می‌کند با مسائلی مواجه است. کتاب و مجله و روزنامه نیز به عنوان وسیله ارتباطی مانند رادیو و تلویزیون از زبان استفاده می‌کند. ولی همان‌طور که اشاره کردم مسئله زبان در رادیو و تلویزیون حساس‌تر است. به‌رآنکه

دکتر یور هوادی در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«باید مسئله را از دیدگاهی وسیع‌تر مطرح کنیم و نقش زبان را به‌طور کلی به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و اندیشه در نظر بگیریم. زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و عواطف میان افراد انسان. ارتباطی که افراد انسان با یکدیگر برقرار می‌کنند، منحصر به زبان نیست. استفاده از تصویر و نقش و رمز نیز از وسایل ارتباطی است. امروزه تلویزیون در کنار زبان از آنها هم استفاده می‌کند. اما از میان همه این وسایل، زبان امتیاز دیگر و اهمیت بیشتری دارد. این امتیاز و اهمیت به دلیل نسبی است که زبان با پیام دارد. زبان وسیله انتقال معانی (پیام) به دیگران است. اما خصوصیت آن در این است که زبان محملی از همان معانی است.»

«زبان یا سخن، صورتی دارد که معانی را در نهاد خود حفظ می‌کند. این صورت، ظاهر سخن است و ظاهر خود وجهی است از معنی. نسبت لفظ و معنی نسبی است شگفت‌انگیز و عمیق که کمتر متفکری آن را نادیده می‌گیرد. این نکته بخصوص از نظر کسانی که از خوان کلام الله قوت می‌خورند و به اعمال قرآن عملیات دارند، پوشیده نیست.»

همین رابطه تنگاتنگ میان لفظ و معنی یا زبان و اندیشه است که زبان را

به عنوان یک وسیله ارتباطی، از وسایل دیگر متمایز می‌سازد. زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی، ناقل فکر و اندیشه است. ناقل حکمت و علوم و معرفتی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و تمدن و فرهنگ را پدید می‌آورد. حیات هر تمدن در گرو حکمت و علوم و معارفی است که نسل‌های سازنده آن به مرور زمان پدید آورده‌اند. اگر این حکمت و علوم و معارف فراموش شود، آن تمدن نیز از بین خواهد رفت. از آنجا که زبان جنبه‌ای از تفکر است، پاسداری از تفکر، پاسداری از زبان است. زبان جلوه‌گاه تفکر است و اگر زبان یک تمدن خیر کند، تفکری که در دل آن زبان است و در الفاظ و عبارات آن تجلی کرده است فراموش خواهد شد.

«اینجا منظور ما زبان فارسی است. این زبان جلوه‌گاه تفکر ایرانی است در دوره اسلامی. فارسی کلید گنجینه عظیمی است از حکمت و علوم و معارف اسلامی- ایرانی. این حکمت و معارف بخشی از هویت فرهنگی ما است و اگر ما کلید این گنجینه را از دست بدهیم، بیوند ما با دین ما و تفکر ما و حکمت ما و فرهنگ ما گسیخته خواهد شد و ما ملتی خواهیم شد بی ریشه و بی هویت.»
«این معنی از نظر نیاکان ما که سازندگان و ناقلان حکمت و معارف ایران بودند، پوشیده نبوده است. هوازده قرن از عمر این زبان فارسی می‌گذرد و در این مدت حکما و متفکران ما قطره قطره به خزانه علوم و معارف این زبان افزوده‌اند و دریای زاطاری را به دست ما سیرده‌اند. عظمت این گنجینه و سز تاووم و گسترش آن در گرو یک چیز بوده است و آن حفظ صورت و قالبی است که این اندیشه‌ها و علوم و معارف و حکمت در آن ریخته شده است. یعنی زبان فارسی.»

«تاریخ زبان فارسی اصحاب آور است. فرزندان ما امروز در مدارس، اشعار شعری قدیم ما چون رودکی و فردوسی را به سهولت می‌خوانند و می‌بهند. اشعاری که بیش از هزار سال از عمر آنها می‌گذرد، همین تاووم است

که موجب شده است میراث فکری و فرهنگی ایران از دست نطاول ایام مضمون بماند و ما امروز مآلی باقیم با هویت تاریخی و فرهنگی. نه یک ملت بی‌ریشه و بی‌سابقه.

«بطور شد که زبان فارسی در طول این مدت دراز، بجهت اسبیل خود را حفظ کرد؟ این معنی به راستی شگفت آور است، و چه بسا بعضی گمان کنند که این امر تصادفی است، ولی چنین نیست. ایرانیان سردمی بودند با سابقه فرهنگی، با تمدنی درخشان، و چون به اسلام مشرف شدند از روی همان سابقه فرهنگی در صدد ساختن هویت جدید خود برآمدند و با فکری اسلامی به تأسیس حکمت و معارف زبان خود مبادرت ورزیدند. همان گونه که ایرانیان به مرور زمان سعی در تأسیس این حکمت و معارف و بسط آن نمودند، زبان خویش را نیز حفظ کردند. متفکران و بزرگان ما می‌دانستند که حفظ هویت ایرانی فقط از راه تداوم بخشیدن به زبان فارسی میسر است. فردوسی وقتی می‌خواست از حیات ایرانی و هویت ایرانی سخن بگوید، موضوع زبان را پیش کشید و گفت: «عجم زنده کردم بدین پارسی». خطری که هویت ایرانی را در دوره اسلامی تهدید می‌کرد تو اندیستی عرب بود. این تو اندیستان می‌خواستند زبان خود را به مآلت‌های مسلمان تحصیل کنند و در مواردی هم موفق شدند. فرقی میان عرب و عجم در یک چیز بود و آن زبان بود. تو اندیستان عرب فرد اسلام نداشتند. ایران مآلی بود مسلمان. چیزی که این تو اندیستان می‌خواستند تقی هویت قومی ایرانیان بود و این کار از یک راه میسر بود از بین بردن زبان فارسی. ایرانیان مسلمان با علم به این مطلب سعی کردند زبان فارسی را زنده نگه دارند تا از این راه تسلیم هویت عرب نشوند. این ضود بزرگترین خدمتی بود که ایرانیان به بهائی شدن دین مسین اسلام نمودند. ایرانیان می‌خواستند که هویت خود را و حکمت و معارف اسلامی- ایرانی خود را حفظ کنند و می‌دانستند که این کار در گروهی زنده نگه داشتن زبان فارسی است.

می‌دانستند که این زبان جلوه‌گاه تفکر ایشان است و می‌دانستند که فارسی کلید گنجینه حکمت و معارفی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و می‌دانستند که اگر این کلید را از دست بدهند، ارتباط آنها با نسل‌های پیشین گسخته خواهد شد و تفکر، تجلی‌گاه خود را از دست خواهد داد.

«چگونه این کلید را حفظ کردند؟ نیاکان ما از روی علم و آگاهی کوشیدند تا زبان فارسی را که سز هویت ایشان بود حفظ کنند. اما چگونه؟»
 «در پاسخ به این سوال ما باید به مسئله حفظ و تداوم زبان در دو جامعه اشاره کنیم:

یکی جامعه قدیم که استفاده از زبان در انتقال حکمت و مآثر فرهنگی، به صورت شفاهی یا گفتاری انجام گرفته است و دیگر جامعه جدید که وسیله انتقال، مکتوبات است، یعنی کتاب و مجله و روزنامه. در جامعه قدیم از زبان عمدتاً به صورت گفتاری استفاده می‌شده.

با ادب و فروتنی بسیار و با عرض یوزش از استاد یور هوادی، باید گفت تقسیم به دو جامعه قدیم و جدید و شیوه انتقال فرهنگ در این دو جامعه که ایشان به طور روشن و صریح از فرهنگ شفاهی یا گفتاری در جامعه قدیم و فرهنگ کتابی یا نوشتاری در جامعه جدید نام می‌برد، به‌خصوص در آنجا که «کتاب و مجله و روزنامه» را در کنار هم و مربوط به جامعه جدید می‌داند ابهام‌هایی را برمی‌انگیزد.

به نظر ایشان «مجموع فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تعزلی بود که پس از اختراع گوتنبرگ و بدوژه از قرن هجدهم به بعد، ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به‌درج پدید آمده و اضافه می‌نماید: «جامعه جدید جهانی است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند.

التماس علم و اخلاق ما از گذشته‌های فرهنگی و وجود اندیشه‌های

متعالی انسان از زمانی است که خط و کتابت اختراع شده و آثار آن را باقی‌مانده از تمدن، فرهنگ، حکمت، معرفت، و از این قبیل فعالیت‌های فرهنگی انسان‌ها قبل از اختراع خط، هیچ ضری و اثری در دست نیست و بنابراین هرچه بگویم از روی حدسی و گمان است.

ب- درباره خط و کتابت، دکتر خاتری در «زبان شناسی و زبان فارسی» می‌نویسد: «اختراع خط ظاهراً یکباره کسی بیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح (پیش از سه هزار و پانصد سال قبل) در خاور میانه انجام گرفته». استاد خاتری در همان کتاب، آثار همه مطالعات علمی، فکری و فرهنگی را از زمانی که خط به وجود آمد یا اندکی پس از آن می‌داند، زیرا ما از روی آثار است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم. دکتر باطنی هم در «زبان و تفکر» می‌نویسد: «وقتی درباره زبان سخن به میان می‌آید، اکثر مردم به طور ناخودآگاه به خط و نوشته فکر می‌کنند».

ج- از سه هزار و پانصد سال قبل که خط اختراع شد و در حقیقت تحولی عظیم و بنیانی در زندگی و تمدن انسان صورت گرفت، کتاب و کتابت نقش اصلی و اساسی انتقال حکمت، اندیشه، علم و فرهنگ را برعهده داشته، وگرنه بدون کتاب و نوشته، گذشته‌های فکری انسان در تاریکی و بی‌اختلاصی است. فرهنگ شفاهی هم در کنار و متأثر از فرهنگ نوشتاری می‌تواند وجود یابد. علاقه به خط و کتابت، ثبت وقایع مهم تاریخی و اجتماعی، ضرب سکه، کتیبه‌نویسی، و انتقال دانش، تفکر، حکمت و معرفت، نگارش اوستا و متون مذهبی و نسخه‌برداری از آنها توسط کاتبان در ایران باستان امری است غیر قابل انکار. اصولاً فرهنگ سترگ و والایی ایرانیان چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، به گونه و مقیاسی بوده که در حافظه گفتاری نمی‌مانده و نیاز به ثبت و نگهداری آنها، نیازان ما را به طرف اختراع خط و فرهنگ نوشتاری هدایت می‌کرده است چنانکه رودکی گفته است:

تا جهان بود از سر آدم طراز کس نبود از راه دانش بی‌نیاز
 سرمدان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هر گونه زبان
 گسرد کردند و گرامی دانستند تا به سنگ اندر همی بستگانشند
 دانش اندر دل چراغ روشن است وز همه بد برین شویوشن است

چدا از ایجاد در ایران همیشه یک زبان مشترک وجود داشته است. زبان مشترکی که میان اقوام و عشایر گوناگون اتحاد و ارتباط برقرار کند و آنها را تحت یک حکومت مرکزی در آورد و فرمان‌های حکومت را به همه شهرهای ایران برساند. در گونه نوشتاری بوده است. اگر به گذشته‌های دور هم کاری نداشته باشیم. از قبل از زمان ساسانیان این زبان مشترک وجود داشته و وجود کتاب‌های متعدد نشان آن است. فقط بعد از اسلام یکی از این زبان‌ها که ساده‌تر، روان‌تر، و خوش‌آهنگتر بود، رونق بیشتری گرفت (زبان فارسی دری یا ماندگار شد. نتیجه آنکه دو جامعه قدیم و جدید غیر از دو جامعه گفتاری و نوشتاری باید بررسی شود. جامعه قدیم گفتاری مربوط به قبل از اختراع خط و کتابت می‌شود که از آن بی‌شیر هستیم و گرنه دو جامعه گفتاری و نوشتاری همیشه در کنار هم و متأثر از هم وجود داشته است. چنانکه امروز هم هست. درباره وجود خط و کتابت در ایران باستان و پیچیدگی و مقدار آن گریه به ظاهر ارتباط چندانی با مباحث این کتاب ندارد. اما چون نشان دهنده گذشته تابناک فرهنگی و تمدن درخشان ایران قبل از اسلام است و خود استاد یور جوادی هم به آن مباحثی هستند. نمی‌توان از آن چشم پوشید و گویندگان جوان را که در حقیقت از دامه مرزداران و نگاهبانان زبان و ادبی فارسی دری ضلالت شد از «آن همه» بی‌شیر گذاشت. با این انگیزه در بخشی دیگر به «خط و کتابت» در ایران می‌پردازیم.

استاد یور جوادی، پس از آن، درباره شعر و سخن منظوم و ارزش و اهمیت آن سخن می‌گوید و اینکه در سخن منظوم ضابطیت بیان حکمت وجود دارد و

بسی حدیثی از قول حضرت پیامبر(ص) نقل می‌کند، که عطار آن سخن را بدین‌صورت به نظم در آورده است:

آنکه بود او سرور به‌خامبران، گفت: در زیر زبان شاعران،
 هست حق را گنج‌هایی بی‌شمار، سو آن، یک می‌داند از هزار
 و می‌گوید، شعر سخنی است که خداوند در آن حکمت نهاده است.
 دکتر یور هوادی اضافه می‌کند:

«بنابراین، شعر نه تنها بیان‌کنندهٔ حکمت است، حکمتی دربارهٔ عالم آفرینش، بلکه خود حافظ و نگهبان این حکمت نیز هست. این خاصیت به‌طورکلی در هر شعری وجود دارد، حتی اشعار جاهلی. این یکی از دلایلی است که شعرا «دیوان عرب» نامیده‌اند. این خاصیت نگهداری و نگهبانی در شعر، نتیجه نظم یا وزن و قافیه است، و لذا در کلمات هزار و مثال سوره نیز که در آنها نظم رعایت شده است، تا حدّی وجود دارد. بنابراین بهترین وسیله‌ای که در جامعه قدیم، در فرهنگ شفاهی برای حفظ آثار و حکمت معنوی و ابدیت قومی وجود داشته است نظم بوده است که به سخن داده می‌شده است.»

«علاوه بر نظم و وزن در سخن، بزرگان ما در دورهٔ اسلامی از وسیله مؤثری برای حفظ آثار فرهنگی استفاده کرده و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوادنی که در قرن‌های اولیه اتفاق افتاده از بین رفته است. این نکته اگر هم مسخت داشته باشد، حداقل این آثار نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طورکلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوهٔ نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایرانیان آموخت. اسلام دینی بود مبتنی بر قرآن و قرآن کلام خدا بود که به صورت مکتوب در آمده بود و حفظ می‌شد. همین امر به دانشمندان ایرانی

اجازه داد تا برای حفظ معارف خود از کتابت استفاده کنند و صرفاً متنی به تعلیم شفاهی و سینه به سینه نباشند... دکتر یور جوادی می‌گوید:

«تحول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تحولی بود که پس از اختراع گوتنبرگ و به خصوص از قرن هجدهم به بعد ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به تدریج پدید آمد. جامعه جدید جامعاتی است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند... بنابراین در فرهنگ کتبی امروز، کتاب و نشریات نه تنها وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال افکار و عواطف است، بلکه خود حافظ میراث فرهنگی در زبان نیز هست.»

استاد یور جوادی تا اینجای کلام خود را مقدمه و مدخلی برای ورود به بحث اصلی می‌داند و می‌گوید: «پس از این مقدمه برگردیم به زبان رادیو و تلویزیون؛ در اینجا دو سؤال مطرح است؛ یکی اینکه رادیو و تلویزیون از جنبه گفتاری زبان استفاده می‌کند یا نوشتاری آن؟ به عبارت دیگر، زبان رادیو و تلویزیون دارای وجود لفظی است یا کتبی؟ سؤال دوم این است که رادیو و تلویزیون باید از چه شیوه‌هایی برای حفظ زبان و میراث فرهنگی، دبسی و ادبی ما استفاده کند؟»

سخنان دکتر یور جوادی در پاسخ این سؤال خود به طور خلاصه چنین است که رادیو و سپس تلویزیون در جامعه پس از صنعت چاپ و انتشار روزنامه و مجله و اتیوه نشریات دیگر به وجود آمده است و به تعبیر ایشان «در جامعاتی که فرهنگ نوشتاری در آن جایگزین فرهنگ گفتاری شده بود، حتی وجود کتبی بر وجود شفاهی حاکم شده بوده، سپس از قش جدید و گسترده کتاب و در کنار آن مجلات، نشریات آموزشی و روزنامه‌ها سخن می‌گوید که چگونه همه جوامع را در اختیار گرفتند و اینکه «در چنین اوضاع و احوالی رادیو و سپس تلویزیون متولد شدند و جزو وسایل ارتباط جمعی در آمدند و در

نتیجه هم نقش حفاظت از علوم و معارف را بر عهده گرفتند. هم وسیله انتقال فکر و اندیشه و عواطف شدند. دیگر سخن ستور اهمیت بیشتری پیدا کرد زیرا وظیفه حفظ و حرارت از زبان را هم بر عهده داشت. به این دلایل روز به روز زبان به طرف سادگی و بی‌پیرایگی حرکت کرد و ساده نویسی رایج شد. این تحول را در ایران هم می‌توان مشاهده و بررسی کرد. تحولی که نیاز جامعه ما بوده است.

دکتر یورجواد می‌گوید: «کشور ما وقتی وارد جامعه نوشتاری شد و با نقش جدید کتاب، نشریات، روزنامه‌ها و حتی مکاتبات اداری آشنا گردید. مجبور شد که تحولی در زبان خود پدید آورد. شعر و شاعری را که تا آن همه در آن مهارت پیدا کرده بود، و به حق برای آن اهمیت قایل می‌شد، تا حدی کنار بگذارد و به نثر روی آورد. آن هم نثری غیر ممتنع و ساده و به اصطلاح نثر مرسل».

نظر دکتر یورجواد این است که: «رادیو و تلویزیون از پیشین زمانی استفاده کرد. البته این زبان، زبان مردم کوچه و بازار، و زبان شفاهی مردم بود. بلکه زبانی بود ساده، ولی این سادگی بر اثر مقتضیات جامعه نوشتاری پدید آمده بود. اکنون هم زبان رادیو و تلویزیون زبانی است متعلق به جامعه نوشتاری و دارای نثری ساده و مرسل. ولی گاهی این موضوع مورد غفلت قرار می‌گیرد. بعضی گمان می‌کنند که زبان رادیو و تلویزیون چون از صورت ملفوظ استفاده می‌کنند، باید تابع زبان شفاهی باشد و این زبان شفاهی را هم باید از مردم کوچه و بازار گرفت. یا اگر بخواهند زبانی خاص و سنجیده داشته باشند، باید به زبان ادبی جامعه گفتاری رجوع کنند. ولی باید گفت این دو زبان با وظیفه‌ای که رادیو و تلویزیون بر عهده دارند سازگار نیست».

دکتر یورجواد یک بار دیگر بر دو وظیفه اصلی این رسانه (یکی انتقال افکار و عواطف و دیگر حفظ و حرارت از زبان) تأکید می‌کند و سپس

می‌گوید: «رادیو و تلویزیون در انتقال عواطف و افکار نمی‌توانند به طور کلی خود را تسلیم زبان شفاهی گوینده و بازار کنند، زیرا این زبان، محدود و نسبتاً ناخوان و گاهی مبهم است... در انتها دکتر پورجوادی نظرات سازنده و مفیدی عرضه می‌کند:

وسایلی که میلیون‌ها نفر را مخاطب قرار می‌دهد و نقش آموزشی و فرهنگی گسترده‌ای را ایفا می‌کند، باید از زبان فصیح و بلیغ و خالی از ابهام استفاده کند. در واقع قش رادیو و تلویزیون از این حیث مانند کتاب و نشریات است زبانی که در نوشتن کتاب یا حتی مقالات روزنامه و مجله مورد استفاده قرار می‌گیرد. زبان مردم عادی گوینده و بازار نیست، بلکه زبانی است ورزیده و توانا. و هر قدر این توانایی بیشتر باشد، و زبان روشن‌تر و رساتر انتقال افکار و عواطف بهتر صورت می‌گیرد از همین مطلب می‌توان یک نتیجه مهم گرفت. همان‌گونه که نویسندگی آئینی دارد و نویسنده باید از قواعد پیروی کند، تر رادیو و تلویزیون نیز باید بر طبق قواعد و اصولی نوشته شود.

«لذا همان‌گونه که در مدارس و دانشگاه‌ها آیین نویسندگی کتاب و مقالات تدریس می‌شود، نوشتن مطالب رادیو هم باید تعلیم داده شود و بازار، همان‌گونه که تاشران قواعد و آئینی را برای ویرایش و چاپ کتاب و نشریات خود دارند، صدا و سیما نیز باید شیوه نامه‌ای داشته باشد که مسائل خاصی نویسندگان و مجریان حل بشود» و سرانجام می‌گوید:

«در مورد ضرورت آیین نویسندگی و تعلیم آن و رعایت ضوابط یک دستگاه انتشاراتی، امروزه کمتر نویسنده‌ای تردید به خود راه می‌دهد. لذا در مورد رادیو و تلویزیون هنوز این مطلب مورد پذیرش همگان قرار نگرفته است. علتش این است که رادیو و تلویزیون با کتاب و نشریات یک سری اساسی دارد. و آن اینکه زبان مکتوبات زبانی است که وجود آن صرفاً کسی است. و حال آنکه رادیو و تلویزیون مفاهیم را از راه شفاهی و از طریق وجود

لفظی منتقل می‌سازد این نکته‌ای است بدیهی. ولی بدین معنی نیست که زبان رانید و تلویزیون مطابق زبان شفاهی مردم کوچه و بازار باشد یا از بدیده‌گویی استفاده کند.

اینجا قسمت‌هایی از سخنرانی دکتر پورجوادی بود. می‌توانید تمام آن را در مجموعه اولین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما بخوانید.

وقتی از زبان در رانید و تلویزیون نام می‌بریم، منظور زبان رسمی این رسانه است که با بیان گوینده شنیده می‌شود. سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، درد دل‌ها، پیام‌ها و آنچه مردم می‌گویند. جدا از این مقوله است و با آن کاری نداریم. زبان مجریان و گزارشگران هم که بدون نوشته صرف می‌زنند در فضایی دیگر بررسی خواهد شد. پس می‌ماند زبان گوینده که مطالب و پیام‌هایی را از روی نوشته می‌خواند و همین زبان رسمی و عبار محسوب می‌شود. ارزش و اعتبار این زبان در هر کشوری متفاوت است و با فرهنگ و ادبیات آنجا پیوند دارد.

زبان رسمی در برنامه‌های مختلف، جلوه‌های مختلف دارد، در خبرها و مسائل سیاسی، در شعر و ادبیات، در داستان و رمان، در هنر و فرهنگ در هنکست و اندیشه، در علوم و فنون و در دیگر رشته‌ها. اما همان گونه که گفته شد در هر برنامه و با هر سبک و سبکی که باشد، وقتی با بیان و صدای گویندگان شنیده شود رسمیت پیدا می‌کند. شنوندگان میلیون‌ها آنها، توقع و انتظار خاصی خواهد داشت و تابع قوانین و مقررات ویژه‌ای خواهد شد.

مثلاً شعری یا متنی از گلستان سعدی را کارشناس ادبی یا استادی می‌خواند. اگر متنی با لهجه شلیط محلی خوانده شود، یا بیق بزند و شلط هم بخواند، برای شنونده ناگوار نیست و آن اندازه محترض نخواهد بود که یکدهم آن اشکال را از زبان گوینده‌ای بشنود. پس بیان گوینده را میزان و معیار زبان می‌دانند.

من همیشه کار گویندگان را با کار مترجمان توانا و متعهد مقایسه می‌کنم. مترجم کسی است که پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر ترجمه می‌کند. مترجم در انجام این کار باید به هر دو زبان و بر دستگاه‌های آن مسلط باشد. حتی بتواند با هر دو زبان فکر کند. در چنین صورتی است که مترجم به مهم‌ترین اصل کار ترجمه که «حفظ اصالت» است، دست می‌یابد. پس، «مترجم کسی است که با تسلط و تبحر، پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر، با حفظ اصالت برمی‌گرداند» یا چنین نموداری:



در سازمان‌های جهانی، مترجمان ورزیده، به قدرت و توانایی بیشتری می‌رسند و از مکتوب به ملفوظ یا برعکس را هم در کم‌ترین زمان انجام می‌دهند.



گوینده این برگردان را در یک زبان انجام می‌دهد. از خط و نوشتار به بیان و گفتار.

گوینده باید صورت نوشتاری و صورت گفتاری را بطور کامل بشناسد و بر دستگاه‌های متشکله زبان دستگاه آوایی، دستگاه گرمایی و دستگاه واژگانی و معنی آنها) احاطه داشته باشد. پیداست که سرعت انتقال تمرکز فکر، تعهد و

حفظ امانت در چه در صدای از ارزش و اهمیت است، هم برای مترجم و هم برای گوینده.

هرگاه کسی مطلبی را با صدای بلند بخواند، اگر چه تبدیل مکتوب به مسموع است، اما هرگز نه او گوینده است و نه این عمل گویندگی. درست به آن می‌ماند که کسی با کمی اطلاع از زبانی دیگر، خود را مترجم بنامد. هر دو این کارها ویژگی‌ها و توانایی‌هایی را لازم دارد که آنان به دست نمی‌آید.



توانش یا توانایی‌های زبان

مجموعه توانایی‌هایی که به کمک آن می‌توانیم با افراد دیگر رابطه برقرار کنیم، به تبادل افکار بپردازیم، فکر و اندیشه خود را بازگویم، از افکار دیگران مطلع شویم، دانش خود را به دیگران منتقل نمایم و از آنها دانش و تجربه بیابانیم، دانستن بگوییم، شعر بسراییم و به هنرهای کلامی برسیم، زبان است. زبان عبارت از نظامی فوق العاده «پیچیده»، «مجرده» و «زاینده» است که میان آوا و معنی رابطه برقرار می‌کند.

نظام فوق العاده پیچیده‌ای است، زیرا که قواعد و قوانین (دستور زبان) ویژه و فراوانی دارد که بر کل آن حاکم است و دستگاه زبان تماماً از همان قوانین گسترده تشکیل شده است.

مجرد است، بدان معنی که ذهنی است و با حواس پنجگانه قابل درکی نیست، چون در ذهن جای دارد، دارای جنبه نظری است؛ پس عینی و ملموس نیست.

زاینده است، چونکه بر اساس هر یک از قواعد حاکم بر آن (دستور زبان)، می‌توان ساخت‌های بی‌شماری را تولید کرد و بر اساس نحو (ترتیب کلمات در زبان) می‌توان بی‌شمار جمله ساخت.

و بالاتر از زبان و نظام زبان، میان آوا و معنی رابطه ایجاد می‌کند. ما با استفاده از واژه‌ها جمله می‌سازیم و به کمک جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. دیگران را مخالف یا موافق خود می‌نماییم، به حرکت وادارشان می‌کنیم یا در آنها عواطف گوناگون بر می‌انگیزیم.

پدیدهٔ پیچیده و نظاممند زبان، مادر همهٔ دانش‌ها محسوب می‌شود. زیرا که زبان و تفکر رابطهٔ مستقیم دارند و هر کدام موجب استحکام و پیشرفت آن دیگری است. تفکر و زبان بدون هم وجود ندارند. تصور زبان بدون تفکر و تفکر بدون زبان غیر ممکن است. همهٔ علوم و دانش‌ها با تفکر، پدید می‌آیند و با زبان به دیگران و به آیندگان منتقل می‌شوند.

زبان بر پایهٔ دانشی است که از ساخت آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی نظام یافته است و از مجموعهٔ قوانینی که این دانش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم الگوهای زبانی نامحدوده و بی شماری تولید کنیم.

مجموعهٔ قوانین زبان به صورت نا خود آگاه در ذهن گویندگان آن زبان اثبات شده و دست‌پختی شده است. مردم با استفاده از این قوانین، می‌توانند با یکدیگر سخن بگویند. ولی قادر نیستند آن قوانین را توضیح بدهند یا توصیف کنند. دستور صرف‌زدن را مغز، به طور خودکار و بر اساس دانسته‌ها و اطلاعات خود و به میزان بهاری که کسب کرده انجام می‌دهد. مثل استفاده از دو علامت جمع «ها» و «ان» در جمع بستن اسامی، که مغز ما می‌داند آنها را چگونه به کار برد اما هیچ کس (بدون اطلاعات و کسب معلومات) نمی‌تواند قانون استفاده از این علامت‌ها را توضیح دهد و یا وصف کند.

انسان از دانش زبانی به صورت عادی و اغلب ناخودآگاه، یعنی بدون علم و اطلاع و توجه استفاده می‌کند. مثل خیلی از اعمال و رفتارهای دیگر.

آنچه انسان بر اساس این دانش زبانی، انجام می‌دهد گفتار نامیده می‌شود. پس زبان و گفتار دو مقوله در امتداد هم و در عین حال جدا از هم‌اند.

زبان علم و دانش است و گفتار حاصل و نتیجه آن.

زبان مانند علم کشاورزی و زراعت است و گفتار با صرف زدن مانند عمل کشاورزی و کشت و زرع است.

زبان مانند دانش و فن آئیزی است و گفتار و بیان مانند عمل یختن شفا و شاید بتوان گفت: زبان مانند کتاب آئیزی است و گفتار مانند غذای یخته و آماده خوردن و بالاخره زبان مجموعه قوانین ارتباط با دستور زبان است و گفتار وسیله‌ای است برای ارتباط بر اساس آن قوانین.

دانش زبانی هر کسی وسیع تر از گفتار اوست و انسان همیشه از حد قواعد زبان که در ذهنش وجود دارد، برای گفتار استفاده نمی‌کند مثلاً جمله‌هایی را می‌فهمد که خود از بیان آنها عاجز است.

گفتار بر اثر عواملی چون: ترس، شافل‌گیری، تب، مواد مخدر و الکحل دستخوش تغییر و نا بسامتی می‌شود، اما توانایی‌های زبانی، بر اثر این گونه عوامل بدون تغییر باقی می‌ماند.

مجموعه قوانین زبان را که در ذهن ما اتیار شده زبان شناسان «توانش» نام نهاده‌اند. از توانش، توان صرف زدن، شنیدن و درک مطالب را آموخته‌ایم.

دستور زبان را توصیف توانش می‌گویند زیرا در توصیف قوانین زبان، ذهن را یاری می‌دهد و ذهن با این توصیف آثار عینی زبان (اولین نمود عینی) را که گفتار باشد درک می‌کند و به کار می‌گیرد. دستور توصیفی به ما می‌گوید که گویندگان یک زبان چه قواعدی را در ذهن دارند و چگونه و به چه ترتیبی آن را برای صرف زدن در زندگی روزمره به کار می‌گیرند.

برای شروع این فصل، از کتاب «درآمدی بر زبان‌شناسی همگانی» ترجمه و تألیف دکتر سیدمحمد شباه حسینی بهره گرفته‌ام. بعضی قسمت‌ها هم عیناً تکرار شده است.

از زبان و قلم بزرگان ادب و اندیشه‌مان شنیده یا خوانده‌ایم که شریبان

(اروپا و آمریکا) ریشه و پایه دانش پیشرفته امروز، حتی افکار خود را از شرق بیرون از دانشمندان ایرانی و از کتاب‌های آنان گرفته‌اند، در همین چند قرن اخیر و درست در زمانی که ما در پی شهری ساخته بودیم، آنگاه لباس اندیشه‌های امروز را بر آن علوم و معارف پوشانیدند و در جهان به نام خود اشاعه دادند (شاید این نظر بر بی‌راه هم نباشد، حداقل در پارهای موارد).

در کتاب «در آمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» نوشته دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی، مطلب و نموداری توجه‌م‌رابطه خود جلب نمود که آن را عیناً می‌خوانید و مشاهده می‌کنید، (با همان رسم خط کتاب)

«در سراسر تاریخ فرهنگ بشری تا همین یکی دو سده پیش، خط در انحصار معدودی بوده است، و طبیعتاً در بیشتر زبان‌ها به خط اطمینی بیشتر داده می‌شده است تا به گفتار. ولی اکنون تصور پیچیده در زبانتیک (زبان‌شناسی) خط را کم اهمیت تر می‌شمارد، با این همه در دانش زبانتیک از دیرباز همواره، با چنین نموداری رویرو بوده‌ایم:



برای توضیح نمودار بالا لازم نیست به زبان‌شناسان ایرانی (خبر ایرانی) روی آوریم. فیلسوف ایرانی ابو معین خاسر خسرو علوی قبادیانی مروزی یحسانی در سده پنجم هجری، تصور بالا را در اثرهای خود پرورانده و بر نهاده است، از کتاب جامع الحکمتین»

دکتر ادیب سلطانی پس قسمت‌هایی از کتاب جامع الحکمتین را نقل

(۱۸۸) و اما کلام مجسوم قول‌ها باشد که معنی جز بدان قول‌ها و به ترتیب آن گزارده نشود...

(۱۸۹) پس نخست نطق است و آن مر تقس را جوهری است اندر صفت قوت، و جو به فعل آید. اعیی جو مردم تمام شود و بی‌زی خواهد گفتن. نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تغییر اندر تقس. سپس از آنکه مر آن را به‌أولاً بیرون آرد. چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان التبی. علیه‌السلام. که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را مطلق یرندگان بیاموخته» بدین آیت، فوله «یا ایها الناس تعلّموا مطلق القاب».

(۱۹۰) آخرین قول پیداست که مطلق و نطق به‌أولاً نیست. و قول و کلام به‌أولاست. چنانکه خدای تعالی گفت به حکایت که مر عیسی را گفتم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره» فوله «تکلم الناس فی المهد و کهنلاه» یعنی با‌أولاً سخن گفتی. و جو سلیمان گفت «ما را مطلق یرندگان بیاموخته» یعنی دانیم. و آن تا گفته است. پس نطق سخن دانسته باشد و تا گفته. و کلام مطلق گفته باشد. و قول جزوهای کلام باشد که هر یکی را معنی باشد. و چنانگی آن جمع شود بر گزاردن یک معنی کآن جز بدان قول‌ها گزارده نشود.

پس دکتر ادیب سلطانی از کتاب «از ادالمساقین» ناصر ضرر قسمتی را که در همین معنی و مفهوم است نقل می‌کند:

«قول بر کتابت مقدم است»

«قول اریست از نطق و نطق مر تقس تا طقه را جوهریست و کتابت مر اورا عرضی است و استخراجی»

«کتابت پس از قول است. آنگاه گوئیم کتابت نوعی از قول است و پس از قول است. یعنی که نخست مردم را به قول باید رسیدن تا از قول به کتابت راه باید و نیز هر کتابتی قول است و هر قولی کتابت نیست چنانکه هر مردمی

جانور است و هر جانوری مردم نیست. پس چنانکه مردم نوع حیوان است

کتابت نوع فوالت و قول کتابتی است که زبان مر او را علم است.»

دکتر ادیب سلطانی پس از آن می‌نویسد که در دوران معاصر نیز شاعران

بهینار این نگرش را بخوبی مجسم ساخته است:

«وجود ذهنی به‌شابه عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر

برداشته می‌شود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را

چنانکه هست نشان بدهد و به‌همین قیاس وجود لفظی یا مفروض بمنزله عکس

و تصویری از وجود ذهنی و وجود کسی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود

لفظی است.»

ناصر خسرو قبادیانی حکیم، فیلسوف و دانشمند ایرانی قرن پنجم هجری

(یکهزار سال پیش از این) در دو کتاب «مناجیح‌الحکمتین» و «ذوالسافرین»

گفته است که زبان در ذات خود قوی ذهنی و غیرمحموس است. سخن گفتن

یا قول از آثار عینی زبان یا نطق است که درعین‌حال خود دلیلی است بر وجود

گوهر ذاتی نطق. حکیم از عینی دیگر نطق را کتابت می‌داند که عرضی و

استخراجی (قراردادها) است.

به زبانی ساده‌تر، توانایی زبان یا توانش نیرویی ذهنی و نامحموس است که

هیچ گونه آواز و آوایی ندارد. در حالی که قول و کلام فعلی است و ایست به

نطق. با آواز و بیان. زبان یا نطق سخنی است که هنوز گفته نشده و در ذهن

آدمی است. چون گفته شود و به فعل آید (شنیده شود) آن را قول و کلام گویند.

حکیم قول را اجزای معنی‌دار کلام می‌داند که چون جمع شود، حاصل آن

کلام است که دارای معنی و مفهوم است و کل پیام را می‌سازد.

دکتر ادیب سلطانی با توجه به دانش زبان‌شناسی امروز و اندیشه‌های ناصر

خسرو، نمودار دیگری را تصور می‌کند که در آن «ناهییت خط یا نوشتار در

برای گفتار. مطلق نیست؛ یعنی در این نمودار، خط با آنکه تابع گفتار است، سرراسته تابع زبان نیز هست.»



و بر اثبات این اندیشه (اگرچه می‌گوید فرصت بحث نیست) دلیل می‌آورد که «زبان را می‌توان، هم به وسیله دستگاه طبیعی اولیه (گفتار)، و هم به وسیله دستگاه قراردادی خطی (نوشتار) منتقل ساخت.»

دکتر ادیب سلطانی انتقال گفتاری را به سبب بی‌نظاری ذاتی آن از وسیله و ابزار انسانی (خارج از وجود انسان) انتقالی طبیعی می‌داند که در نتیجه هم حجم به مراتب بیشتری دارد، هم از جنبه‌های عاطفی و احساسی، نیرومندتر و اثرگذارتر است. در برابر، انتقال نوشتاری را دانشی‌تر و توانمندتر می‌داند و اضافه بر آن از زاویه روانشناسی علمی، چون نوشتار نمود عینی و دیداری زبان است، آن را از نمود شنیداری، فوری و ماندگارتر می‌شمارد و می‌گوید: نقش انتقال نوشتاری در انتقال فرهنگ و پیشرفت دانش بشر اشهر، ادبیات، هنرهای کلاسی، عالی اندیشه و حتی وسعت زبان و شرف (انکار نکردنی است، آشکار است که فرهنگ‌های خط‌دار دانش بشری را بدین پایه رساندند. نقش فرهنگ‌هایی که خط نداشتند [جامعه‌های گفتاری] در این میان کمتر بوده است. دکتر ادیب سلطانی می‌گوید البته انتقال گفتاری پس از اختراع رادیو و تلویزیون و نیز ضبط صوت و اکنون نوارهای ویدئویی و CD و DVD و VCD و اکنون... او دوباره، اهمیتی بیشتر کسب کرده است، و در پایان به این سؤال

می‌رسد که آیا توارهای ضبط صوت، یا نوار تلویزیون او تجربه نمونه‌های گفتاری‌اند (یا شباهتی، یا نوشتاری) یا خواندن، یا دیداری؟ آینده را نیز نمی‌دانیم!

همان‌طور که از نوشتن، یعنی توانایی‌های زبان در سخن و از روی خواندن و دستور آن، صدها هزار سال پیش از این فرزندان هوشمند انسان گفتار را فرا گرفتند و توانستند شنیدن و گفتن را در زندگی اجتماعی به کار ببرند، در روزگاری هم که نیاز به ابست تجربه‌ها و دانش‌های خود و نیز حفظ و انتقال ارقام و دانش‌ها داشتند با استفاده از همان نوشتن و نیروی تفکر، به مرور و در طول زمان، خط را اختراع کردند. البته این امر ناگهانی و به سرعت اتفاق نیفتاد. از شروع آن که شاید نگاره‌های نقش شده بر دیوارهای غارها باشد، تا رسیدن به خط به معنی امروزی آن (خط الفبایی) چند هزار سال طول کشیده است. در تمام این سال‌های فراوان، گفتار، تفکر و نوشتن، ذهن و اندیشه انسان‌های علاقمند و متفکر را ارتقا داده است.

به این ترتیب نشانه‌های آوایی، تبدیل به علائم و نشانه‌های خطی گردید و کم‌کم شیوه نوشتن و خواندن در زندگی اجتماعی راه پیدا کرد و انسان سخنگو، انسان نویسنده هم شد.

این دو نمود نوشتن (گفتار و نوشتار) هر کدام کاربرد، خاصیت و ویژگی خود را دارند و علت شباهت‌های ساختاری گفتار و نوشتار این است که هر دو این توانایی‌ها، از یک نظام واحد گرفته شده‌اند. علت اشتقاق نیز آن است که دو نمود با دو کاربرد مختلف هستند.

در گذشته و شاید هنوز هم عده‌ای فکر می‌کنند که خط و نوشتار فقط بر اساس و بر پایه گفتار اختراع شده است.

در کتاب «زبان فارسی» [۱] سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه چاپ

۱۳۸۳» دربارهٔ زبان و دانش زبان‌شناسی مطالب گوناگونی ارائه شده است.^۱ از جمله:

«ما زبان و گفتار را در خانه و پیش خود یاد می‌گیریم ولی خط و نوشتار را در مدرسه و نزد معلم می‌آموزیم. برای «گفتن» صحنی تخیلی هستیم و محتاج تمرین و برایش و تکرار نیستیم. اما برای «نوشتن» ناگزیریم زحمت بسیار بکنیم و از درس و کلاس و مشق و تمرین گسک بگیریم.»^۲

وقتی گفتار را در خانه و از پدر و مادر و دیگران و «نه پیش خود» و خط و نوشتار را در مدرسه و از معلم می‌آموزیم. پس هر دو آموختنی‌اند و برای آموزش هر دو و رسیدن به «مهارت» باید تمرین کرد و زحمت کشید. در فصل‌های دیگر به تفصیل توضیح داده شده است. در همین کتاب، پس از آن آمده است:

«زبان و گفتار ریشه در ذات و طبیعت انسان دارد. حال آنکه خط و نوشتار ذاتی و طبیعی انسان نیست و ریشه در اجتناع و فرهنگ دارد. انسان همواره از نعمت زبان و گفتار برخوردار بوده است؛ بنابراین، سابقهٔ زبان و گفتار به میلیون‌ها سال پیش بازمی‌گردد ولی خط و نوشتار پدیده‌ای بسیار تازه است و سابقهٔ آن به زحمت به ده هزار سال پیش می‌رسد.»

جالب توجه آنکه در کنار مطالب علمی و تأیید شده دربارهٔ زبان، گاه به مطالبی بر می‌خوریم که «تاکلفی» و گاه تأیید نشده است.

«از این گذشته خط و نوشتار به‌طور غیر مستقیم و به واسطهٔ گفتار با زبان پیوند می‌خورند به این معنی که ما نخست زبان را به صورت گفتار می‌آموزیم.

۱. طلب درس‌های زبان‌شناسی این کتاب، «نمای زبان‌شناسی» ۲۰۳م تکرار شده است.
 ۲. «نه زهدت‌نما، ریشه یادگیری زبان انگلیسی و نوشتار از نوع یادگیری مهارت رفتن که شامل: «مطالعه، تفریح و تدریس» است. «نمای یادگیری زبان در دورهٔ اول» - دورهٔ اول - بسیار پیچیده‌تر.

آن‌گاه گفتار را به کمک خط به شکل نوشتار می‌نویسیم.

هر از اصلی نیاز ما به آموزش خط و نوشتار این است که زمان پس از آنکه از طریق گفتار به شکل نوشتار درمی‌آید کم کم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون، شکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند. برای آنکه به درستی این نکته بهتر بی‌روم، شکل نوشتاری و صورت گفتاری جمله زیر را با هم می‌سنجیم:

۱- شما نیز با دوستان خود به سفر رفتید.

۲- شما با دوستان خود تون رفتین سفر.

«چنانکه پیداست، شکلی نوشتاری شماره (۱) از نظر تلفظ امتلا «رفتید» به جای «رفتین»، انتخاب کلمه امتلا «نیز» به جای «م» هم، یا «خود» به جای «خودتون» و ساخت جمله امتلا «به سفر رفتید» به جای «رفتین سفر» با صورت گفتاری شماره (۲) تفاوت دارد»

«این تفاوت‌ها همان‌طور که گفتیم به مرور زمان و طی قرون در گفتار پدید می‌آید و رفته رفته سبب می‌شوند که شکل نوشتار به کلی از شکل گفتار فاصله بگیرد. در نتیجه نوشتار، هم از گفتار تک‌تک طبقات و قشرهای جامعه و هم از گفتار تک‌تک مناطق جغرافیایی جدا می‌شود. به عبارت دیگر، نوشتار در نهایت به شکلی در می‌آید که دیگر نمی‌توان آن را دنباله‌ی زبان طبیعی و خدا دادی هیچ دسته یا گروهی از مردم جامعه به شمار آورد؛ یعنی، دنباله زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود. از همین رو، هم‌سای افراد جامعه تاگزیرند نوشتار را درست مثل یک زبان دوم در مدرسه و نزد معلم بیاموزند.»

در این اطلاعات که باید در حقیقت زیربنای و شالوده علم و دانش زبان شناسی دانش‌آموزان بشود، چندین نکته الهام بر انگیز وجود دارد. زبان و گفتار را از یک سو، و جنس می‌داند که ریشه در ذات و طبیعت بشر دارد و آن را کاملاً از خط و نوشتار جدا می‌کند. حال آنکه چنین نیست و گفتار و نوشتار، دو

رشته جدا شده از یک رودخانه‌اند. گریب یکی بسیار زودتر از منشأ جدا شده و بسیار زودتر از دیگری به مقصد رسیده!

ممکن است که انسان موجودی باشد با قدمت زندگی چند میلیون ساله بر روی کره زمین. ولی تا آنجا که در کتاب‌های زبان شناسی دیدیم، سابقه آشنایی انسان با زبان مذاکرات می‌تواند پانصد هزار سال شود که اگر بخواهیم این سابقه را بیشتر کنیم به یک میلیون سال (و نه میلیون‌ها سال) خواهد رسید. و از همه ایجا مهمتر آنکه می‌گوید: «کوکم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون مشکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند».

مسلم این است که خط ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند و سخن منقووظ در تغییر و حرکت است. چنانچه می‌گوید که خط و نوشتار پس از فاصله گرفتن از گفتار، شکل متفاوت و مخصوص به خود را پیدا کرده است. که باز هم این نظر درست نیست.

اگر تصور کنیم که خط و نوشتار از طریق گفتار به شکل نوشتار درآمده باشد، ما باید حداقل یکی دو نمونه از آن را در اولین سنگ نوشته‌ها دیده باشیم و اگر ندیدیم، چرا چنین اظهار نظری پیدا کردیم و اگر بوده و یافته‌ایم باید نشان بدهد که برگرفته از قواعد گفتاری است. در حالی که در قدیمی‌ترین نمونه‌های خط هم این فاصله و تفاوت وجود داشته است.

در کتاب درس زبان فارسی پس از این اطلاعات و برای تأیید این نظر، و برای آنکه به درستی این نکته بی‌سرریز یک جمله را در دو شکل گفتاری و

۱. در عرس ایوان و فصل، از میان کله‌ها ماعر آشوب که از تزلزلانی درتسلین، دلا زبان و فصل
 یکت برکت، چنین آمده است: «بر اساس این تسلین زبان بکر از تزلزلانی مای زبان است.
 حد آنکه فصل خط نموده اولی این تزلزل است. این نظر تا آنجا متفاوت با اظهارات نظر
 است که: «لا زبان و فصل برکت در حالت و جهت انسان نورد».

نوشتاری، نمونه آورده است، و از بررسی همین جمله در دو شکل گفتاری و نوشتاری، و از تفاوت‌های آنها، چه از نظر تلفظ و انتخاب کلمه و چه از جهت ساختار که در کتاب هم به آن اشاره شد، درمی‌یابیم که نمی‌تواند شکل ثابت خطی، برگرفته از شکل متحرک و متغیر گفتار باشد. در عین حال شکل گفتار هم، در زمان اختراع خط، نمی‌توانست نزدیک به شکل نوشتار، بوده باشد، مگر اینکه فرض کنیم شکل گفتار برگرفته از شکل نوشتار و خط بوده باشد و به مرور زمان، شکل گفتار از نوشتار فاصله گرفته و به این صورت درآمده باشد، که این فرض خلاف واقع و مخالف نظر زبان‌شناسان جهان است و نمی‌تواند درست باشد.

نتیجه‌گیری کتاب هم، اشاره همان برداشت‌هاست که نوشتار را به دلیل فاصله گرفتن از گفتار، به شکلی می‌بیند «که دیگر نمی‌توان آن را دنباله‌ی زبان طبیعی و خدادادی هیچ دسته یا گروهی از مردم به شمار آورد یعنی دنباله‌ی زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود...»

دکتر باطنی در کتاب زبان و تفکر «یادگیری و رشد زبان در کودک» را در پنج مرحله با زبانی علمی و در عین حال ساده، باز می‌گوید و در مقاله‌ای (که در چند مجلتهای هم مطرح شده است) زبان آموزی را از جمله یادگیری‌های مهارت می‌داند که سلسله انصاف و مغز و ذهن کودک با همکاری اندام‌های گفتاری، او را به زبان مادری و تسلط و مهارت در آن می‌رساند. دکتر باطنی یادگیری زبان مادری را فرآیندی بسیار پیچیده‌ای می‌داند که طی آن کودک به مهارت می‌رسد و برای رسیدن به مهارت لازم است از چند مرحله عبور کند (عمل، اشتیاق اصلاح و سرین) ملاحظه می‌فرمایید که این آموزش، نمی‌تواند خود به خود، طبیعی و خدادادی باشد، البته توانایی یادگیری زبان را که شاید به صورت ژن یا ژن‌هایی در انسان و در وجود او نهاده شده است، می‌توانیم یک نیروی بالقوه طبیعی و خدادادی بدانیم، وگرنه هر دو شکل نمود زبان

(گفتار و نوشتار) را باید از طریق آموزش و به کمک دیگران یاد بگیریم. متها در دو نوبت در دو زمان و به دو شیوه «گفتار» را در همان خانواده و در معرض زبان بودن از ماههای آغازین کودکی، تا پنج شش سالگی، و نوشتار را پس از شش سالگی و در دبستان و بالاتر از آن، تا پایان دراز و در مراکز دانشگاهی.

دکتر باطنی در کتاب زبان و فکر می‌نویسد: «می‌توان گفت که یک کودک طبیعی در سن چهار تا شش سالگی، به زبان مادری خود مجهز شده است. در این سن کودک به دستگاه صوتی زبان خود مسلط شده است و الگوهای دستوری آن را به راحتی به کار می‌برد. به عبارت دیگر کودک به هسته مرکزی زبان خود مسلط شده است. البته هیچ وقت نمی‌توان گفت که یادگیری زبان متوقف می‌گردد».

زبان و نودهای آن، جدا از هسته توانایی زبان که آن را نوشتن می‌گوئیم، مثل یک کتاب علمی آشنوی است (شاید این مثل و این مقایسه خیلی مناسب به نظر نیاید) که طرز بخت انواع غذاها و خاصیت و ارزش غذایی بسیاری مواد در آن شرح داده شده است. البته این کتاب نمی‌تواند برای هیچ غذایی را بگوید و شکم گرسنه‌ای را سیر کند یا نیاز بدن ما را به غذا و خوراک بر طرف سازد. ولی با استفاده از همین کتاب و راهنمایی‌های آن، می‌توانیم به کمک وسایل و اوزاری که در همان کتاب توضیح داده شده، غذای مناسب و مطلوبی را بخت کنیم.

نوشتن ما را به هسته اصلی زبان می‌رساند و توانایی ارتباط ما با دیگران را ممکن می‌سازد. لا نوشتن، در ابتدا ساده‌ترین یا شاید اولین مرحله رابطه زبانی را که شکل محفوظ و آوایی آن است می‌آموزیم. اولین مرحله از این روی، که تقریباً همزمان با یادگیری هسته اصلی زبان، وارد این مرحله (گفتار) می‌شویم و می‌دانیم که در همین اوقات است که فکر و اندیشه ما شکل می‌گیرد و رشد

می‌کند. شاید همزمانی نوشتن و کامل شدن اندام‌های عصبی با سایر توانایی‌ها و رشد تفکر و آموزش گفتار، مهم‌ترین سادگی حیات انسانی باشد! عبور از مرحله نخست (گفتار یا نمود آوایی) شرط رسیدن به مرحله بعدی (نوشتار یا نمود خطی) است.

مراحل بعدی، یعنی رشته‌هایی که مثل یک جویبار می‌توانند از این رودخانه بزرگ (نوشتن) منشعب گردند، به چه تعداد است؟ من فکر می‌کنم؛ زمانی که انسان گفتار را فرا گرفت و هزاران سال متوالی از آن استفاده کرد و همه روابط اجتماعی و خصوصی خود را بر پایه آن استوار کرد و از یک موجود شاید ابتدایی، به انسانی متفکر و هوشمند تبدیل شد، فکر نمی‌کرد بتواند به ثبت نموده‌های آوایی که مثل باد، به هوا می‌رفت و اثری از آن دیده نمی‌شد دست یابد! ولی چنین شد و توانست خط را اختراع کند و نشانه‌های آوایی را به کمک دانش زبانی خود و با بازی اندیشه خلاق و جستجوگری که به دست آورده بود ثبت کند و به توانایی نوشتار برسد. جویباری زیبا و پر ترنم بار دوم از آن رودخانه جاری شد و دنیا را سراب کرد. به بازی این توانایی (خط و نوشتار) چه آرزوها که برآورده شد و چانه عمل پوشید انسان واقعاً انسان شد و نام اشرف مخلوقات را بر خود نهاد. تجربه، دانش، امیدها، آرزوها و حتی تخیلات خود را در هر کجا که می‌توانست و می‌خواست می‌نوشت. خط او را چهاردانی کرده بود. نامش را بر روی سنگ‌ها، صخره‌ها، کوزه‌ها، در جای‌جای بناها و کاخ‌ها ثبت کرد و پس از آن اندیشه و آرزوهایش را در دل لورای کتاب‌ها نوشت.

اما اشعاب تمام نشده بود. نموده‌های آوایی و خطی را به کمک نوشتن و قدرت تفکر خود تبدیل به نمود حرکتی کرد. از آن رودخانه بزرگ تشعابی تازه گرفت و ارتباط حرکتی مخصوص کر و لاله‌ها را اختراع کرد. همچنانکه پیش از این هم عرض شده رسیدن به یک مرحله تازه و کشف یا اختراع

هرکدام از این نمودهای جدید زبانی، ناگهان و یک شبه صورت پذیرفته است و بی ارتباط با نمودهای قبلی هم نبوده و نیست. حرکت‌های انگشتان، دست‌ها و اشاره‌های چشم و آبرو و سرو صورت هر کدام یک نمود یا اجزایی از یک نمود است. تنها یراکنده و نا منظم. حتی حرکت‌های لب‌ها و مشاهده آنها که لب‌خوانی نامیده می‌شود، خود یک توانایی زبانی است. نمود حرکتی ویژه گرو لاله‌ها پس از مدتی یک نمود کامل و دقیق شد که توانست برای عمده‌ای جانشین نمودهای دیگر بشود. یا همان اندازه توانایی

از رشته‌های دیگر برگرفته از آن توانایی نوشتن می‌توان علامت مورس برای ارتباط تلگرافی و نیز علامت نوشتاری خط بریل مخصوص نابینان را نام برد.

به این ترتیب مهم‌ترین نمودهای نوشتن تا کنون اینها هستند:

۱- نمود آوایی- شنیداری یا گفتار که قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین و کامل‌ترین نمود زبان است.

۲- نمود خطی- خواندنی یا نوشتار که به نوشتن پیام بدون سخن گفتن می‌انجامد و پس از گفتار فرآیندترین زبان ارتباطی است.

۳- نمود حرکتی- دیداری بدون آوا و بدون خط. یعنی بدون گفتار و نوشتار و فقط با حرکت‌های قرار دانی حساب شده و منظم انگشت‌ها و دست‌ها، باز و بسته کردن و دور و نزدیک گردنشان به سرو صورت و گردن (هر حرکت نشانه یک حرف، یک واژه یا ترکیب) عمل ارتباط، صورت می‌گیرد.

۴- نمود حرکتی- انتقالی. در این نوع ارتباط (مورس) تبدیل اجزای پیام (حروف) به ضربه‌های ویژه قرار دانی است که با انتقال آنها به وسیله الکتریسیته به نقاط دور و نزدیک و باز خوانی آن علامت‌ها و ضربه‌ها، و برگرداندن آنها به خط و نوشتار، انتقال پیام و عمل ارتباط محقق می‌شود.

۵- نمود خطی- لمسی. به کمک این نمود که اجزای پیام، به نقطه‌های

برجسته و روی کاغذ تبدیل می‌شود. می‌توان همه چیز را بیان کرد و سپس
 گیرنده با گویندگان آن پیام، با آگاهی از قوانین این قرارداد، می‌تواند با لمس
 کردن آن نقاط با نوک انگشتان، پیام را درک و بازخوانی کند. این نحوه به خط
 بریل شهرت دارد و برای افراد نابینا اختراع شده است. برای نابینایان تاشورا
 نیز زبان ملاسمای دیگری می‌شناسیم. مانند زمانی که «هلن کلر» آموخت و
 به‌گونگی آن را در فیلم به‌یاد ماندنی زندگی‌ش دیدیم. در این نوع ابزاری
 پیام با حروف واژه‌ها با فشار انگشتان دست و تغییر قراردادی آن، به شخص
 گیرنده پیام منتقل می‌شود.

زبان یا بیان رادیو نمودی تازه

از حدود هشتاد سال پیش وسیله‌ای که اختراع شده بود به کار افتاد و رادیو نام گرفت و انسان توانست افکار، اخبار و عقاید خود را به هر زبانی که می‌خواست به کمک آن به نقاط دور و نزدیک بفرستد یا از نقاط دیگر دریافت کند. نمود گفتاری زبان وسیله و ابزار اصلی این انتقال شد.

در رادیو زبان را بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی به کار گرفتند ولی کم‌کم متوجه شدند که باید از قاعده و قانونی هم بهره بگیرند. پیش از آن، یک نمود دیگر زبان که خود اختراعی تازه محسوب می‌شد، نوعی ارتباط میان انسان‌ها برقرار کرده بود. یک نمود خربهای قرار دائمی (مورس) برای فاصله‌های دور و نزدیک، با ترویج الکتریسته و سیم، به نام تلگراف، ولی رادیو که می‌توانست زبان گفتار را به طور مستقیم و بدون سیم رابط به کار بگردد، اختراعی بسیار بهتر و کاملتر بود.

اکنون رادیو در بسیاری موارد توانسته است جای هر دو نمود زبان یعنی گفتار و نوشتار را بگیرد. در مورد کار آبی و اثر گذاری رادیو، تا به حال صدها و شاید هزارها مقاله و کتاب تحقیقی، تشریحی و فنی نوشته شده یا از رادیو بخش شده و به دست و گوش میلیون‌ها شنونده در سراسر دنیا رسیده است و هنوز هم جای کار بیشتری وجود دارد.

برای استفاده از این وسیله ارتباطی یا رسانائی، نیاز به دستگاه‌های فرستنده و گیرنده هست. مرکزی به نام فرستنده که پیام‌ها را بفرستد و در برابر نا هر تعداد که نامحدود است - گیرنده، که پیام‌ها را دریافت کند. پس از مدتی دستگاه‌های چنین رادیو هم ساخته شد. دستگاه‌هایی که بتواند صداها را ضبط کنند و در خود نگهدارند برای زمان‌هایی نامحدود، و هر بار که بخواهند آن را بشنوند تمام ویژگی‌های صدای انسانی در بیان و صدای رادیو وجود دارد، جز آنکه سخت‌گوشی دیده نمی‌شوند. البته این ویژگی در میلیون‌ها شنونده تخیل و تصویری ایجاد می‌کند که در بسیاری برنامه‌های رادیو اهمیت و ارزش پیدا کرده است. این کیبود را بعداً دستگاه اختراعی دیگری به نام تلویزیون برطرف کرد. اکنون تلویزیون هر تصویری را نشان می‌دهد، حتی به صورت غیر واقعی و به کمک ترفندها و شگردهای ویژه.

بعد از این حرف‌ها، به مسئله زبان در این رسانه بپردازیم که مورد نظر است. در ظاهر، گفتار و بیان انسانی وسیله انتقال مفاهیم و مطالب در این رسانه است، و در حقیقت از شکل نوشتاری استفاده می‌شود. پس در تبیین از برنامه‌ها، انسان‌هایی بدون نوشته و از خود حرف می‌زنند و ماد همان حرف‌ها را می‌شنویم و در نمی‌دیگر از نوشته استفاده می‌شود.

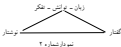
همان‌گونه که گفتیم، گوینده، گوینده نوشتاری را با استفاده از فنون بیان به گونه گفتاری برمی‌گرداند. در نتیجه زبان در رادیو و تلویزیون، هم توانایی‌های نمود گفتاری، هم ویژگی‌های نمود نوشتاری را در خود دارد.

از رادیو می‌توان همه فرمان‌ها و دستورهای لازم را در سطح بسیار وسیعی به اطلاع مردم رساند یا آنها را از حوادث و اخبار روز در هر نقطه دنیا با خبر کرد. در شنیدن و فهمیدن پیام‌ها و خبرها همه مردم یک سرزمین، حتی مردم دنیا به شرط دانستن زبان، با سواد و بی‌سواد یکسانند. از رادیو برای شنیدن

اشتراح موسیقی، که در گذشته فقط در یک محل و سالن، برای جمع محدودی قابل استفاده بود، به میزان وسیعی می‌توان بهره گرفت. اکنون امکانات بسیار به وجود آمده که می‌توان فیلم‌ها، سریال‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، مسابقات ورزشی، مراسم مختلف، سفرهای سران کشورها و سخنرانی‌هایشان، اجتماعات هنری و غیره را هم به صورت زنده، هم ضبط شده مشاهده کرد یا در اختیار داشت. اصطلاح دهکده جهانی برای دنیای بزرگ ما کاملاً به‌جا است.

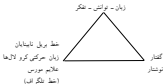
در فصل نوشتن نموداری، را نشان دادیم که به قول دکتر ادیب سلطانی در آن تابعیت خط یا نوشتار در برابر گفتار مطلق نیست. به این معنی که نوشتار به طور مستقیم از گفتار گرفته نشده بلکه نقش اصلی یا نقش مؤثر در اشتراح نمود خطی را نوشتن و تفکر بر عهده داشته است.

اما به طور قطع و یقین گفتار که صدها هزار سال همراه جامعه انسانی بوده و ارتباط در جامعه به کمک آن انجام می‌شده و نیز مجزیه دوگانه زبان گفتار که در آنها به صداهای مفرد و مجزیه ناشستی (واج) می‌رسد، در اشتراح خط، بسیار مؤثر و راهگشا بوده است. (واج = صرفاً، نمودار شماره 2 را بدعاظران می‌آورم).



به نظر بسیاری از اهل فن و زبان شناسان این نمودار، رابطهای مستطبی و معقول را میان نوشتن و گفتار و نوشتار نشان می‌دهد. پس از نوشتار هم، هر

نمود دیگری که از نوشتن گرفته شده با اختراع شده (به نسبت نیازی که جامعه با اختصاری از آن به این نمود دانسته‌اند) بر اساس همین رابطه بوده است پس می‌توانیم به این نمودار فکر کنیم:



نمودار شماره ۳

براین اساس هر نمود دیگری هم که از زبان گرفته شود. بی‌تأثیر از دو نمود اصلی گفتار و نوشتار نخواهد بود. همچنان که این دو نمود حتی در اندیشه و تفکر ما هم تأثیر مستقیم داشته و دارد.

اگر بخواهیم نموداری از رابطه زبان و نمودهای اصلی آن- آوا و خط- ترسیم کنیم. باید به گونه‌ای باشد که همه روابط را نشان دهد و این نمودار شماره ۳ بازگو کننده این رابطه است.

زبان را دو میان گفتار و نوشتار در نوسان است. مهم‌ترین برنامه‌های را دو که معمولاً اجبار و تشریحات خبری یا برنامه‌های ادبی و ضوابط سخن اشعار دلنشین و خیال‌انگیز عارفانه و عاشقانه و مانند اینها است. تبدیل گونه نوشتاری به گفتاری است و برنامه‌های سرگرم کننده، مسابقات ورزشی و سایر گزارش‌ها به طور مستقیم گونه گفتاری را به گوش می‌رساند. با توجه به این روابط. به نظر من باید چنین نموداری را ترسیم نمود:



در این نمودار، گفتار و نوشتار، هر دو در زبان با بیان رادیو دخالت و تأثیر دارند. از طرف دیگر، مثل هر نمود دیگری از زبان، نوشتن و تفکر هم اثر سازنده و هدایتگر خود را دارند. در نتیجه تأثیر این سه عامل اثرگذار را باید همیشه در نظر داشت. عامل تفکر ضمناً این اثر بخشی را تأیید و هدایت می‌کند.

برای آموزش و یادگیری زبان رادیو آنچه مستقیم و چه غیرمستقیم باید به آموزش نوع مهارت متکی بوده یعنی هم ذهن و فکر فعال باشد و هم اقدام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری. آموزش نوع مهارت همان‌طور که می‌دانید یکی دوره کامل یادگیری را از عمل، اشتباه، اصلاح و تمرین در برمی‌گیرد. ما نخست موردی را که می‌خواهیم یادگیریم و در آن به مهارت برسیم، از عمل به آن شروع می‌کنیم. طبیعی است که چون توانایی کسب نکرده‌ایم و شناخت کافی نداریم، در آن عمل اشتباه خواهیم کرد. در اینجا باید استاد و راهنما ما را هدایت کند. اشتباه ما را اصلاح نماید و ذهن و اقدام‌های ما را با شکل درست کار آشنا نماید. در آخرین مرحله باید با دقت و با تمرکز حواس، عمل درست و اصلاح شده را تمرین کنیم. این تمرین مهم‌ترین نقش را در آموزش مهارت بر عهده دارد. هماهنگی میان اقدام‌های شنیداری و دیداری با اقدام‌های گفتاری از اصول این آموزش است. پس از مدتی کار و تمرین همراه با فعالیت‌های ذهنی و فکری به مهارت می‌رسیم که در اینجا مهارت، گویشگی و فن بیان است.

قطعاً یک بار دیگر به نمودار شماره ۴ توجه کنید. زبان یا بیان را نیز تحت تأثیر نوشتن و تفکر بوده و هست. گریه هنوز بسیاری از ساختارهای نوشتار و گفتار از ناخودآگاه و از ذهن ما بهره می‌گیرد و ما را هدایت می‌کند. اما همین نوشتن و تفکر، که عامل مهمی در ایجاد و شکل‌پذیری زبان را می‌آید است. بسیاری از قوانین زبان و فن بیان آن را از ناخودآگاهمان (به شرط آن که فعال باشد) می‌گیرد و به سطح آگاهی می‌آورد. به این ترتیب اثر مهم‌ترین عامل که نوشتن و تفکر است، بیشتر آشکار می‌شود.

نکته مهم دیگر این که هیچ‌کس را بدون آموزش و گذراندن حداقل یک دوره آموزشی فن بیان و کسب مهارت نباید اجزاء بدھیم پشت میکروفون بنشیند و گویندگی کند. البته در شرایط مطلوب و در صورت رعایت قانون، آموزش و کسب مهارت در تشکیلات سازمانی صدا و سیما اداره نیز منظور شده و عدم رعایت آن خلاف قانون است.

اگر گویندگی کار ساده‌ای بود که از عهده همه‌کس بر می‌آمد، اگر گویندگی همان حرف زدن عادی بود که شمرده‌تر و بهتر بیان شود و اگر گویندگی مخصوصاً خواندن متن ادبی و شعر به طور کلی، آسان بود و نیازی به آموزش، آن هم در دوره‌های متعدد و در مقاطع پیشینی شده را لازم نداشت، چرا در قانون استخدام نیروی انسانی سازمان آموزش منظور شده و لازمه بهتر اجرا بسیاری از گویندگان با سیری کردن بهترین دوره آموزشی و کار بهترین سالک، هنوز، وزن شعر را به درستی نمی‌دانند و کمتر اتفاق افتاده است از عهده بیان صحیح یک نثر صمدیار خوانده شده فلان شاعر برآید.

بحث بیشتر در این باره را استادان ادبیات و زبان شناسان کرده‌اند. نتیجه آنکه زبان را دیو، گریه به ظاهر حرف زدن فارسی است. ولی کاری است کاملاً تخصصی که نیاز به آموزش دقیق و کسب مهارت و تجربه فراوان و ادبیات توانایی دارد. کار و حرفه‌ای که چنین شرایطی را لازم دارد، باید کاری تازه و

تخصصی جدید داشت و زبان رادیو را نمودی تازه از زبان به حساب آورد. اگر این برداشت و دیدگاه دربارهٔ زبان رادیو اعمال شود و مورد قبول قرار گیرد قسمت عمدهٔ مشکلات گویندگی حل خواهد شد و ما شاهد ظهور گویندگان توانا و سیرز خواهیم شد.

وقتی زبان رادیو راه عنوان نمود جدیدی از زبان و توانش بدانشیم و با دیدی تازه به آن نگاه کنیم به فکر آموزش ویژه و حساب شده‌ای باید باشیم و برای آن قوانین جدیدی تدوین کنیم و مثل دستور زبان که برای نمود نوشتاری تهیه شده برای بیان بهتر و اصولی، توسط جمعی صاحب صلاحیت دستور بیان تهیه و تنظیم شود. چنانکه پس از آن هر کسی، حتی هر استادی به سلیقه و میل و برداشت شخصی، دستور العملی متفاوت با دیگران صادر نکند.

آخرین نتیجه‌ای که از این فصل و از این بحث می‌گیریم این است که زبان و بیان رادیو نیز هم‌یا و همراه نمود نوشتاری زبان فارسی که زبان مشترک همهٔ اقوام و شهروندان ایرانی است، بیان مشترک ایرانیان در همهٔ جای دنیا شده است. اگر در استفاده از زبان مشترک فارسی دری (نمود نوشتاری) داشتن سواد و توانایی خواندن و نوشتن شرط لازم است، در استفاده از بیان مشترک فارسی دری (نمود گفتاری) رادیو و بیان معیار آن چنین شرطی لزوم ندارد و ایرانیان-یا سواد و بی‌سواد-در بهره بردن از این بیان مشترک یکسان هستند. این روایی است که از حدود ۶۴ سال پیش که رادیو در ایران افتتاح شد، به جریان افتاده و هم اکنون هم این وظیفه را رادیو و بیان رادیو به عهده دارد، اما قصد این است که این فکر و اندیشه، رسمی و قانونی بشود و توجه و ارزشی را که لازم دارد دربارهٔ آن مبذول دارند.

بیان حرف پیوند «واو»، «دو»، «یا» / «و»

دستور زبان را استادان و صاحب نظران از مطالعه و بررسی آثار کلاسی (منظوم و ستورا) زبان فارسی از زمان رودکی گرفته تا عصر هاشم درک و دریافت کرده، یا به تعبیری دیگر استخراج نموده پس از تدوین، به صورت کتاب در اختیار دیگران گذاشته‌اند. استادان زبان و ادب فارسی می‌گویند که همه این قوانین در ذات زبان موجود است و نویسندگان و شاعران با استفاده از شیوخ ذانی و با مطالعه آثار دیگران، این استعداد خداداده را در خویش پرورش داده، توانسته‌اند به سرودن و نوشتن بپردازند و از توانایی‌های زبان که در سبک‌های مغز و حافظه داشته‌اند استفاده کنند. چنانکه حتی شعرها و نوشته‌های بکر و تازه‌ای ارائه نمایند. از این جهت که زبان‌شناسان و ادیبان، قوانین حاکم بر زبان را قوانینی قبلی دانسته‌اند، یعنی قوانینی که در ذات زبان است و از قبل در دستگاه تنظیم و پیچیده زبان موجود بوده است، بر خلاف قوانین متلاً قضایی یا اداری که قوانینی بعدی است.

اولین تلاش‌ها برای استخراج و تدوین قوانین یا دستور زبان، از حدود دوپست‌سال پیش صورت گرفت. زیرا نیاز زمان (ورود کتاب‌هایی که در هندوستان و ترکیه عثمانی چاپ شده بود، فکر انتشار روزنامه و خرید اولین دستگاه چاپ) تحولی در زبان را ایجاد می‌کرد.

زبان فارسی دری که در آثار منشیان و ادیبان گمراه به انگیزه فضل‌فروشی و خودنمایی، به زبانی متکلف و زشت بدل شده بود، باید زبانی شیرینی و کمال گذشته خود را باز می‌یافت و به همان توانایی و کمالاتی می‌رسید که هم بتواند اصوات و افکار ساده و همه‌فهم و هم اندیشه‌های بلند و والاتی حکیمانه و عالمانه و عارفانه را بازگوید و برای رسیدن به این هدف مقدس شناخت ارکان و پایه‌های کاج رفیع سخن و دانستن قاعده‌ها و اسلوب‌های کلام لازم بود از آن پس، سخن‌شناسان و صاحب‌نظران، چه به تنهایی و چه به صورت گروهی، به تدوین هرچه بهتر و کامل‌تر «دستور زبان» همت گماشتند. همه این کتدوکاوها و جستجوها در آثار نظم و نثر گذشته، برای بهتر و خوب‌تر شدن شکل مکتوب یا گونه نوشتاری زبان و به انگیزه راهنمایی نویسندگان و شاعران دیگر، برای آفرینش آثار هنری جدید و تازه، و نیز کمک به آموزش بهتر صورت نوشتاری و مکتوب فارسی دری به نسل جوان بود. زیرا که زبان فارسی، زبان مشترک همه ایرانیان و پیونددهنده و انضمام و تبارهای گوناگون ایرانی بوده و هست. همه این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز تا اختراع رادیو سالیان دراز، باقی‌مانده بود و شکل مکتوب یا گفتاری زبان، طبعاً آزاد بود و هر کسی به دلخواه و آبیخته با لهجه مادری و جغرافیایی خود، این زبان مشترک را بیان می‌کرد. پس عجب نیست که نویسندگان، شاعران و اندیشمندان کاری به‌کار بیان فارسی نداشتند و صورت و گونه مکتوب را اصل می‌دانستند و برای زیباتر و کامل‌تر کردن آن، همه توان و تلاش خود را به‌کار می‌گرفتند. حتی انواع اشکال ضبط صوتی، رباتی، تریپ و شعبه نیز به همین منظور صورت گرفته است.

اختراع رادیو و تلویزیون و استفاده از نوعی گونه گفتاری در آن، ما را به بازنگری در کتاب‌های «دستور زبان» و هماهنگ‌کردن اصول نوشتاری موجود در آنها با گونه گفتاری یا بیان معیار رادیو دعوت می‌کند. اصول و نکاتی که در

بیان و در گویشگی دارای اهمیت است و دستور زبان که ویژه مسائل نوشتاری است به راحتی از کنار آنها می‌گذرد.

در این بخش با یکی از ظرایف کار بیان معیار و گویشگی در رادیو آشنا می‌شویم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان فارسی حتی کتاب‌هایی که بعد از تأسیس «رادیو» نوشته شده و می‌شود در تعریف حروف آنها را کلمه‌ای می‌دانند که خود به خود معنی مستقلی ندارد، اما برای پیوند اجزای جمله به یکدیگر، یا نسبت‌دادن، یا اضافه کردن کلمه‌ای به جمله، یا ربط‌دادن دو جمله به یکدیگر به کار می‌روند.

این تعریف که از دستور زبان فارسی دکتر خاتری نقل‌قول شد، کامل‌ترین تعریف برای حروف است. دستورهای دیگر هم از همین تعریف با مشابه آن استفاده کرده‌اند.

در کتاب دستور زبان فارسی (۲) تألیف دکتر حسن انوری / دکتر حسن اسدی‌گوی، حرف ربط کلمه‌ای تعریف شده که دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندد و آنها را همبند و هم‌ارزش می‌سازد و در توضیح بیشتر و کامل‌تر حرف ربط «و» می‌نویسد:

«این کلمه در زبان فارسی قدیم O و در زبان پهلوی aw و در زبان باستان awa است. در تداول امروز نیز O تلفظ می‌شود (حسن و حسن آمدند - حسن و حسن آمدند). واو عطف عربی که مخرج است در این کلمه تأثیر گذاشته. این است که در فارسی نیز گاهی آن را مخرج تلفظ می‌کنند. حسن و حسن آمدند. این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «و» و در بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» [مخرج] تلفظ می‌شود.^۱

۱. حرف ربط و از لحاظ دستوری، حرف ربط را به صورت «و» می‌نویسند و هیچ اشکالی ندارد.

ضدانوسدان گام و نیکیختی چرا سختی خورد از بیم سختی؟

سعدی (گلستان)

«... دیدم که نصیحت نمی‌خورد و ذم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند...»

خوشبختانه ما امروز در بیان معیار و در گویندگی دو نوع تلفظ برای حرف ربط «و» داریم و می‌توانیم با استفاده بدیبا از این دو «آواه» در کنار آنها استفاده از علامت بی‌آوای «ویرگول» توانایی بیان ضود را بالاتر ببریم و موسیقی گفتار زبان فارسی را زیباتر و گوشنوازتر و انتقال مفاهیم را بهتر سازیم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان مثل دستور زبان فارسی دکتر خاتلری از «حرف اضافه» و «حرف ربط» نام برده شده ولی بعضی زبان‌شناسان و از جمله پروفیسور احمد شقانی در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، «حروف را اجزای گنگی کلام، «حروف اضافه را افزودنها و «حروف ربط را پیوندک‌ها نام گذاشته و گفته است که دستور زبان را بر اساس معیارهای علمی زبان‌شناسی بررسی کرده است.

همچنین باید از کتاب نخستین دستور، از ابوالقاسم بیرواعظم نام ببرم که به قول خود سعی و تلاشی فراوان کرده تا دستوری جز آن نبوسد که دیگران در بی دستور زبان بیخ استاد نوشته‌اند.

آقای بیرواعظم در این دستور و نیز در همه نوشته‌های خود سعی دارد تا از بدکاربردن اصطلاح‌ها و واژه‌های رایج (به قول خود) تازی ب‌رهیز نماید تا

مطلب بدیورد نیاید، اما در آویدی و فن بیان «ای آنگاه این حرف ربط آوای ده ۱۵۱ می‌آورد چنان‌چس تا آخرین بدرد تعیین می‌نوده بدیوردی را در ربط از تر «لات زبرویش اندر رفیبا اسطک کم تا بدیم درآره بیان سلیم، در روز اوچس ک.

برای مانند (به سر چهارسوی کربلتیان آمد) و (هر جگرند و شکبه که دید بضی‌دا و ایر کواره نهاد) و (یر پشت گرفت) و (آن خون‌ها و نجاست‌ها بر جامه و پشت او می‌پودند) و (او در هر نفسی می‌برد از شرم و خجالت مردمان) (السر الیوحید فی مقامات‌الشیخ ابوسعید)

گاه نیز واژه‌ها را به یکدیگر می‌پیوندند، در این کاربرد نیز میان آن واژه‌ها باید وابستگی و گاه صابندی باشد.

برای مانند چون به ضائقه رسید، از آن خواجگی) و (احب جامه با وی هیچ نمانده بود و (آزاد) و (خوشدل) در آمد^۱ (لا صان، و سطر)

در جامه‌ها، هنگامی که این پیوند میان گفتار است، آوایی خود را از دست می‌دهد و آوایی «O» لاین را می‌بخشد برای مانند:

از ایران و از دست تیره و روان / ز خنجر گفتار و بستگی سران
(فردوسی)

ولی اگر در آغاز گفتار بیاید، همان آوایی بالای خویش را دارد:

قد آن ضلعی گامد او را ز شاه / ز سقاج و آن شوگندان سیاه

(فردوسی)

۱. ندونه‌هایی که آنگی و پتو اعظم، آورده بسیار درست و برای ما دلانگه می‌باشد. سرود پودند و چون در بلا در جملگی ازی نگارند امر جملگی توینکه پودند و به صورت ذات تسلط بر آورده و چون در بلا جملگی به صورت تریب بلند از آوری که آوایی تریب، ده لایق است.

ولی گویند هر بیاید مثل اولی از ایران در جملگی، در اول آزاد و در بند را به برتران و بهیر است به صورت تریب آورد و به دره. مثل جملگی هر پودند ولی نه است. با تریب دره لوشان بهیر است. این در اول را با آوری که به هم پیوند نماند حس «خواجگی» وجهت جدا را هم برتراند. «خواجگی» و «جملگی».

چون به غلطه رسد از آن «خواجگی» را حسب جدا با این هیچ نمک، به در آزاد و در بند را آورد.

یا،

اگر زنده باشد، به زندان بود و اگر کشته بر دار میدان بود
(فردوسی)

یا،

شد از سیل سم هم‌جو درای خون و با آمدش هر دو دیده برون
(فردوسی)

یکیار دیگر به این سخن باز گردیم که آنچه به نام دستور زبان فارسی نوشته شد، برای بهتر شدن صورت مکتوب بوده. تا زبان فارسی را که پیوندهنده ایرانیان است و زیباترین آثار ادبی و علمی و عرفانی به این زبان نوشته شده است، برآورد و کامل کند، تا «این نگارش»^۱ و «شیوه نگارش»^۲ را به خوبی بیاموزیم و «لفظ نویسیم»^۳. تا زبان زیبای فارسی دری، از گزند کزروی‌ها و سهل‌نگاری‌ها حفظ شود، و به بهره‌ریننده و شایسته ادب و شعر و فرهنگ ما خدش‌های وارد نیاید.

در شرایط فعلی، وظیفه کارشناسان است که یکیار دیگر، آثار نظم و نثر بزرگان و فرهیختگان ادب ایران را برای دستیابی به قاعده و قانون درست‌خوانی و پیدا کردن زبان یا بهتر بگوییم بیان معیار، بخوانند و «دستور بیان» را از آنها استخراج و تدوین کنند. کاری که با هنوز انجام نپذیرفته یا آنچه صورت گرفته کافی نبوده است.

از جمله این قاعده‌ها همچنان که توجه شده‌اید یکی هم گویندگی و بیان معیار، و شیوه تلفظ درست حرف ربط یا پیوندک «و» است. بیان و تلفظ «ولو» (حرف ربط «و») در شعر کاملاً روشن و تابع وزن آن است. اگر در آغاز مصراع

۱. شعر ۱، دفتر ۱، دفتر نامی

۲. شعر ۱، اسد - پسر

۳. شعر ۱، اسد - پسر

با بیت باشد به صورت «وز» تلفظ می‌شود، که در شعر کلاسیک معمولاً به کلمه بعدی خود متصل می‌گردیده، مانند: «گسر او اگر» و «زان او از آن» و «زین او از این» و «وز او اشرف» و «وز او اگر» و «ان او آن» و «شرف» و در میان مصراع‌ها به صورت «أ» ولی در شعر نو و در شعر نیمایی با تلفظ «وز» به صورتی جدا و مستقل، فراوان دیده می‌شود.

از جمله در اشعار خود نیما، در بندی از «شعر مهتاب»:

«تارک آرای تن ساق گلی

که به چاش کشتم.

و به جان نامش آب.

ای درختا به برم می‌شکنده.

و در شعر «دل فولادم» از همان شاعر در بند اول شعر، (در مصراع دوم می‌توان این پیوندگ با حرف ربط را به دو صورت خوانده):

«دل کشید اسب مرا

راه نوشدی سفرم را و نند زخم را

آراه نوشدی سفرم را و نند زخم را)

و مرا هرزه دراه

که خیالی سرکش

به در خانه کشانده است مرا»

و در بسیاری دیگر از شعرهای نیماوشیح، نوبه‌ها دیگر.

تلفظ مستقل «وز» در شعر شاعران دیگر هم دیده می‌شود، حتی امروزه تلفظ مستقل «وز» در غزل‌های شاعران جوان هم راه یافته است.

استفاده از هر دو آوایی «وز» و «أ» در اشعار کلاسیک زبان فارسی هم وجود دارد. از جمله در آثار ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ ایرانی که شاعروان ثلاثه قزوینی وی را همراه فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ، یکی از شش شاعر طراز اول پارسی‌گوی شمرده است.

ناصر خسرو در قصیده «زنده بودن عالم و مرده بودن جاهل»^۱ این حرف ربط یا پیوند را چند بار با هر دو تلفظ و به چند صورت به کار برده است.

۱- بجوی و بنویس، آنگه بخوان و- باز بپرس

پیش بیاموز- آنگه بدان و- بر دل کار

۲- شکار شری، گوزن است و، آن بوز آهو

و مرد بخرد را، علم و حکمت است شکار

۳- که مرد علم، به گور اندرون، نه مرده بود

و مرد بپهل- آبر تخت بر- نژاد مردار

۴- و گر جوایش گویند شاه باشم سخت،

کسی که باشد، برهان نمای و دعوی دار

شد نگوید آنگه نیاورخته است و اصلش نیست

سخن نیارد سخت، به وزن و به معیار

خدا یا عقوبت تقدر و، قید جالانیا!

به حق حرمت و آرزوم احمد مختاره

۵- که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبد

ز بیستگ، محنت بد هانمان، ایا غفارا!

۶- و هر که بد کند او با کسی که بد نکند،

به لعنتش کن یا ربیا و زو بر او دمار.

در این قصیده ناصر خسرو، حرف ربط «او» یا «ه» آوازه تلفظ در ابیات مختلف آمده است. این شعر نمونه و راهنمای بسیار خوبی برای بیان این

۱. نقل از مقدمه مدونان مجله «سرد» به کارش دکتر ناصر زین پور. این ابیات در سبقت
پستهای پایانی اصحابی ۱۹ ویراسته در کتاب جامع الاحکام، مشهد: احمدین حسن
چاپخانه

دمن- باغ و وراخ- شیر و یلنگ- سگ و گریه- موش و گریه- گل و گیاه- زن و مرد- یر و جوان- دختر و پسر- سیاه و سفید- تاز و شمزه- شنج و دلال- گل و بلبل- صبح و شام- شب و روز- بحث و جدل- حمل و نقل-

اعضای صورت: چشم و آبرو- لب و دندان- چشم و گوش- ریش و سبیل- سر و گردن-

اعضای بدن: دست و پا- سر و سینه- دست و دل- سر و پا- دل و قلوب- دل و جگر- چشم و آبرو- لب و دندان- دل و دماغ- و خلاصه هر دو واژه‌ای که بتواند در هر یونگی کنار هم قرار گیرد می‌تواند و بهتر است که با آوازی «آه» به هم وصل شود.

گاهی دو واژه را که می‌تواند دو فعل باشد متصل و پیوسته می‌نویسند. مانند: جستجو و گفتگو. که در اصل جست‌وجو و گفت‌وگو بوده است و باید به همین صورت هم تلفظ شود: گفتگو. جستجو. مانند: جست‌وجو (استشوار) و گفت‌وگو.

پس به‌طور معمول هر دو کلمه‌ای که در یک مجموعه و در کنار هم قرار بگیرد و رابطه‌ای میان آنها به‌وجود یابد «واژه رابط» را به‌صورت «آه» (O) بیان می‌کنیم. اما در مواردی که موضوع و محتوای کلام، اصرار در بر بسته و تکیه بر بیان کردن هر واژه به‌طور مستقل دارد، این فاصله می‌تواند تغییر کند. به‌طور مثال به این مسئله توجه بفرمایید: کودکان در خانواده به‌ویژه در سال‌های اول زندگی نیازمند وجود و حضور دو تکیه‌گاه قابل اعتمادند: پدر و مادر. معنی و مفهوم کلام ما را به طرف بیان کامل و مستقل هدایت می‌کند و گوینده آگاه بلافاصله درک می‌کند که باید به اعضای موضوع- روی این دو تکیه کند و نام پدر و مادر را مشخص و بر بسته اما نباید، پدر و مادر. در همهٔ جمله‌های مشابه نیز به همین صورت عمل می‌کنیم.

استفاده از کلمه‌های هم‌معنا و متضاد در نوشته‌های علمی، بسیار کم و نادر

است و این ترکیب‌ها را بیشتر در نوشته‌های ادبی و فرهنگی در معنی وسیع گفته. از شعر گرفته تا رمان و داستان و حتی در گزارش‌های تحقیقی و پژوهشی و امثال آن می‌توان دید، که بیشتر برای روشن شدن مطالب و جهت فهم موضوع و شاید هم بیشتر اوقات به بیرونی از رسم و شیوه‌های از گفتن و نوشتن و اغلب ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

تند و تیز، پاک و پاکیزه، عدل و داد، نیک و نهند، داد و فال، آت و آشغال...
 به صورت هو اهل، نشست و برخاست، رفت و آمد، زفت و زو ازفت و رویداد، جشنجوا (جست و جویا) و گفتگو (گفت و گو)
 تولد، امروز و فردا، دیروز و امروز، شب و روز، صبح و شام، ظهر و عصر، وقت و بی‌وقت...

هوان ضارح، سوز و گداز، گفت و شنود...

هو اهل مایه و مطنی، هست و نیست، بود و نبود، دار و ندار...

اسم آمدت - اناح، خرت و خیرت، خرج و مرج، هارت و بیورت، تار و مار، شل و ول، ساخت و ساخت، آس و لاش، شز و شوژ، لات و لوت، یول و یله، چای و چله، کج و کوله...

اوقات متوالف، نور و روشنایی، مرگ و سر، خورد و خوراک، صلح و حفا، غم و اندوه، درد و رنج، پاک و پاکیزه...

اوقات مضاد، خوب و بد، داشت و زیاده، چای و لایغر، عشق و نفرت، کوچک و بزرگ، ریز و درشت...

در جمله‌های تقابلی بی‌فعل که اغلب به صورت ضرب‌المثل در آمده،

آدم گداؤ این همه اداک من و انکار خداک، ماؤ این حرف‌هاک، هنرمت و این همه فروتنی تک... این گوی و این میدان، این خط و این نشان و بسیاری نمونه‌های دیگر، که نشان می‌دهد بهترین شکل و طرز بیان، استفاده از آوایی داده می‌باشد.

اجاز، بفرماید اکنون به سراغ نوشته‌های مختلف و گوناگون برویم و حرف ربط یا پیوندک «و» را در آن جمله‌ها بررسی کنیم:

از کتاب‌های فارسی دبیرستان، متون ادب فارسی سال اول، ادبیات و علوم انسانی، درس ۳ «شعر در اسلام»:

«دین اسلام در سرزمینی ظهورکرد شعریور و شاعرین. قوم عرب در سخن و سخنوری پیرمست بود در سخن‌شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می‌نهاد شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیرهٔ العرب می‌زیستند، از اخصب شایانی بهره‌مند بودند و در نزد قوم خویش، گرانمایه و عزیز روزگار می‌گذاردند»

در این متن نوشته مصدرخا حکیمی، شعریور و شاعرین، سخن و سخنوری، شعر و شاعری، و گرانمایه و عزیز، ترکیب‌هایی است که با قراری که قبلاً معلوم کردیم با آوایی «آه» بهم پیوند خوردند، ولی هرکجا که جمله‌ای تمام شده و جمله دیگری آمده است، با «و» به هم متصل می‌شوند.

یاز اگراف بعدی که از چند جمله و چندین ترکیب تشکیل شده است، قاعده دیگری را بر ایمان روشن و معلوم می‌دارد:

«یادید عجاز، روح صحرا اسواج بیابان، نسیم‌های رنگزاران، دشت وادی‌ها، تاختستان‌ها، شپ‌ها، سحاب‌ها، ستارگان، پرنندگان صحرائی، جنگ‌ها، صاعده‌ها، عشق‌های جوانان قیاب، دشت‌ها و سراب‌ها، اسپ‌ها و تکابوها...» [۱] اینجا همه، از آن مردم، شاعرانی بهره‌مند و بر توان ساخته بود که هنوز قصدهای آنان به دهها زبان به گوش روزگار زمزمه می‌شود.

هنگامی که چندین واژه از نوع دستوری واحدی که در متن بیاید، بهترین شیوه این است که آنها را با «و» (یا از هم جدا کنیم) و آخرین تام یا واژه را با «و» به پایان برسانیم. این حرف ربط «و» قبل از آخرین واژه نشان‌دهندهٔ آخرین نام و پایان جمله است.

در این متن، نویسنده علاوه بر ویرگول از حرف ربط هم بهره‌گرفته و نام‌های آخر را با «ولوله» به هم پیوند داده (دست‌ها و سرپاها و اسپها و تکایوها و...) این رویه، بیان را از زیبایی و یکپارچگی دور می‌سازد. بهتر بود به جای چند «و» باز هم ویرگول گذاشته می‌شد یا به این صورت: ... عشق‌های جوانان قیابل، و دست‌ها و سرپاها و اسپها و تکایوها و غیره... یکپارگی بیان می‌شد.

در اینجا یک نکته دیگر را هم بگویم و آن اینکه، در رانیدو که فقط صدا و بیان گرفته وجود دارد و خط و نوشته‌ای دیده نمی‌شود، علامت سجاوتندی چند نقطه، هیچ معنی و مفهومی ندارد. وجود چند نقطه، فقط در نوشته (که می‌توان آن را جدا) معنی پیدا می‌کند. به این معنی که مطلب و موضوع ادامه دارد یا می‌تواند ادامه داشته باشد. برای انتقال این مفهوم در رانیدو به جای چند نقطه، می‌توان چنین گفت: و غیره / و غیره / و امثال اینها / و مانند این... و کلمه‌ها یا مفاهیمی در این حد و معنی.

اکنون نوشته‌های دیگر، از همان کتاب، درس ۶ «ملاحظه‌اندازی» از عباس

اقبال:

«خبر از مردم لائالی و بی‌مالات، هیچ‌کس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم‌نهاندن در کوچه، لاف‌ل روزی یکبار خود را در آینه نیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیاورد و نواقص و معایب و بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌های هیئت ظاهر خویش را به شکلی ترمیم و اصلاح ننماید. چرا برای اینکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از هیچ‌کس کمتر و پست‌تر نمی‌شمرد و بر او بسی ناگوار است که با هیئت و اندامی تاسا و شکل و ریختی متفکر، در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و خنده‌گیری ببینند و بر او بخندند».

نوشته عباس اقبال، چنانکه ملاحظه فرمودید، درست منطبق بر این اصل

بیان را تدبیری است که به آن رسیدیم یا داریم می‌رسیم؛ اینکه کجا از «وه» کجا از «ه» و کجا از «ه» (ویرگول) استفاده کنیم.

نویسنده فاضل حدود «۴۰ سال پیش» به اعتبار استعداد ذاتی خود و درک درست از زبان (یا توانش زبانی) این زیبایی را حتی به صورتی ناخودآگاه شناخته و به کار برده است. اما در کنار و نوشته بسیاری از نویسندگان این زمان، حتی نویسندگان را بدو هم این توجه و دقت را کمتر می‌بینیم. گه در چنین مواردی، ویراستار یا گوینده، در صورت داشتن شغ و ذوق و آگاهی، باید بی‌دقتی نویسنده را جبران کرده، نوشته را اصلاح نماید و بیان را زیباترایی کند. اکنون به سطری دیگر از این نوشته توجه کنید:

«ممکن است انتهای کسی است و تارها و میهمان دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد».

در اینجا سه واژه با سه صفت برای انتها آورده شده. زیبایی بیان حکم می‌کند که این سه واژه مربوط به تشارا بیوسته و یکسره اما کنیم. این بیوسته با آوای «ه» بهتر صورت می‌پذیرد و پس از آن آوای «وه» و سپس ترکیب (فصاحت و بلاغت).

یک نکته مهم در اینجا این است که این سه واژه کوتاه و دوهمجایی است و به راحتی می‌توان یکسره و یا آوای «ه» هر سه را بیان کرد. اگر واژه‌ها به دوهمجایی باشد و نتوان آنها را در یک ترکیب بیانی قرار داد، زیرا بیان آنها کشنده و طولانی می‌شود. بهترین راه این است که از ویرگول و در آخر از «وه» استفاده کنیم. در باره‌گراف بعدی قاعده دیگری را خواهیم شناخت.

«ذوق، تنها آن نیست که انسان، فریخته و دلشاده هر منظره زیبا و هر هیئت موزون و هر آهنگ دلنواز شود، بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آن است که انسان طبعاً از هر منظره زیست و هر هیئت ناموزون و هر آهنگ تالان، تنفر و اشتزاز حاصل کند و آنها را با اگره و ناخوشی تلقی نماید. تا طبیعت به

ستی و زشتی نگراید و همیشه جویای زیبایی و رسایی و درستی باشد.
 در این قسمت چون ترکیب‌های منظمه زیبا، هشت موزون و آهنگ دلنواز،
 هر کدام با حرف اضافه «هر» آمده، یعنی تکواژ «هر» سه بار تکرار شده (هر
 منظمه زیبا، هر هشت موزون، هر آهنگ دلنواز) دیگر نمی‌توان به کمک «آه»
 آنها را به هم پیوند داد (تلاطمی در بیان، پس دور باقی می‌ماند، یکی
 استفاده از «و» و دیگر استفاده از «و» و «و» و «و» برای آخرین ترکیب
 ۱... فریخته و دلدا، هر منظمه زیبا، هر هشت موزون و هر آهنگ دلنواز) و برای
 تکرار این ترکیب‌ها در حالت منفی نیز همین‌گونه باید عمل کرد.
 اکنون به نوشته‌های استادان و نویسندگان دیگر معاصر نگاه کنیم و آنها را
 بخوانیم. از دکتر یوسفی:^۱

استاد نشر، علاوه بر زبان‌های فارسی و عربی و ترکی، و آلمانی که زبان
 مادری اوست، با زبان‌های فرانسوی و انگلیسی نیز آشنا است.
 در این متن، آلمانی را که توضیح «زبان سامری» در پی آن آمده، از
 زبان‌های فارسی و عربی و ترکی جدا می‌کنیم:
 «فارسی و عربی و ترکی» و «آلمانی که زبان مادری اوست»
 در این صورت مفهوم کاملاً ترک و منتقل می‌شود.^۲
 باز هم از دکتر یوسفی:^۳

عظمتی بلند، بیهودای روشن و دلپذیر، موی سپید و شمشاد آفرین، نگارنی
 تولاشگر و بهیران، همراه با ستانی در رفتار و تأسی و سلاطینی در گفتار،
 تصویر است از شاعر استاد فرانسائی، محمود فرخ».

۱. از یادگار فراترین یک مجرودای از شکلهای پریشانی و بی‌مفاهمت ساز ماند
 در این متن.

۲. در این ترک و منتقل را با تامل، و با آری که هر یک جدا کرده، در این ترک و منتقل را
 است، ترک طلب و افشاد آن.

۳. از یاد مجرود و بی‌مفاهمت - در حالت ترک.

بازهم از دکتر موسی^۱

«چند سال از عمر محمود محمود فرخ^۲ به آموختن القبا و قرآن و خواندن کتاب‌های موش و گربه و حسنین و علی والدین و حسین تُرشد و نصاب‌العصیان و گلستان سعدی گذشت.»

اگر در رسانه‌های مثل رادیو، چند سطر بالا را به همین شکلی که استاد نوشته است، علامت‌گذاری نکرده بخوانیم کاملاً و به‌طور شایسته و لازم، از فنون بیان و اصل زیبایی‌خوانی و انتقال درست مطالب با رعایت بهترین موسیقی و آهنگ بیان، بی‌روی نکرده‌ایم، ما باید برای انتقال درست این جمله‌ها با بیان مناسب و زیبا و حفظ آهنگ، کلام در «تقطعه‌گذاری» اعمال سلیقه کنیم، به این شکل:

«چند سال از عمر محمود به آموختن القبا و قرآن، اکتی مکتبا و خواندن کتاب‌های موش و گربه، حسنین، علی والدین، حسین تُرشد، نصاب‌العصیان و گلستان سعدی گذشت.»

بعضی مواقع توسعه کاملاً توجه خواننده بیان و فنون گویندگی هست، و نکات لازم را رعایت می‌کند و ظرافت‌های گفتاری و زیبایی بیان را به‌کار می‌گیرد که در آن صورت کار گوینده راحت‌تر است، اما در گویندگی نکات و ظرایفی هست که هرگز در خط و نوشتار برای آن تشابه و علامتی وضع نشده است، در چنین مواقعی، گوینده به شرط داشتن آگاهی‌های لازم، صبق دارد برای حفظ زیبایی بیان، در تقطعه‌گذاری و استفاده از «آه» یا «وَه» یا «ویرگول» مختار باشد و اعمال سلیقه کند، مثل همین موردی که عرض شد.

بهر آن است که آموختن القبا و قرآن را با کمی مکتب و پس از آن با تلفظ «وَه» از بقیه جدا کنیم و سپس به جای چندین «وَه» از «ویرگول» به استفاده نسایم.

۱. ا. مصاد میرزا، روز یلانات، - یلانات، از:.

بهتر آن است که دستور بیان و «فنون گویندگی و نویسندگی برای رادیو» را همه دست‌اندرکاران این رسانه بیاموزند و با هماهنگی کامل همکاری کنند. برای تلویزیون هم رعایت همین اصول لازم است. بیان در رادیو و تلویزیون به یک اندازه اهمیت دارد.

نمونه‌های گوناگون نثر فارسی و درست و زیباخوانی آن، بهترین الگو و بهترین نمونه برای ما است. استاد یوسفی‌تری سنجیده و حساب شده دارد، او می‌داند که زیباخوانی چیست و با استفاده به‌جا از نشانه‌های نقطه‌گذاری، توان انتقال معنی و ایجاد احساس و عاطفه را در نوشتار خود به بهترین شیوه دارد. «ضدای سعدی دوستی مهربان است، صمیمی و شمشخوار، بخت‌شده و بزرگوار، امید بدنگان و بسیار دوست‌داشتنی، در برابر خداوند باید اضلاص داشت و سوز...»^۱

وقتی در چند جمله کوتاه که خود یک جمله بلند و کامل را می‌سازد هدف فعل صورت می‌گیرد برای استحکام و پیوستگی کامل اجزاء باید از آوایی ساده استفاده کرد.

نمونه‌ای دیگر از همین نوشته:

«در عالمی که هر موجود جاندار و بی‌جان، با سعدی در هم‌دلی و جوشش است و رازگویی، و اشیا و احوال و حرکات آنها، از نظر او پوشیده نمی‌ماند، سر در بوستان و دریاقتن اندیشه‌ها، تخیلات و پیام سعدی، محتاج است به فکری آماده و ذهنی حساس و بیدار».

در این نمونه جاندار و بی‌جان با هم پیوند نزدیک دارد و سه واژه هم‌دلی و جوشش و رازگویی هم، همین‌طور، اما احوال و حرکات، هر دو مربوط به اشیا

۱. جهاد مطاربه سعدی در بوستان از چند اول معاد جدید است و در تلمیح‌های ترس آمد، است.

است. در اصل «تایا» و «اوال» اشیا و حرکات اشیا بوده که اشیاى دوم آن حذف شده است. «تایا» و «اوال» و حرکات آنها

در بعضی موارد و در برخی از نوشته‌ها گوینده محتر است که از دو آوای «ا» یا «و» هر کدام را که بهتر بداند اختیار کند. البته باید توجه داشت که حفظ توازن و فرجه‌ای هم که نویسنده در اثر خود به کار برده لازم است. در این نوشته سیرز ابوالقاسم فراهانی که از کتاب‌های فارسی سال دوم دبیرستان برداشته شده این مورد وجود ندارد.

نامۀ نامی که ناقص مشک تر و نخط خط دلیر بود. در بهترین وقتی و خوش‌ترین وجهی رسید و ساعت خاطر را رنگ باخ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت...

...بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کالبد. بعد از عهد بعد و قطع امید. فرجه بعد از شدت و فرجه بعد از محنت بود و خاطر پریشان را با همه آشفتگی پندان شاد و شگفتگی داد که نمودبالله اگر شده‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند.

در جاهایی که علامت فتحه و ضمه گذاشته شده تکلیف روشن است. ولی در مواردی که «او» بدون اعراب است گوینده می‌تواند خود انتخاب کند. پس از پایان هر جمله و در شروع جمله بعدی بهتر است از «و» استفاده کنیم و در مواردی که حذف فعل صورت گرفته از «ا» البته به شرط آنکه جمله کوتاه باشد.

و بلا از همان کتاب «اراهیم انعم» از تذکره الاولیاء
 «آن سیرخ ناف یقین، آن گنج عالم عزلت، آن گنجینه اسرار دولت، آن پرورده لطف و کرم، ابراهیم انعم سر صدالله‌علیه. شقی وقت بود و صدیق روزگار. و در انواع معاملات و امتناف مطابق، حقی تمام داشت و قبول همه بود و بی مشایخ دیده بود».

«قل است که از ابراهیم پرسیدند که: «از چیست که خداوند تعالی فرموده است، آدمیتی آشتی‌ناپذیر نگم. می‌خوانم و اجابت نمی‌آید» گفت، «از پیر آنکه خدا را، تعالی و تقدس - می‌داند و طاعتش نمی‌دارد، و رسول وی را می‌شناسد و طاعت سنت وی نمی‌کند، و قرآن می‌خواند و بدان عمل نمی‌نماید، و نعمت می‌خورد و شکر نمی‌گوید، و می‌داند که بهشت آرامش است از برای مطمان، و طلب نمی‌کند، و دوزخ آفریده است از برای غامبان، با سلاسل و اشغال آتشین، و از آن نمی‌ترسد، و نمی‌گریزد، و می‌داند که شیطان دشمن است و با او عدالت نمی‌کند، و می‌داند که سرگ هست و ساختگی مرگ نمی‌کند، و پدر و مادر و فرزندان را در خاک می‌کند و از آن عبرت نمی‌گیرد، و از عیب‌های خود، دست نمی‌دارد و همیشه به عیب دیگران مشغول کسی که چنین بود، دعای او چون به اجابت پیوندد؟ این همه تعطل، از آثار صفت صبور، و رحیمی است و موقوف، روز جزا است.»

در این متن، برای ارزش‌گذاری هر جمله، (هر چند کوتاه) و طرح سائیل مختلف و پاسخی که به آنها داده می‌شود، بیشتر از آوایی «و» استفاده می‌کنیم. به اضافه آن که معمولاً بعد از هر فعل و در آغاز جمله بعدی، حتی به صورت مبتدأ و خبر، بهتر این است که «و» آورده شود. اما هر گجا که دو یا سه واژه پیوسته و به هم مرتبط آمده، با آوایی «اه» وصل کردیم.

اکنون به چند نمونه دیگر توجه کنید، این نمونه‌ها از کتاب «ایران را از یاد نبریم و به‌دجال سایه همای» از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است:

«... نظم و استحکام و عقل جماعت انگلستان، برکاری و تضباط و صنعتگری مردم آلمان و آرامش و نظافت و امنیت سوئیس، بهترین نمونه‌گویندگی به همین صورت است؛ یعنی پیوسته‌خواندن مشخصات سوزناهی هر یک از جوانج.

«در رشته‌های گوناگون، ادبیات و تاریخ و ایران‌شناسی و بهداشت و آیین

دوستیابی و آبروی و طباخی و خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غرور.
 اهزای این جمله هیچ‌گونه نجاس و همبستگی باهم ندارند الا نظر
 نویسنده هم چنین است. بهترین پیشنهاد این است که همه را با ویرگول به هم
 پیوند دهیم و قبل از حرف «و» بگذاریم:
 «در رشته‌های گوناگون: ادبیات، تاریخ، ایران‌شناسی، بهداشت، آیین
 دوستیابی، طباخی، خاطرات جنگ، ادب عرفان و غرور.»
 مثالی دیگر:

«سخن‌ش و سالی‌ها، هوس‌ها، نداشت‌ها و صورت‌هایی است»
 که بهترین بیان به همین صورت است.
 اما در این جمله:

«دره‌ها این کشورها، اگر کارخانه و دود و بوی و بخار هست، سوز و
 کابخانه و تاز و دانشگاه، تیز هست»
 که بهترین شیوه گویندگی در این جمله، خواندن یک‌سره و یک‌تقس هر
 قسمت آن، با استفاده از «آه» است.
 «بزرگترین مردان و پست‌ترین مردان، در این آب و خاک پرورده
 شده‌اند»

در چنین مواردی که دو صفت برای یک موصوف آمده ولی موصوف
 (مردان) هر بار تکرار شده است، حتماً باید با «و» خواند، ولی اگر موصوف
 یک‌بار آمده بود، یعنی بار دوم آن حذف شده بود، با «آه» زیباتر می‌شد:
 «بزرگترین و پست‌ترین مردان»

در چند جمله متن زیرین به علالت «و» و «آه» دقت کنید و دلیلش را
 دریابید. این نمونه خوبی است:

«... در دم شکفته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل، به خود می‌گردد و
 شایسته خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آن را

به سینه می‌چسبند و خم و راست می‌شود و هر چه خلوص و نرمی و پندگی دارد در نگاه خویش گردد می‌کند و صدای خود را مضمی می‌سازد و عبارتهای شیرین و گوشنواز بر زبان می‌آورد.

حالا به این جمله توجه کنید. از همان مجموعه:

«...گاه بگریخت و گاه بختند و گاه کف بزند و گاه پتنگ و دندان به همدیگر نشان دهند. گاه بهترند، اما گاه کتد و همواره به کار خویش مشغول باشند.

بعضی وقتها نویسنده به ریزه کاری‌های گویندگی و فن بیان توجه کافی ندارد. در چنین مواقعی گوینده آگاه باید از فنون بیان و نکته‌های آموخته خود استفاده کند و متن نویسنده را برای رسیدن به بهترین شیوه بیان، ویرایش کند (بدون درهم ریختن اساس متن و فقط در همین اندازه). مثلاً در جمله‌های بالا «وژه‌های اضافی را بردارد و به جای آن ویرگول بگذارد.

«گاه بگریخت، گاه بختند، گاه کف بزند، گاه پتنگ، و دندان به همدیگر نشان دهند و گاه بهترند، اما گاه کتد و همواره به کار خویش مشغول باشند.

که می‌توان جمله آخر (و همواره به...) را به عنوان نتیجه‌گیری نهایی از جمله‌های قبل (با آوردن «وژه») جدا کرد و با این‌کار بر آن تأکید نمود. به سختی درباره‌ی شاهنامه فردوسی از حیث بعضی‌ها توجه کنید:

«... ضوی و روش هر یک از، ضرمدندی و ضاموشی و شجاعت و سزوه‌جویی و سبک‌سری و شورایی و بی‌اعتنایی و نام‌آوری... چنان آشکار است که گوئی شخصی با آنان هم‌عصر و یار و آشنا بوده است».

اول بیضم آیا می‌شود این صفت‌ها، ترکیب‌ها و واژه‌ها را، دوتا دوتا کنار هم و در یک مجموعه قرار داد... که نمی‌شود. پس بهترین راه برای بیان بهتر این است که آنها را با ویرگول از هم جدا یا بهتر بگویم به هم وصل کنیم. جز اولین ترکیب (خوی و روش) که باید با «و» خوانده شود، بقیه صفت‌ها را با ویرگول می‌خوانیم و قبل از نام‌آوری «وژه» می‌گذاریم. ولی به جای چند نقطه در

نوشت. که در رانبر معنی و مفهومی ندارد. کلمه «و غیره» جواب‌گویی نظر نویسنده است و پس از آن، «هم‌عصر» را هم می‌توانیم از بار و آشنا جدا کنیم. پس:

«خوی و روش هر یک از خردمندی، خاموشی، شجاعت، سزودهیی، بیگسری، خودرایی، بی‌اعتنایی، نام‌آوری و غیره چنان آشکار است که گویی شخص با آنان هم‌عصر. و بار و آشنا بوده است.»
در نوشته زیر از استاد یضایی، جمله‌هایی هست که توانایی بهترین نحوه گویندگی و بیان مطلوب را در خود دارد:

«دلاوری و بزرگواری و بزدان‌پرستی رست، خردمندی و آهستگی و بردباری گویدرز، خسرویی و خودرایی طوس، نادانی و خودکامگی کیکاووس، یاکتهادی و شرم سیاوش، کین‌توزی و استقامت افراسیاب، وفاداری و یختگی ببران، نام‌جویی و گستاخی بوزن، شجاعت و نایبختگی سهراب، بدآموزی و نایابی سودابه، ملازمت و یاکدلی گوی، یاکتهادی فرود، دلبری و مهرجویی بهرام، بزرگمستی استبداد و صدها تن دیگر با صفاتی خاص...»

اکنون به سراغ آثار کلاسیک برویم و سری به چند کتاب بزنیم. این مطالب از کتاب‌های فارسی دبیرستان گرفته شده است.
در تتر این‌گونه کتاب‌ها (کتاب‌های کهن و کلاسیک)، کمتر اجزاء مختلف داریم و بهتر این است که همان‌گونه که نوشته شده است خوانده شود. البته اصل زیاده‌خوانی را هم نباید فراموش کرد. باید متذکر شوم که علامت‌گذاری‌ها به تشخیص و سلیقه من است. ولی در بیشتر موارد جز این هم راهی نیست:
از تاریخ بیفتی، سنگ و زبر؛

«... این بوسهل مردی نام‌زاده و، محتتم و، غاضل و، ادیب بود اما شرارت و زحارنی در طبع وی مؤکد شده و لا یتدیل إلخلاق اللب و با آن

شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و بهار، بر چاکری خشم گزینی و آن چاکر را لث زدی و فرو گزینی. این مرد از کرانه بیستی و فرصتی بیستی و تضرع کردی و آلسی بزرگ بدین چاکر رساندی. و آنگاه لایق زدی که فلان را من فرو گزینم و اگر کرد دیدی و پیشید و خرمندان دانستی که نایبان است و سری می‌چناننددی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگوی است.

همان‌طور که اشاره شد، علامات‌گذاری‌های «و» یا «و» به انتخاب و سلیقه من است. اگر شما شکل زیباتر و بهتری تشخیص دادید، در خواندن مختار هستید.

از کیمیا سعادت امام‌محمد غزالی در شناختن نفس خویش:

«... پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد تا خود تو چه بسیزی و لا کجا آمدی و کجا خواهی رفت؟ و قدرین منزلگاه به چه‌کار آمده‌ای؟ و ترا از بهر چه آورده‌اند؟ و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاقت تو چیست و در چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات سوزان و بعضی صفات دنگان، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فریشتگان است. تو از این جمله کدامی؟ و کدام است که آن حقیقت گوهر توست؟ و دیگران غریب و عاریت‌اند که چون این ندانی. سعادت خود طلب توانی کرد چه هر یکی را از این، غذای دیگر است و سعادت دیگر است. غذای سوز و سعادت وی در خوردن و هفتن و گشتن‌کردن است. اگر تو سوزی، بهد آن کن تا شب و روز کار شکم و شهوت راست داری و غذای دنگان و سعادت ایشان، در دریدن و زدن و گشتن و چشم‌کردن است. و غذای دیوان سر انگیختن و مکر و هیلت‌کردن است. اگر تو از ایشان، به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و نیکبختی خویش رسی و غذای فریشتگان و سعادت ایشان، مشاهدت جمال حضرت ألوهیت است. و آن شهوت و خشم و صفات بهایم و سیاح را به ایشان

راه نیست. اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت
 آلودگی را بشناسی و خود را به مشاهدت آن جمال راه دهی...

از بهارستان جامی، بخشندگی

«عالم را برسدند که فی الحال یک گوسفند بکشت و بیخت و پیش من
 آورد. بخوردم و بگفتم...»

جمله‌های کوتاه با فعل‌های ساده را با «آه» بخوانیم بهتر. خویش‌آهنگتر و
 زیباتر است.

از تذکرةالاولیای عطار نیشابوری، حلاج:

«آن قیل‌الله، فی سبیل‌الله... که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و هم در
 شدت لهب فراوانست و بی‌قرار و شوریده روزگار بود و عاشق صادق و
 پاکباز. و بهیچ عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجیب و عالی‌همت و
 عظیم‌قدر بود. و او را صفای بسیار است به القاطبی مشکل، در حقایق و اسرار
 و معارف و معانی و صحبتی و فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نتوانست
 دانی و نظری و فراسی داشت که کسی را نبود و اغلب در کار او ابا کردند و
 گفتند او را در تصوف قدیمی نیست. مگر ابو عبدالله شریف و شبلی و ابوالقاسم
 قشیری و صهیب‌الله...»

«قل است که درویشی در آن میان از او برسد که «عشق چیست؟» گفت:
 «امروز بی و فردا و پس‌فردا، آن روزش بکشند و دیگر روز بسوختند و
 سوم روزش به باد دانند، یعنی عشق این است.»

و سرانجام از گلستان سعدی، از مقدمه:

در این نمونه فقط از تر سعدی استفاده می‌کنیم و از آوردن اشعار و ابیات
 به دلیل آنکه در بیان «و» یا «آه» تابع قاعده وزن شعر هستیم و در بیان آن
 تردیدی نداریم، می‌نویسیم.

صفت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر انعمش

میزد نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود مدتی حیات است و از بیرون برمی‌آید
مخرج ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و از هر نعمتی شکر می
واجب است.^۱

«باران رحمت بی‌سایب همه را رسیده و خزان نعمت بی‌درختش همه جا
گشیده. برده ناموس پندگان به گناه فاحش ندرد. و وظیفه روزی به خطای منکر
گزیده.»

«فرش باد صبارا گفته تا فرش زمین بگسترده و پایه ایر بهاری را فرموده
تا بنات نبات در مهد زمین بیروزد درختان را به خلعت نوروزی قنای سبزوری
(سبز وری) در بر گرفته و انتقال شاخ را به قدوم موسم ریح کلاه شکوفه بر سر
نهاد. عصاره تالی به قدرت او شهد قایق شده و نعم خرمایی به تربتش نخل
باسق گشته.»

«در غیر است از سرور کائنات و مظهر موجودات و رحمت عالمیان و
صفت آدمیان و تنه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم.»^۲
«که یکی از پندگان گفته کار بریشان روزگار. دست اثابت باید اجابت. به
درگاه حق. چل و خلا بردارد. ایزد تعالی در او نظر نکند. بارش بخواند. بار
اعراض کند. دیگر بارش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:
(یا ملائکتی هندستحیت من عبیدی ولیس له شری فقد شفقت لهما دعوتش را
اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری پندیده همی شرم
دارم.»

۱. طبع کلام آری، بر پند و نوحه جمله است و بی به دلیل آنکه علی است. حدیث است.
او در هر جمله یکبار با آواز او، هم در آن از زبان آورده. شاید گفته، در خط خطی و
دوستان است که کلام سخن بسنگی است
۲. در چنین مواردی بدست با زار آورده. در آن تا در حدیثی به صورتی برجسته نقل
گردد

«عائقان کعبه جلالتش به قصیر عبادت معترف کند ما عبدناک حق عبادتک، و اصفان سیله جلالش به تحتر مستویب کند ما عرفناک حق معرفتک».

یکی از صاحبان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و او در بحر مکاشفت مستغرق شده. آنکه که ازین معاملات باز آمد، یکی از یاران به طریق ابطاف گفت: ازین بستان که بودی ما را چه نفعه کرامت کردی؟ گفت به خاطر دانستم که بیون بدرضت گیل رسم دانستی بر کسم هذابه اصحاب را، بیون بریدم بوی گلم بستان مست کرد که دانستم از دست رفتم».

«ذکر جمیل سعیدی که در اقواء عوام افتاده است، و صحبت سختش که در بسط زمین رفته، و نصب الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند، و رفاه متنازش که بیون کافه زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل توان کرد، بلکه خداوند بیهان، و قطب دایره زمان، و قائم مقام سلیمان، و ناصر اهل ایمان، شاهنشاه معظم اتابک اعظم مظهر الدنیا و الدین ابوبکرین سعیدین زنگی (علی‌الله تعالی فی ارضه رب ارضی عنه و ارضه) به عین عنایت نظر کرده است، و تعسین بلوغ فرموده، و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه اتمام یافته و عوام به محبت او گزایدند که: (اناس علی دین ملوکهم)».

«یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم، و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم، و سنگی سراجله دل به العالی آپدیده می‌سقتم، و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم»:

بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که در تشیمن عزالت نشینم، و دامن صحبت فراخود بینم، و دفتر از گفته‌های پیرشان بشویم، و منبهد پیرشان نگویم».

«تا یکی از دوستان که در کجاوه اتیس من بودی و در حجره مجلس، به رسم قدیم از در درآمد. بستان که نشاط ملائمت کرد و او بساط ملائمت

گسترده‌ی جویاش نگفتم و سر از زانوی عهد بر نگرفتم. و نتیجه نگفته‌ام کرد و گفت:

کسی از متعلقان منش و حسب واقع مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم، که بخت عصر معتکف نشیند و خاموشی گیرد. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجاہبت پیش. گفتا: به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم برنذارم. مگر آنکه که سخن گفته شود بر عادت مألوف و طریق معروفه که از زمین دوستان جهالت و کفارت بمن سهل و ضلالت راه صوابت و از نفس رای اولوالالباب. ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

«فی الجمله زبان از مکالمه او درکشیدن، قوت ندانستم و روی از معادله او گردانیدن مروت ندانستم، که باز موافق بود و ارادت صادق.

چه حکم ضرورت سخن گفتم و تفریح‌کنان بیرون رفتم. در فصل ربیع که صولت برد آوریده بود و از اوان دولت وارد رسیده.

عشپ راه به بوستان یکی از دوستان، اطاق بیت افتاد. موضعی خوش و خرم، و درختان در هم، گشتی که خردمینا بر خاکش ریخته و بقصد سرپا از تارکش آویخته.

«یامداندن که خاطر باز آمدن بر رای تشنن غالب آمد. دیدمش دانی گل و ریحان و سنبل و شمیران فراهم آورده و (او) آهنگ رهجو کرده. گفتم: گلستان را چنان که دانی خواهی، و عهد گلستان را وفا می‌تواند، و حکما گفتند: هر چه نباید، دلپسنگی را نباید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای تزهت ناظران و (او) فصاحت حاضران، کتاب گلستانی توأم تصنیف‌کردن، که باد خزان را بر روی او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ریعیش را به طیش خریف مبدل نکند.

فکر می‌کنم دیگر نمونه‌های قدیم و جدید از تر فارسی ادبی و غیر آن، کافی

باشد. هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند الگویی برای گویندگان جوان و سایر علاقه‌مندان قرار گیرد. ذکر این نکته را لازم می‌دانم که بعضی از مواردی را که به عنوان نمونه آوردم می‌تواند قاعده و قانونی برای زیباخوانی، انتقال مطلوب معنا و گویندگی درست باشد. در بعضی موارد دیگر هم می‌توان اعمال سلیقه کرد ولی از توجه به کل آنها می‌توان به قاعده و دستوری رسید:

اول- در بیان ترکیب‌های دوواژه‌ای و سه‌واژه‌ای و به ندرت چهارواژه‌ای بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم مربوط و متصل کنیم. پیوند آنها به این گونه، البته به شرط آنکه واژه‌ها کوتاه باشند، زیاتر است.

دوم- اگر کلمه‌ها یا واژه‌ها چند تا بود و می‌شد آنها را دوتا دوتا یا حتی سه‌تا سه‌تا جدا و ترکیب کرد، بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم پیوند دهیم و به ترکیب‌های بعدی متصل کنیم. اگر در مجموع، دو ترکیب تشکیل می‌شد، آن دو ترکیب را با «و» و اگر چند ترکیب بود، آنها را با «و» و «و» و «و» آخرین ترکیب یا مجموعه را با «و» بیان می‌کنیم.

سوم- هر کجا که جمله یا فعل به پایان می‌رسد، در شروع جمله بعدی «و» می‌آید. مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک‌جمله‌ای و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته باشد، یا یکی از فعل‌ها حذف شده باشد که در این صورت می‌توان از «آه» استفاده کرد. اگر پس از هر فعل، بلافاصله واژه گفت باید آن را با «آه» جدا می‌کنیم.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه هجا

در بیان فارسی و در کار گویندگی، به نگاهی برمی‌خوریم که دستور زبان نویسان (دستوربان) یا به آن توجه کافی نکرده‌اند و یا اگر کسانی مانند زبان‌شناسان به آن پرداخته‌اند، اغلب با تاههای اختصاصی و گاه ظنی و اندر نتیجه گنج کشمیرای غیر اهل آن) و بیشتر از دیدگاه زبان‌شناسی بوده است و نه برای فن بیان و گویندگی.

یکی از این نکات که برای گوینده، دانستن و رعایت آن لازم و واجب است، تکیه یا گویندگی است.

در معنی تکیه و تعریف این اصطلاح، در کتاب مبانی زبان‌شناسی آقای ابوالحسن نجفی چنین می‌خوانیم:

«تکیه عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (معمولاً هجا) نسبت به قسمت‌های دیگر همان کلام، یا در تقابل با کلام دیگر»
و در کتاب وزن شعر فارسی دکتر خاطری آمده است:

«وقتی کلمه یا عبارتی را تلفظ می‌کنیم همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاصی یکی از اجزای کلمه در یک سلسله

اصوات ملغوظ، موجب می‌شود که حدود فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم. این صفت خاص بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم.^۱

اجازه بفرمایید تعریف تکیه را از کتاب «آوانتاسی» دکتر علی محمد حق شناس هم بخوانیم:

«تکیه از نظر تولید از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا اختلاف درجه زیر و بمی و تفاوت در گشتش و اکثای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود. در امتداد زنجیره آوایی، دسته گسترده‌گی هجاست که خود ممکن است تشکیل یک واژه تک هجایی بدهد یا چیزی از یک کلمه چند هجایی باشد. در هر زنجیره آوایی آن هجا را که نسبت به هجاهای پیرامونش با درجه بیشتری از مختصات فوق تولید می‌شود، هجای تکیه می‌گویند.»

«تکیه پدیدهای نسبی است. به این تعبیر که در رابطه با گویندگان [سخن‌گویان] مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن، یا جایگاه هجای تکیه و در زنجیره گفتار، درجه رسایی تکیه تغییر می‌کند. با این همه در یک زنجیره گفتار که در تولید آن عوامل بالا ثابت و بی‌تغییر فرض شده باشد، پارامی از هجاها نسبت به هجاهای پیرامون خود رساتر شنیده می‌شوند.»

سایر استادان ادبیات و زبان شناسی هم تقریباً همین تعریف‌ها را درباره تکیه دارند.

با این تعریف‌ها لازم است قبل از بحث درباره تکیه، کمی هم از هجا صحبت کنیم.

۱. بعد از نام ما با اصطلاح فاعول همواره تکرار

دکتر خاخری در «وزن شعر فارسی» با توجه به این که می‌گوید تعریف دقیق و کامل هجا آسان نیست. اما به اختصار توضیح می‌دهد:

«گفتار عبارت است از یک سلسله از اعانات صوتی متوالی که یایی به گوش شنونده می‌رسد. اما شنونده در این سلسله قطعاتی تشخیص می‌دهد که به منزله حلقه‌های متصل زنجیر است. این حلقه‌ها را هجا یا شطّح Sylable می‌خوانیم.»

«هر هجا از دو حرف یا بیشتر تشکیل می‌شود که از آن میان یک حرف مرکز یا رأس هجاست و حرف‌های دیگر تابع آنند این حرف مرکزی غالباً مصوّت است.»

و در «کمیت هجاها» می‌گوید:

«هجا که بنای وزن شعر فارسی بر آن است از حیث کمیت دو نوع دارد که یکی را هجای بلند و یکی را هجای کوتاه می‌خوانیم.»

«در همه زبان‌هایی که بنای وزن آنها بر کمیت هجاها است همین دو نوع وجود دارد و همیشه مقدار هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. علت آنکه میان انواع هجا در همه زبان‌ها نسبت ۲ به ۱ وجود دارد. شاید این است که این نسبت ساده‌ترین نسبت‌های ریاضی است و در اصوات ملقوظ که حدوث آنها به وسیله آلات دقیق، مانند آلات موسیقی انجام نمی‌گیرد. حفظ نسبت‌ها مشکل‌تر و ادراک آن نسبت‌ها به وسیله سمع دشوارتر است و ناچار به ساده‌ترین نسبت‌ها اکتفا باید کرد.»

ابوالحسن نجفی هم «تعریف هجا را بسیار مشکل و تقریباً ناممکن می‌داند» و تعریف آن را در هر زبانی متفاوت می‌خواند و تنها به تعریف صوتی هجا اکتفا کرده می‌گوید:

«هجا از ترکیب یک مصوّت با یک یا چند صامت به وجود می‌آید بنابراین تعداد هجاها به تعداد مصوّت‌ها است در هر عبارت هر مقدار مصوّت باشد همان مقدار نیز هجا هست.»

ابوالحسن نجفی در جدولی چهارا به ۶ نوع تقسیم می‌کند. ولی در حقیقت این ۶ نوع، تقسیماتی است که از همان دو نوع بلند و کوتاه، دکتر خانلری گرفته شده که در فصل تقطیع شعر به آن خواهیم پرداخت.

تعریف هجادر کتاب دستور زبان فارسی دکتر محمد علی اسلامی چنین است: «هجا- پیش از این دربارهٔ حروف گفتیم؛ حروف فارسی همگی ساکن و خاموشند و با کمک حرکات یا حروف مصوّت (اصدادار) که عبارت از این شش علامت هستند «**ـــو**، **ـــآ**، **ـــای**، **ـــاها** را تلفظ می‌کنیم».

«اکثراً می‌گوییم بر اثر به هم پیوستن حروف بی صدا (صامت) و صدا دار (مصوّت) هجا به وجود می‌آید و آن با یک جریان صوت حاصل می‌گردد».

ملاحظه می‌فرمایید که هجا در زبان فارسی از نگاه زبان شناسان و ادیبان متفاوت است. یکی آن را تعریف تاشدنی و مشکل- دیگری کسی مشکل و سومی آسان می‌داند ولی همه در یک چیز اتفاق نظر دارند که از یک تا چند حرف بی صدا و یک حرف صدا دار، یا از نظر آوایی، از یک واکه و یک یا چند همخوان تشکیل شده که با یک جریان بازدمی بیان می‌شود.

برای بیشتر شناختن هجا، سری هم به کتاب آواشناسی زبان فارسی نوشته دکتر بداهه امره می‌زنیم:

«هجا در زبان فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان تشکیل می‌یابد. منظور از رشته آوایی پیوسته آن است که اجزای سازندهٔ هجا طی یک فرایند تولیدی بدون مکث، تولید می‌گردند. واکه به منزلهٔ مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه یا دایرهٔ آن است. این که می‌گوییم واکه مرکز هجاست بدون سبب است که اولاً موجودیت هجا بستگی به وجود واکه دارد زیرا اگر واکه را حذف کنیم دیگر هجایی باقی نمی‌ماند. در صورتی که می‌توان از یک هجا یک تا دو همخوان را حذف کرد بی آنکه به موجودیت آن لطمه‌ای وارد آید».

به این ترتیب در ساختمان صوتی یک زبان ابتدا باید به تحلیل واج‌ها (واکه و همخوان یا به تعریفی دیگر صوت و حسات) و سپس هجاها و پس از آن واژه‌ها پرداخت. به این ترتیب واژه یا کلمه از یک یا چند هجا تشکیل یافته است.

ساختمان و تعریف هجا مانند همه اجزا و ترکیبات دیگر در هر زبانی ویژه همان زبان است. بنابراین می‌تواند در بعضی زبان‌ها، تعریف آن مشکل باشد. که ربطی به زبان فارسی که دارای وزن و آهنگ هجایی است ندارد. زبان فارسی به دلیل داشتن همین ویژگی، زبانی آهنگین و خوش نواست و در شنیدن بیان کامل و طبیعی زبان فارسی، به راحتی می‌توان، آواها یا واج‌ها را تشخیص داد. در نتیجه در چنین زبانی درک هجاها و تعیین عدد و سرز آن کاری مشکل نیست. به طوری که حتی در کودکان‌ها، کودکان آن را به شکل بخش کردن کلمات می‌آموزند. اشتناقت هجا به همین مقدار برای گویندگان کافی است. در فصل وزن شعر باز هم از هجا که رکن اصلی وزن شعر فارسی است صحبت خواهیم کرد. اکنون به گفتگوی قبلی (کوبه، یا تکیه) بازگردیم. دکتر خاتلوی «در کتاب وزن شعر فارسی» درباره موضوع و جای تکیه در کلمات فارسی می‌گوید:

«درباره تأثیر و دخالت تکیه در ساختمان صوتی کلمات فارسی تا کنون در این زبان بحثی نشده است^۱ و نخستین بار نگارنده این کتاب در «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» از این مطلب ذکری به میان آورد.»

«... اما چنانکه گفته شد، زبان شناسان اروپایی این معنی را مورد تحقیق قرار داده و اخیراً نیز یکی از دانشمندان آمریکایی طیف مطالعاتی در این باب بحث کرده است.»

۱. اساساً تا زمان چاپ کتاب که سال ۱۳۵۵ شمسی بود است.

دکتر خاتلری در کتاب وزن شعر فارسی به چند فائده کلی دربارهٔ تکیه در کلمات فارسی اشاره دارد که آن را با ذکر نمونه و توضیح بیشتر در اینجا می‌آوریم:

اسم به‌طور کلی آنچه اسم در زبان فارسی داریم، تکیه آن در آخرین هجاست. (توضیح آنکه اگر کلمه‌ای یک هجایی باشد چه کوتاه، چه بلند و چه کشیده خود دارای تکیه است. مثل: سر، گل، آب، باد، پند، دست، دور و ماست.)

اسم مام مانند: کتاب، مهران، شیوه، اقیانوس، درخت، اسب و خورشید که به ترتیب: تاییه... وزنه... ژمه... تویی... رخته... اسپ... و... شید (هجاهای پایانی کلمه، با آخرین هجای کلمه) تکیه بر هستند و بر همین منوال است اسامی دیگر مثل اسم ذات مانند: مرد، زن، پسر و گوسفند و اسم معنی مثل: هوش، سفیدی، سیاهی، کوشش، راستی و خرد که همه در آخرین هجای کلمه تکیه می‌گیرند.

اسم در حالت ذکر، با مفرد، اضافه کردن «ی» در آخر اسم مثل: مردی (یک مرد)، کنایی (یک کتاب)، خیابانی، کشیدای و مانند آنها هیچ تغییری در تکیه هجا نخواهد داشت و تکیه در آخرین هجا خواهد بود.

«او مردی دانشمند بود»

«دیروز کنایی خطی خریدم»

«خیابانی بی‌آب و علف بر سر راهش بود»

«کشیدای با خط سیخی در موزه دیدم»

اما همین «ی» وقتی در حالت نسبت باشد هم محل تکیه هجا تغییر

می‌کند. هم معنی دیگری می‌گردد مثل:

«مردی» به معنی کیفیت مرد بودن، مردانگی، «مردی زانگنده در ضمیمه

پرس» یا «عاشقی پیداست از زاری دل»

با «کتابی» به معنی آنچه مربوط به کتاب است: «دوست من کتابی حرف می‌زند»

با «خیابانی» به معنی آنچه منسوب به خیابان است. نام خانوادگی و آنکه و آنچه با خیابان مربوط است. «آقای خیابانی از دوستان من است.»
«ضدکشی‌های خیابانی، برای رانندگان، راهشای خوبی است.»

با «بیابانی» به معنی آنچه منسوب و مربوط به بیابان است و آنکه بیشتر در بیابان است و با بیابان ارتباط دارد. «مصودر ابتدای بیابانی است.»

ملاحظه می‌فرمایید که در حالت نسبت، تکیه به آخرین هجا (هجایی که از ترکیب حرف بی‌صدای انتهایی واژه و «ی» نسبت ساخته شده) منتقل خواهد شد. در حالی که «ی» علامت تکرار، چنین وضعی پیدا نمی‌کند.

به‌طورکلی می‌توان گفت اسم عام و خاص، اسم مصدر مثل، پرورش، آرایش، نگاهش و... گریه، خنده، اندیشه، سوخه و... گفتار، کردار، ساختار و... و هر اسم مصدر دیگر یا مصدر، اسم فاعل (مختوم به «ان» و «ند»)، اسم مفعول و همه انواع و اقسام صفات (جامد و مرکب و غیره) و تمام اسم‌های مرکب به هر صورت و شکلی، تکیه آنها در آخرین هجای واژه است.

در واژه‌های مرکب چه اسم و چه صفت و چه قید، وقتی که دو واژه با هم ترکیب می‌شوند، تکیه واژه اول برداشته می‌شود و آن دو واژه در حقیقت یک واژه خواهد شد که تکیه در آخرین هجا است. تنها تفاوت در تعداد هجاها خواهد بود مثلاً واژه «سمن بویان» در مطلع غزلی از حافظ را در نظر بگیرید:

همین‌طور ترکیب «سری رویان» در مصراع دوم همین بیت:

سمن بویان شمار شم بسو بستیت، بستاند.

سری رویان شمار دل بسو بستیزند بستاند.

سمن اسم است و تکیه آن در هجای آخر یعنی «د» من است و «یوه» نیز اسم یا صفت است یا یک هجا، که تکیه در همان یک هجا است. وقتی سمن و بو

ترکیب شوند. تکیه از واژهٔ سخن و هجای «سن» برداشته می‌شود. و سخن به خود یک واژه می‌شود. یعنی تکیه به آخرین هجای واژه سخن به استقلال می‌گردد. همین‌طور است ترکیب بری رو و چون جمع بسته شود. تکیه به علامت جمع می‌رسد. یعنی همیشه در جمع کلمات علامت جمع (ان) و «ها» به کلمه متصل می‌شود. و هجای دیگری به آن اضافه می‌کند. پس می‌توان گفت علامت جمع هم مثل کلمات ترکیبی. به کلمه متصل با آن ترکیب می‌شود و مجموع آنها مثل یک واحد است؛ یک ترکیب و یک واژه و تکیه در آخرین هجای آن قرار دارد.

نمونه دیگر: خداپرست. واژهٔ خدا از دو هجا تشکیل شده که تکیه در هجای آخر آن است. «دا» و پرست نیز همین‌طور است و تکیه در هجای آخر یعنی... رست قرار دارد. اما چون دو واژهٔ «خدا» و «پرست» با هم ترکیب شوند. مثل یک واژه می‌شوند که با داشتن چهار هجا (خدا / دا / یث / رستا) تکیه در آخرین هجا خواهد بود. خداپرست. اگر این قاعده رعایت نشود و تکیه واژهٔ اول بر جای بماند و بخواهیم خدا پرست معنی آن به کلی عوض می‌شود. پرست در این حالت فعل امر است و معنی آن چنین خواهد شد: خدا را پرست. خدا را پرستش کن.

این قاعده در ترکیب پیوند و پیشوند هم قابل اجرا است. مثلاً واژهٔ یا ترکیب بلاذاشت. را در نظر بیاورید با دو بیان و دو معنی مختلف. بلا داشت به معنی ۱- جلوی کسی را گرفتن (گرفتار) و ۲- بلا داشت به معنی کسی را به طور موقت زندانی کردن. در این جمله: «او را امروز بلا داشت گرفته» یا در این جمله: «علی بیرون را از اقدام به این کار بلا داشت». ترکیب بلا داشت با تغییر تکیه هجا در دو جمله متفاوت به کار می‌رود و دو معنی و دو کارکرد متفاوت پیدا می‌کند. و نیز ترکیب بلاگشت به معنی آمدن پس از رفتن. برگشتن و مراجعت. در این جمله: «در راه بلاگشت به خانه او را دیدم» یا در این جمله:

نام‌های اندازی، «بازگشت به نامه مؤرخ...» و اگر هر دو واژه تکیه داشت باشند بازگشت، یعنی برگشت، یا دوباره آمد، مثلاً در جمله «او برپرویز از سفر بازگشته» دو کلمه «باز و گشته» از نظر دستوری وقتی که ترکیب می‌شوند، اسم مصدر یا مصدر مرفوع خواهند شد، ولی اگر باز و گشت به عنوان دو واژه در کنار هم و به دنبال هم قرار بگیرند، گشت یک فعل کامل است با زمان ماضی و شخص مفرد غایب و «باز» خود قید خواهد بود. در همه ترکیب‌هایی نظیر آن، نیز همین حکم جاری است.

در حالت «ا ا ا» خطاب، در این حالت اسم با علاقت ندا (چه در لول واژه، مثل: ای، آلا، یا و غیره، و چه در آخر مثل: لقب آخر) متادا می‌شود. در صورت نخست تکیه از هجای آخر به هجای اول منتقل می‌شود و به طور طبیعی هجای اول را با فشار و تأکید ادا می‌کنیم. در شعر تاسع ضروری:

ای آنکه ششگی و سزآوری و ندر نهان سرشک همی باری
از توبه‌بهری؛

«آلا یا ششگی!» ضمه ضروری عملی که پیش‌آهنگ بیرون شدن از منزل»
یا از حافظ:

«آلا یا ایهاالسانی! انزکاً و ناولها»

که عشق آسان نبود اول ولی افتاد مشکل‌هاله
و در بیان‌ای عاشقان! در شعر مولانا و آی آدم‌ها! در شعر نیما یوشیج و در بیان
خطایی یا علی! یا ربها و غیره.

در مورد «ای» در ترکیب «ای دوست» که «ای یار» و مانند آن تکیه هم روی «ای» و هم روی «دوست» می‌تسند یعنی تکیه از «ای» صورت می‌کند و «دوست» یا «یار» یا اسم بعدی را هم در بر می‌گیرد. همین‌طور در «ای خدایه» «ای عشق» و مانند آنها.

پس اگر علامت ندای «ای» «آلاء» «یاء» و «ایاء» در اول اسم باشند، تأکید و تکیه هجا در تریباً اول کلمه واقع می‌شود.

اما اگر اسم به واسطه الفی آخر متناها شود، جای تکیه هجا در واژه تغییر نمی‌کند و در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند. در این حالت توجه داشته باشید که اگر جای تکیه هجا تغییر کند و به آخر واژه یا به هجای آخر منتقل شود، معنی به کلی تغییر خواهد کرد. مثلاً واژه یا اسم «پاره» را در نظر بیاورید؛ که تکیه روی مصوت «آ» در واژه «پاره» واقع است و بدون خطایی شود بدون تغییر در تکیه هجا «پاره» تلفظ خواهد شد مثل:

پارآه بهشت صحبت باران همدم است

دیدار پار نا مستجاب چه هم است

«صدی»

اما اگر تکیه هجا را به آخر کلمه ببریم و آن را «پاره» بر وزن «خارآه» تلفظ کنیم، نه تنها از حالت خطایی خارج می‌شود، بلکه معنی دیگری هم پیدا خواهد کرد. به معنی قدرت و توانایی. در جمله «اصد از شدت خستگی بارانی حرکت نداشت».

در حالت مشابه، در این حالت حرف ساکنی که در آخر کلمه ازل قرار دارد، با حرکت زیر یا کسره، که علامت اضافه است ترکیب می‌شود و هجای دیگر را می‌سازد (هجای میان دو کلمه) این هجا همیشه بی تکیه است و تکیه روی هجای قبل از آن قرار می‌گیرد. یعنی در همان جایی که در کلمه اول، قبل از حالت اضافه قرار داشت. کلمه بعدی هم تکیه هجای خود را حفظ خواهد کرد (تکیه در آخرین هجا) مانند: مدآه محنت، دندان طلا، گویه دماوند، سراپی دانش، نابگوی مغازه، سز مطالعه، پنجره کلاس، شیشه پنجره، خلیج فارس، دریای مازندران، او بهاری، پای لادت، دجه اعتراض، گوینده رادیو و نگاه

صورت باز در حالت مفرد و موصولی نیز همین قائده برقرار است مانند: پدر مهربان، کنش تازه، ایمان راسخ و انسان فرهیخته. به این ترتیب در ترکیب‌های اضافی، هر دو واژه در آخرین هجای خود تکیه ضوابطند داشت و علامت اضافه (یا) بدون تکیه است.

تأکید من و بر بی‌تکیه بودن هجای کسره (هجایی که از حرف ساکن آخر اسم اول و کسره اضافه ساخته می‌شود) بی‌دلیل نیست. نام برنامدهای رادیو که در «آرم» یا نشانه برنامه‌ها گفته می‌شود، اغلب به صورت ترکیب‌های اضافی است (اضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوفه) ترکیب‌های دونامی، سه‌نامی و به ندرت بیشتر. مانند: یا کاروان سلطه، خون خدا، آشیانه عقاب، خانه عشق، امروز تاریخ، ورزش در سال گذشته، هفت خون رستخ، بریده چراغ صبح، مردان بزرگ تاریخ ادب ایران و بسیاری دیگر.

معمولاً گویندگان در خواندن آرم برنامه‌ها بیشتر دقت می‌کنند تا زیباتر بیان شود و به سفارش تهیه‌کننده یا مدیر برنامه، آرم و نشانه را به اصطلاح «گنداره» می‌خوانند که بر بسته‌تر و نمایان‌تر شود. به این خاطر همیشه این ترکیب‌ها را با تأکید بیشتر و کشیده‌تر می‌خوانند. (کلمات را با کنش بیشتری بیان می‌کنند)

بسیار شنیده‌ایم که در موقع خواندن آرم، کسره اضافی را هم، با فشار و به صورت کشیده، خوانده‌اند که در نتیجه هجای کسره هم تکیه‌دار شده است. مثلاً ترکیب «با کاروان سلطه» سه تکیه جدا دارد. اول در حرف همراهی «با»، بعد در کاروان (روی هجای «ا» و «ا» و سومی در سلطه (روی هجای «ا» و «ه» و هجای اضافی بین دو کلمه کاروان و سلطه. یعنی «ن» بدون تکیه است. ولی گوینده به اشتباه هجای اضافی «ن» را هم تکیه می‌دهد و در نتیجه این ترکیب دارای چهار تکیه می‌شود. «با- و- ل- ن- ... له»

حتی گاهی تکیه‌ای که به اشتباه بر روی هجای «ن» (کسره اضافی) می‌گذارند، قوی‌تر از تکیه‌های اصلی است.

مسلم است که این کار و چنین بیان کردنی خلاف قاعده و قانون بیان است. هم موسیقی بیان فارسی را خراب می‌کند (به دلیل ایجاد تکیه‌های بیجا) و هم به دستگاه آوایی زبان فارسی ضربه وارد می‌سازد.

یادآوری می‌کنم که در حالت نکره نیز شیبه حالت اضافه است. یعنی اگر چه حرف آخر کلمه با یای نکره، هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است؛ مانند کتاب که تکیه روی «ب» تابه است و چون یای نکره نگردد «کتابی» می‌شود. اگر چه حرف ساکن آخر هجا یعنی «ب» با یای نکره هجای نازمایی ساخته (ب) ولی همچنان تکیه هجا در همان جای قبل باقی می‌ماند (ب) تا (ب) یا «بازرگان» که تکیه روی «ن» گانه است و در حالت نکره اگر چه «ن» با علامت یای نکره با وحدت هجای نازمایی را می‌سازد «بازرگانی» ولی این هجا تکیه نمی‌گیرد و تکیه در همان جای قبلی باقی می‌ماند.

در مورد «یکه» و «یکی» علامت نکره که در اول واژه واقع می‌شود باید دقت کنیم که علامت نکره تکیه نگردد. اگر «یکه» و «یکی» تکیه دار شود، معنی تعداد خواهد داشت.

وقتی می‌گوییم «یک کتاب خریدم» اگر «یکه» بی‌تکیه ادا شود، نکره است و منظور کتابی است ناشناس. ولی اگر «یکه» با تکیه ادا شود، آن وقت به معنی آن است که تعداد کتاب خریداری شده یکی است.

با در این دو مصراع از سعدی

یکی گریه در خانه (ال بود

یا

یکی را که در بند بینی معتقد

که اگر به «یکی» تکیه داده شود، منظور تعداد خواهد بود و نه نکره و ناشناس.

در همهٔ صیغه‌های فعل ماضی بعد شمر از مفرد شایب، تکیه روی هجای مقابل آخر است. مانند: نوشتید، خریدید، شنیدید، و در صیغه مفرد شایب، تکیه روی هجای آخر است. مانند: شنید، بستید، افتاد، فرمود، رسید، یزمد و آزمود.

اگر بای «زخته» یا «آکیده» بر سر هر کدام از افعال بیاید، در آن صورت در هر شش صیغه تکیه در اول کلمه و روی حرف «ب» قرار می‌گیرد. مانند: بخورد، بفرمود، بفرسودید، بشنید، رفتند، بگفتی، بگفتی و...

در ماضی استمراری، تکیه قوی روی حرف «می» واقع می‌شود. مانند: می‌نشست، می‌خواندم، می‌خواستند، می‌شنیدید، می‌خوردی و می‌دویدند. در تکرار قدیم که حرف «ی» بجای «می» استمراری در آخر فعل می‌آید، در خواندن آنها، تکیه در هجای مقابل آخر است. مانند: «شنیدی، خوانستی، تشستی و گفتی».

در ماضی حالی، تکیه در تمام صیغه‌های شش گانه روی هجای آخر است. اصلی فعل (اسم مفعول) قرار دارد مانند: رفتام، خریدهای، افتادند، آزمودهای، برداشته‌ایم و گفته است.

در ماضی بعید، دو تکیه وجود دارد؛ یکی روی هجای آخر اسم مفعول و دیگری روی هجای اول فعل معین «بودن» مانند: رفته بودم، پستیده بود، دیده بودند، گذاشته بودید، ساخته بودی و پخته بودید.

اهل مضارع، اگر بدون حرف استمرار «می» به کار رود، تکیه روی هجای آخر است ولی اگر با «می» استعمال شود، تکیه قوی روی «می» قرار می‌گیرد. مانند:

آورم	می‌آورم	نویسند	می‌نویسند	تیبم	می‌تیبم
افکن	می‌افکن	برسد	می‌رسد	شوید	می‌شوید

فل امر- اگر بدون حرف «پ» علامت فعل امر به کنار رود تکیه روی هجای آخرین فعل است. مانند: بستند. گریزند. گشایند. اگر فعل امر یک هجایی باشد، تکیه روی همان هجاست مانند: بگو (بجوی)، دان، بخوان، دار، گوید و گوش و اگر با حرف امر «پ» اتصال شود تکیه بر روی «پ» خواهد بود مانند: بستند بگریزند. بگشایند بگو (بجوی)، بدان، بخوان بدان، بگوید و بگوشند. در حالت نهی و نفی همیشه تکیه قوی روی حرف نهی «ن» یا نفی «ن» است. مانند: نشین، مشو، مروید، مرو، نمی‌دانی، ندانست، نرفت، نباید، نکرده است. تشدیدی.

«رف استفاده»- اگر حروف استفهام یا ضمائر پرسشی یک هجایی باشد، مانند: که، چون، چند و مثل آن، دارای تکیه است و همیشه تکیه را تکیه می‌دارد. مانند: که می‌دانند؟ که رفتند؟ یا کی گفتند؟ کی باید بروند؟ (اهلوت، بین که و کی یا چه و بی، در کاربرد تلفظی آن در بیان محاوره‌ای، با در خواندن و بیان کتابی است) چه می‌کنی؟ چه گفتی؟ بی شد؟ / چه شد؟ («چون» کاربرد ادبی دارد مثل: چون شد که آمدی؟ و شراز، چوئی؟ است به معنی چون هستی؟ / بیگوتی؟)، و اگر چند هجایی باشد تکیه با روی جزء پرسشی یا در تمام واژه است مانند: بیگوتی؟ چه طوری؟ چه کردی؟ یا روی هجای آخر است مانند: کدام؟ کجا؟ و اگر مرتب باشد جزء استفهامی و پرسشی همیشه تکیه دار است مانند: چرا؟ که را؟ چه کسی؟ بقدرا؟ چه اندازه؟.

می‌توان به این نتیجه رسید که در حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر جزء «که» و «چند» به تنهایی باشد، تکیه در همانجا است و اگر با جزء دیگری همراه باشد، گاه جزء اول، یعنی همین «که» و «چند» تکیه می‌گیرد و گاه تکیه به هجای آخر انتقال پیدا می‌کند.

در ضمائر مبهم ! مهجعات، مانند: برضی، بعضی، عددهای گروهی، پارامی، هر کسی، خیلی‌ها و غیره، هرگاه به صورت ترکیب ساده باشند، مانند اسم و

صفت. در هجای ماقبل آخر تکیه می‌گیرند. در ضمائر مبهم که جزء اول آنها. هیچ. همه و هر. فرار بگیرد. مانند: هیچ کسی. هیچگاه. هیچ وقت. همه جا. همه روز. همه سال. همه کسی. هر کسی. هر که و هر چند. تکیه روی هجای اول یا جزء اول ترکیب خواهد بود. لذا در ضمائر برشی و مبهم مانند «هرکسی» و نیز در آنجا که از «همدگی» معنی و مفهوم «هرکسی» مورد نظر باشد. تکیه در هجای آخر ترکیب است. و البته کاربرد آن بیشتر در شعر است مانند:

هر کسی را توان گفت که صاحب نظر است

عشق بازی دگرو. نفس برستی دگر است

«سعدی»

یا

فرصت شعر طریقه زندگی. که این نشان.

چون راه گنج بر همدگی آشکاره نیست

در این شعر حافظ. «همدگی» معنی «هرکسی» می‌دهد و بنابراین تکیه

باید روی هجای «... کسی» باشد.

اما وقتی همدگی به معنی همه افراد باشد. نوع ترکیب تغییر می‌کند و تکیه

روی «همه» قرار می‌گیرد مثل این بیت دیگر حافظ:

همدگی طالب بازند. چه هشیار و چه مست

همه‌ها خانه عشق است. چه مسجد. چه کشت

خاطرم هست در «دومین سباز زبان فارسی در صدا و سیماء ضمن

سخنرانی خود با عنوان «گون‌بندی. شیوه‌ها و دشواری‌های آن» نقلی از حافظ

را می‌خواندم با مطلع:

راهی است راه عشق که هیچش گناره نیست

آنجا جز آنکه چنان بسیارند چاره نیست...

تا رسیدم به این بیت:

فرصت شعر ظریفه زاندي، گنه این نشان.

چون راه گنج بر همه گس آشکاره نیست
و ترکیب «همه گس» را با تکیه بر روی هجای «گس» خواندم و عرض
کردم باید به همین شکل خوانده شود تا «همه گس» معنی «هرگس» را بدهد.
وگرنه به معنی «همه مردم» خواهد بود و شعر حافظ مفهوم درست خود را
نخواهد داشت. استادی که مورد احترام من و همه است و از پیشگویان و
بزرگان ادب و فرهنگ ما است، با کم لطفی و بی‌توجهی گفت:

هیچ قانونی نمی‌کند، هر دو یکی است، ضوابطخانه بعضی استادان
زبان‌شناسی که در سیمار حضور داشتند اشاره کردند که البته تفاوت می‌کند و
درست می‌گوییم، من هم به احترام همه سکوت کردم.

تغیر در تکیه هجا همیشه و متناً تغییر در معنی و مفهوم را در پی دارد، مانند:
درگذشت و در گذشت، مردم و در دم، بازخواست و بلاخواست و غیره...

گفتیم که ضمایر متصل در حکم اسم و صفت هستند و روی هجای آخر
تکیه می‌گیرند، مانند: من، تو، او، و ما که یک هجایی هستند و تکیه روی همان
هجاست ولی اگر دو هجایی باشند مانند: شما، ایشان و آنها، تکیه روی هجای
آخر است.

ضمایر متصل فعلی که حالت متممی و اضافی دارند، همچون در حالت
اضافه تکیه نمی‌گیرند، زیرا که جزء آخر کلمه آنها با کسره اضافه ترکیب
می‌شود و هجای دیگری به وجود می‌آورد که بی تکیه است و تکیه به هجای
قبل از آن داده می‌شود، مانند: کلاحتان- بردش- دیدشان- خانه تان، نانجام،
سرایان، کتابش و کتابت. در مورد بیان و تلفظ کتابت یعنی «کتاب توه» باید
دقت کرد که محل و جای تکیه رعایت شود. (مثل خیلی ترکیب‌های مانند آن)
یعنی متناً تکیه در هجای ما قبل آخر قرار بگیرد، زیرا اگر جای تکیه تغییر
کند و به هجای آخر (ا- بتا) منتقل شود به صورت «کتابت» بیان می‌شود که به
معنی نوشتن خواهد بود.

تکیه در پیشوند وجود.

در تمام ترکیب‌های پیشوندی، تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد. امتیاز از بجهاد نوع پسوند داریم که فقط نمونه‌هایی آورده می‌شود؛ یهنا، درازا، دانا، گفتار، پیدار، گرفتار، خوراکی، خندان، سالانه، عصرانه، دخترانه، نورانی، نمکدان، علفزار، رضار، دانشکده، دانگر، آخرین، دانشمند، پرتنده، رفته، بدی، خوبی، هنر، اساقبت، سبب، زاینده و غیره.

به‌طور استثنا در چند مورد تکیه در هجای ماقبل آخر است، مانند: پسوند «آه» در دریغا، خوشا، شگفتا، دردا، قزما و بادا. پسوند «ی» در مواردی که نشانه تکرار و وحدت است، مانند: شری، مهری، ماهی، دلی، رویی (روپاهی)، مرغی، کتابی، بیگانهی.

در مورد ترکیب‌های پیشوندی دو حالت پیش می‌آید:

الف - پیشوندهای تکیه‌دار؛ در این حالت پیشوندهایی که بر سر فعل می‌آید علاوه بر تکیه فعل، خود نیز تکیه می‌گیرد. در این نوع ترکیب، دو تکیه خواهیم داشت. (تکیه پیشوند و تکیه فعل.) مانند:

در گذشته: «دیروز یکی از استادان دانشکده ما در گذشته»

بر آورد: «مخلوط بزرگ همه آرزوهایش را بر آورد»

باز گشت: «پرسو امروز صبح لا سفر خارج به ایران باز گشت»

باز داشت: «سرمای شهید او را از ادامه سفر باز داشت»

ب- پیشوندهای بدون تکیه؛ در این حالت پیشوندهایی که بر سر فعل

می‌آید، بدون تکیه است. در این نوع ترکیب فقط یک تکیه خواهیم داشت. (تکیه در آخرین هجا) مانند:

بر آورد: «پروانه لذت سفرش را یک ماه بر آورد کرده بود»

درگذشت: «دیروز به خاطر درگذشت یکی از استادان ما دانشکده تعطیل

شده

بازگشت: «دیروز بازگشت برستور از سفر خارج» جشن گرفتند.
 بازداشت: «مأموران پلیس صلی را پس از یک ساعت بازداشت» آزاد
 کردند.

در باره انواع ترکیب در زبان فارسی و جایگاه تکیه در آنها و سایر معنایی
 که به دنبال تغییر در ساختمان ترکیب به وجود می‌آید، در فصلی دیگر با هم
 صحبت خواهیم کرد.

اگر پیشوند بر سر اسم یا مصدر یا صفت یا بن ماضی و مضارع قرار بگیرد،
 هم در موارد فعلی شدن، در بینه موارد تلح قاعدة اسما خواهد بود و تکیه به
 هجای آخرین تعلق خواهد گرفت. مانند: بخرد، بپوش، بنام، بشکوه، بپاش،
 بازگشت، بازداشت، بلرز، برآورد، بر خورد، بر حسب، برقرار، بنگاه، بی
 ادب، بی دست و پا، بی خوشتن، در خواست، در گذشت، درگیر، فر اگیر،
 فراخور، فروکش، فروگذار، فروتن، فرومایه، قهقهه، ترس، تداشت، ناگام،
 ناروا، ناپسند، نابود، نامدیری، نامادری، واضواست، وادار، واریز، واگیر، وارفته،
 ورشکست، ورتداز، ورزیده، هسکار، هسنگر، همدیگر، همزاد، همچنین،
 همان، و بسیاری دیگر.

همچنین باید بدانیم بعضی از این ترکیب‌های پیشوندی وقتی در حالت
 تاسزا و متادی قرار بگیرند، پیشوند آنها تکیه بر می‌شود، مانند: نادانک، نامردک،
 تاملک، بی‌مهرتک، ورزیدهک، لامذهبتک.

یادآوری می‌کنم که در مورد متادا قرار گرفتن کلمات به ویژه در خواندن
 شعر، تکیه روی «ای» (علامت ندا) نمی‌گذارد و چنین رسم شده است که
 «ای» را بدون تکیه و بدون فشار ادا می‌کنند، ولی پس از آن را تکیه می‌دهند.
 مانند: ای دوست! که تکیه بیشتر روی «دوست» است، یعنی روی قسمت نخست
 هجای کشیده «دوست» واقع می‌شود.

نمونه دیگری، واژه خداوند از سه هجا تشکیل شده است: «خدا / نا / وند» و چون اسم است مطابق قاعده، تکیه روی آخرین هجا یعنی «وند» واقع خواهد شد. اما وقتی متناها شود و در اول آن «ای» قرار گیرد تکیه پس از «ای» خواهد بود. حتی می‌توان گفت که تکیه در این حالت از هجای دوم هم عبور می‌کند و قسمتی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین‌طور است درباره «ای پروردگارا ای عزیز» «ای خردمند عاقل هشیار» «ای شایب از نظر» «ای عاشقانه» و «الا ای همتنیل دل‌لده» که در این صورت، تکیه، گاه تمام ترکیب را در بر می‌گیرد. لذا کلمه «بها» چنین نیست و خود تکیه می‌گردد مانند: «بارید» یا «علی» یا «سین» یا «هوا» یا «عشق» و یا «انام».

در مورد علامت ندا (الف آخر) که کلمه با آن متناها می‌شود مانند: خداوند، همه واژه‌ها یکسان نیست. گاه مثل همین مورد «خداوند» تکیه روی آخرین هجا، «وند» است و چون متناها شود، «خداوند» صرف ساکن «ده» که در آخر هجای «وند» است، با «الف» ندا، خود هجای دیگری می‌سازد «ده» در این حالت اندکی از تکیه هجای «ون» تا اول هجای «ده» هم ادامه پیدا می‌کند. همین‌گونه است واژه‌های «پروردگارا»، «عزیزانه» و «شازینانه» اما در کلمه‌هایی مانند: «دلیرا» و «سرور» به دو صورت عمل می‌شود.

الف- گاهی نظر همان حالت قبلی است و تکیه بر روی آخرین هجای اسم است. این در صورتی است که معنی دیگری در زبان فارسی نداشته باشد: «بار»

ب- گاهی تکیه را روی اولین هجا قرار می‌دهند. مانند: «بار» در «دلیرانه» تکیه روی هجای «دل» است. گاهی از آن هم عبور می‌کند و کسی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین‌گونه است واژه‌های: «سلطان» «دل» «سرور» و «عاشق».

انتخاب جای تکیه هجا در این موارد که بیشتر در شعر و در نثر انبیا اتفاق می‌افتد، بسته به لحن و سلیقه گوینده است. مشروط به آنکه معنی کلمه تغییر نکند.

بیشترین اشتباهی که در رعایت جای تکیه در کلمه می‌شود، یکی در ضمیر متصل «ت» مخاطب مفرد است. این ضمیر مثل سایر ضمایر نظر خود مطلقاً تکیه نمی‌گیرد ولی با کمترین بی توجهی گوینده اگر تکیه که در هجای ماقبل آخر (قبل از ضمیر) است به آخرین هجا (ضمیمه) داده شود، «ت» از حالت ضمیر دوم شخص مفرد، خارج و متصل به کلمه شده، ترکیبی دیگر با معنی دیگر ساخته می‌شود.

کلمه «وصلت» از این نوع موارد است که به دو گونه تلفظ می‌شود:

در صورت نخست، به معنی وصل تو، تکیه بر روی «وصل» است.

نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرات

که جامم در جوانی سوخت، ای جامم به قربانت

«شهریار»

در صورت دوم، به معنی پیوند (زناشویی) تکیه بر روی «ت» است.

میان دو همزاده وصلت فتاد دو خورشید سیمای بهتر تواد

«سعدی»

درک تفاوت، میان بیان دو کلمه و نظایر آن و اصالی جایگاه تکیه در آنها

و به کار بردن و رعایت این تفاوت هنگام گویندگی، در مواقع عادی شاید ساده

و راحت باشد. زمانی مشکل می‌شود و گوینده، رایج اشتباه می‌اندازد که در بیان

شعر پس از آن کلمه، به ویرگول برسد و بتواند تعلق^۱ بدهد به این شعر

۱. ارتباط تطابق به هنر محاوره‌ای است که تاکنون نام است در شاقی شده تا ایجاد حس است. نمونه قابل آذرای فصل ترکیب و در حسه‌های و آذای برده می‌دهد.

جمال‌الدین عبدالرزاق استغفانی دقت بفرمایید که از کتاب‌های فارسی دیرستان نقل می‌شود و بدی از ترکیب بد معروف است. همدای است در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

ای آرزوی قسدر- قنایت وی قبله آسمان سرایت

در عالم نطق، هیچ ناطق نسا گفته سرای تو، عنایت

هر جای که خواجهدای، غلات هر جای که ضروری، گنایت

قصدم از اشاره به این آیات از همدای، توجه به قافیه‌های قنایت (قنای تو) و سرایت (سرای تو) و طرز و شیوه بیان آنها و کلماتی نظیر آنها است مانند: عنایت (عنای تو) در ترکیب رنج و عنایت.

قبل از آن بایستی در باره «تعلیق» کمی بیشتر فکر کنیم. پس از نقطه سکوت است، بدون جمله تمام شده است اما پس از ویرگول تعلیق است، یعنی جمله تمام نشده است.

یکی از اجزای موسیقی بیان و گفتار در هر زبانی به ویژه در زبان فارسی شعر از هجای کوتاه و بلند و نکیه‌های شدت و ارتقاع (آز و ی) است. استفاده از توفیق‌ها، قطع و وصل‌ها، درنگ‌ها و تعلیق‌های مختلفی است که در بیان این زبان وجود دارد.

همچنان که برای حفظ و نوشتار در هر زبانی دستور زبان جداگانه و ویژه‌ای هست، در آوا و گفتار هم دستور بیان خاصی وجود دارد و همان‌طور که در دستور زبان‌ها، صرف و نحو وجود دارد، در دستور بیان هم صرف و نحو هست؛ یعنی باید باشد. قبلاً گفتیم که باید مثل کشف و استخراج دستور زبان که از بررسی خنون نظم و ترگشته و معاصر صورت گرفته است، برای درست خواندن و تلفظ صحیح کلمات و اجزای جمله، و بیان ترکیب‌ها و جمله‌های ساده و مرکب و بسیاری نکته‌های دیگر هم باید پنجم و موازین اصولی و قواعد بیان را برای گویندگی اعظم و فنی که مربوط به وسایل ارتباط جمعی

صوتی- تصویری یا رادیو و تلویزیون است. از بررسی آن همه کتاب‌های نظم و نثر بیرون می‌آوریم. یا به اصطلاح استخراج کنیم. اما درباره صرف و نحو زبان و اشارهای که به صرف و نحو بیان شد، باید توضیح بیشتری بدهیم.

تعریف صرف و نحو از کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی تألیف پروفسور احمد شفایی به طور فشرده نقل می‌شود:

«بررسی اجزای کلام و شناختن آنها در شکل‌های ظاهری و تغییراتی که می‌کنند، برای آنکه بعداً با هم و در کنار هم جمع شوند تا علم صرف می‌گیرند»

«هر علم نحو، دانش پیوند دادن کلمه‌ها و اجزای زبان در ترکیب‌ها و سپس در جمله‌های ساده و در نهایت در جمله‌های مرکب است» برای انتقال مفاهیم گوناگون»^۱

این وظیفه صرف و نحو دستور زبان برای نوشتن است. همین قاعده و ترتیب را می‌توان در دستور بیان هم به کار گرفت. تکیه در وضوح کلمه و در اجزای جمله زمانی که به تنهایی و به صورت مجزود است، و هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود، و باز با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد و بیان می‌شود، تفاوت اساسی دارد.

حالت بیان و آهنگ ادای کلمات بستگی به آهنگ جمله دارد و بیرون هر جمله‌ای، آهنگش متناسب با مفهوم پیام و مقصود و منظور گوینده در تغییر است. پس اجزای کلام و کلمات تشکیل دهنده هر جمله‌ای هم، تابع آهنگ ادای کل جمله خواهد بود. در جمله‌های پیوسته، هر جمله آهنگ کاملی دارد که با کسی تعلق، و یا کسک، حرف ربط، و ... به جمله یا جمله‌های بعدی پیوند

۱. کلمه‌ها و جمله‌های مرکب و ترکیب‌های پیوسته و وابسته به طور کامل در مربوط به فصل جداگانه ترکیب نثری از دکتر علی‌اکبر دهخدا آورده شده است.

می‌خورد مانند این جمله: «صبح زود از خواب بیدار شد. صبحانه خورد و به اداره رفت.»

همین جمله بدون به صورت مرکب یا وابسته باشد، پیوند جمله‌ها بیشتر خواهد بود و در نتیجه، در بیان آن، باید تعلق بیشتری بدیوب: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت.»

در جمله مرکب پیوسته سه جمله را یکی پس از دیگری و به صورت پیوسته و با استفاده از دو علامت پیوند «و» و «و» بیان می‌کنیم و بین هر کدام از جمله‌ها، کمی درنگ یا مکث مختصر کافی است. اما در جمله مرکب وابسته، معنی و مفهوم در نتیجه بیان جمله، فرق می‌کند. منظور و مفهوم جمله وابسته این است که، به این دلیل که توانست صبح زود از خواب بیدار شود، صبحانه خورد و به اداره رفت، یا به این دلیل که صبح زود از خواب بیدار شده بود، توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. مفهوم عکس آن، این است که، اگر صبح زود بیدار نشده بود، نمی‌توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. این وابستگی به دلیل وجود حرف ربط «چون» است و در چنین یاتی تعلق بیشتر خواهد شد و تعلق حتی کتش بیشتر آخرین کلمه یا آخرین هجای کلمه. این حالت تعلق و کشش، روی تکیه هجا اثر می‌گذارد و در نتیجه آن در معنی واژه، تغییر به وجود می‌آورد. شبیه همان حالتی که قبلاً گفته شد، تبدیل «بای» به وحدت یا تکره، به «بای» نسبت یا مصدری، یا تغییر «ت» ضمیر در واژه «حالت» به معنی حال تو که به علت تغییر محل تکیه از هجای ماقبل آخر (حالا) به هجای آخر، (حالت)، تغییر در معنی کلمه را موجب می‌شود و تبدیل آن به «حالت» (تکیه در آخرین هجا) به معنی وضوح، کیفیت، چگونگی و وضع و حال.

با در ایاتی از قصیده عبدالرزاق، که بسیار هم شنیدم، در خواندن، به دلیل بی‌توجهی یا به جهل رعایت تعلق، لغایت آقای تو را با تغییر محل هجای

تکبه بر. تبدیل به لغابت (نا پایان و انتها) شده است (چون تلفظ «خ» و «و» در فارسی به یک گونه استناد همین طور. سرایت اسرای نوا) تغییر جای تکبه و تلفظ اشتباه آن به صورت سرایت (الترکدن، صری بودن) و بسیاری کلمه‌های نظیر آنها که معنی و مفهوم شعر را یا تغییر داده یا کاملاً بی‌معنا کرده است.

این تغییر تکبه هجا در تلفظ حرف ربط یا پیوند «و» که به صورت «آ» یا «و» بیان شود نیز هست. در جمله مراقب و ایست. «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و (و) به اداره رفت.». اگر حرف ربط را با آوای «و» ادا کنیم. «و» یک هجای تکبه بر خواهد بود و قبل از آن کلمه «خورد» یک هجای کشیده است و اگر حرف ربط را «آ» تلفظ کنیم. «خورد» تبدیل به دو هجا خواهد شد. یکی «خورد» و دیگری «آ» و دو جمله ساده «... صبحانه خورد» به اداره رفت» وابستگی بیشتری خواهد یافت و سریع‌تر هم بیان خواهد شد.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه کلام

در فصل تکیه در زبان فارسی پس از بررسی اظهارنظرهای چند تن از استادان زبان، با یک نوع تکیه آشنا شدیم. از این جهت می‌گویم یک نوع تکیه. زیرا که تکیه در زبان فارسی منحصر به همین نوع است که بعضی استادان تعریف کرده‌اند نیست. همچنین باید بدانیم که تکیه یکی از واحدهای زیر زنجیری زبان است که در بیان و در گفتار اعمال می‌شود. ولی در زنجیره کلام و در خط و نوشتار علائقی برای آن نداریم و در حقیقت بر جسته‌تر کردن آوایی قسمتی از کلمه است یا بر بستگی خاصی یک هجا از کلمه است. این بر بستگی هجایی اغلب موسیقی کلام، وزن و بیان زبان فارسی را ممکن می‌سازد و در ساخت این موسیقی نقش اصلی را دارد و در بسیاری موارد هم سوییچ نماز و تغییر معنایی می‌شود که نمونه‌هایی از آن را مشاهده فرمودید و با تأمل و تغییر تکیه هجا در کلمات فارسی آشنا شدید.

اما نوع دوم تکیه در زبان فارسی، بر جسته‌تر کردن واژه یا کلمه‌ای از زنجیره کلام یا جمله است. بدون اینکه در تکیه هجا یا هجایی تکیه بر، دخالت یا اثری داشته باشد یا تغییری در آن به وجود بیآورد.

مثالی برای تکیه نوع دوم بیآوریم:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشگاه دیدم»

این یک جمله ساده خبری است. بدون پیچیدگی. در بیان همین جمله ساده و برای آنکه منظور و مقصود پیام‌رسان به‌طور روشن ادا شود و گاهی هم برای کامل شدن معنی و مفهوم پیام، حتی برای تأکید بر موضوعی خاص، باید بر روی یک یا چند کلمه تأکید بیشتری بکنیم و آن کلمه یا کلمات را با برجستگی بیشتری ادا کنیم.

اگر گوینده پیام بخواهد بر فاعل جمله که در اینجا «من» است تأکید کند، «من» را با برجستگی خاصی که نام آن را هم تکیه گذاشته‌اند بیان می‌کند و مقصود این می‌شود که من یرویز را دیدم، نه کسی دیگر. آنکه روی «من» است.

ما هم مثل زبان‌شناسان برای این توج «تکیه» علامتی را بر روی کلمه یا کلماتی که تکیه می‌گردد قرار می‌دهیم. با اجازه استادان برای این تشابه و علامت بی‌زی شبه عدد ۸ بر بالای کلمه مورد نظر می‌گذاریم. فراموش نشود که انتخاب این علامت برای گویندگان است و شبهه به عدد ۸ بودن آن هم به این دلیل است که می‌توان زوایه آن را کم یا زیاد کرد:

/ ^ / ^ / ^ / ^

«من امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان این دیدن را برجسته کند و به اصطلاح بر آن تأکید نماید، تکیه کلام را روی واژه «امروز» قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من [^]امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

یعنی این دیدن همین امروز اتفاق افتاده است نه دیروز یا پیش یا هر زمان دیگری.

اگر پیام‌رسان، بخواهد زمان را دقیق‌تر اعلام کند، تکیه را تا «صبح» هم ادامه می‌دهد و تکیه را روی هر دو واژه «امروز» و «صبح» می‌گذارد. زیرا که

زمان امروز خیلی دقیق نیست و می‌تواند تمام طول روز را در برگیرد. پس می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اما زمان در امروز صبح هم می‌تواند مثلاً از ساعت ۷ تا حدود ۱۲ باشد. پس اگر گویند پیام بتواند زمان دیدن یرویز را دقیق‌تر از این بیان کند، به ترکیب امروز صبح، ساعت ۸ را هم اضافه می‌کند و تکیه و تأکید را روی «امروز صبح ساعت ۸» می‌گذارد و این ترکیب را بکسره و با تکیه و تأکید بیان می‌کند:

«من امروز صبح ساعت ۸ یرویز را در دانشکده دیدم»

به همین ترتیب اگر پیام‌رسان قصدش اشاره به شخص «یرویز» باشد و بتواند بگوید که یرویز و نه شخص دیگری را دیدم، تکیه کلام را روی واژه یرویز قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اگر پیام‌رسان بتواند محل ملاقات را نشان بدهد و بر روی محل ملاقات تأکید داشته باشد، می‌تواند تکیه کلام را روی دانشکده بگذارد و بگوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

توجه داشته باشید که دانشکده هم جای بسیار بزرگی است و چندین اتاق و محل‌های گوناگون دارد و اگر پیام‌رسان، بتواند محل ملاقات را دقیق‌تر بیان کند، می‌تواند قبل از دانشکده نام محلی را هم اضافه کند و مثلاً بگوید «کتابخانه دانشکده» حتی پس از دانشکده، برای دقت بیشتر در دادن نشانی بگوید: «کتابخانه دانشکده ادبیات» و تکیه کلام را روی تمام این ترکیب بگذارد (اولرد جزئیات دیگر، مثلاً اینکه فشار تکیه بین این سه واژه چگونه تقسیم خواهد شد و تکیه از نوع شدت یا ارتفاع باید باشد و به چه نسبت و

شعر نمی‌شود. گوینده خود در عمل و در زمان گویندگی به این ظرایف خواهد رسید.

پس اجازه بفرمایید برای اینکه انتخابی نکنیم و فراموشمان نشود نام این دو نوع تکیه را مشخص کنیم.

تکیه نوع اول را که موسیقی کلام و وزن شعر و وزن بیان فارسی را می‌سازد و جایگاهش مشخصاً روی هجای کلمات است و در فصل گذشته با آن آشنا شدیم «تکیه هجایی» یا «تکیه هجاء» یا «هجای تکیه بر» می‌نامیم و تکیه نوع دوم را که در انتقال معنی و مفهوم پیام نقش حتی نقش اساسی دارد «تکیه ویژه» یا «تکیه کلام» نام می‌گذاریم.

من زبان‌شناس نیستم و ادعایی هم در این زمینه ندارم. اگر هم اظهار نظری می‌کنم یا حرفی از دانش زبان‌شناسی می‌زنم اطلاعاتی است که از کتاب‌های زبان‌شناسی به‌دست آورده‌ام. ادیب هم نیستم ولی نوشته‌های چندین خرمین دانش استادان ادبیات بوده و هستم. من یک «گوینده» هستم و هر چه را که آموخته‌ام برای استفاده در فن بیان و کار گویندگی بوده است. ادبیات، زبان‌شناسی و هر چه را که خوانده‌ام و آموخته‌ام برای استفاده در گویندگی بوده است.

پس اگر در بعضی مواقع و در بعضی موارد اظهار نظری می‌کنم خدای نخواست به‌سزای به‌ساحت مقدس و محترم این استادان عزیز نیست. کار و حرفه گویندگی همان‌طور که می‌دانید تازه و جدید است و باید برای شناختن و شناساندن آن سعی کرد. من هم این کار را می‌کنم.

در جست‌وجوی مطالب مختلف و شاید تازه هر کتابی را که داشتم دارم و می‌شناختم. مطالعه کرده‌ام حتی کتاب‌های فارسی دبیرستان را و مخصوصاً کتاب‌های «زبان فارسی» دبیرستان را که همه نوع مطلبی در آنها برای استفاده دانش‌آموزان فراهم آمده است. نام مؤلفان را که در ابتدای کتاب خواندم به

ارزش و اعتبار آن بیشتر آگاه شدم و دانستم که برای کار من بسیار مفید خواهد بود. همچنان که همین‌طور هم شد.

نکته‌ای که در درس ششم زبان فارسی [۵] و زیر عنوان «واحد‌های زیر زنجیری گفتار» توجه مرا را جلب کرد، برایتان شرح می‌دهم و فکر می‌کنم در بررسی و شناخت «تکیه» مفید است.

ابتدا اجازه بفرمایید. عین مطلب کتاب را نقل کنم:

تکیه

«هنگام ادا کردن یک جمله، برخی از هجاهای آن را بر جسته‌تر و مشخص‌تر از هجاهای دیگر تلفظ می‌کنیم. مثلاً به جمله‌ی «هر کس باید تنها مقاله بنویسد» توجه کنید. بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی / تن / یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند. در حالت اول، منظور ما این است که هر کس بدون کمک دیگران باید مقاله بنویسد. اما در حالت دوم، می‌گوییم هر کس باید فقط مقاله بنویسد و نه چیز دیگر بنویسد. به این واحد زیر زنجیری - یعنی ادای یک هجا با شدت و فشار بیشتر - در اصطلاح «تکیه» می‌گویند»

و پس از آن جای هجاهای تکیه‌دار، در زبان فارسی، در اسم (فرد و جمع) یا صفت و در افعال به صورتی مختصر بیان می‌شود.

برای فهمیدن و درک مطلبی که با عنوان «تکیه» در کتاب زبان فارسی [۵] نظام جدید آموزش متوسطه آمده، باید آن را دوباره خواند. یک بار دیگر قسمتی از این جمله کتاب فارسی را مرور کنیم:

«بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی / تن / یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند»

برای درک بهتر نکته‌های این درس نخست باید توجه داشته باشید که در زبان فارسی دو تکیه وجود دارد:

۱- تکیه هجاء

۲- تکیه کلام یا تکیه واژه

بهتر آن است که این تکیه را همان تکیه کلام بنامیم، زیرا گاهی تکیه بیشتر از یک کلمه را دربرمی‌گیرد.

همچنان که گفته شد و در انواع «تکیه هجاء» دانستیم، اسم به‌طورکلی در هجایی آخرین خود تکیه می‌گیرد، مثل:

افراسیاب، سمو، استخوان، کتاب، دفترچه، گل، پروردگار، پنهان، فرش
یا هر اسم دیگری، آخرین هجایی آنها یعنی «- باب-» «نوه» «سوزان»...

تکیه‌دار است و اگر اسمی یک هجایی باشد، مثل گل، فرش، یا سرو، تن همان یک هجاء تکیه دارد. هر اسمی در صورتی که جمع بسته شود، که در زبان فارسی با دو علامت «هاء» و «ان» این کار صورت می‌پذیرد، تکیه باز هم در آخرین هجاست، یعنی تکیه به علامت جمع منتقل می‌شود، زیرا هر اسمی با علامت جمع، ترکیب می‌شود و همچون یک واژه، آخر آن تکیه خواهد داشت؛ کتاب‌ها، سرزمین‌ها، گلخانه‌ها، سربازان، باتوان، فرزندان و هر نمونه دیگر.

با این قاعده، وقتی پس از کلمه «ان» علامت جمع «هائ» می‌آید دیگر نمی‌توانیم به نوبت گاهی به «ان» و گاهی به «هائ» تکیه بدهیم. یک تکیه وجود دارد و آن هم روی علامت جمع یعنی «هائ» است. حتی اگر واژه «تھا» را جمع تن بنامیم و آن را یک واژه بنامیم، باز مشمول قاعده تکیه اسم و انواع آن می‌شود که در هجایی آخر تکیه دارد. به این ترتیب به هیچوجه «ان» در واژه تنها تکیه نخواهد گرفت.^۱

۱. اول آنکه جمله دارای بار ملکه در آن، بود یک استثنا بوده بود. به این ترتیب

واژه «تجاه» در زبان فارسی چند معنی دارد. یکی همین که صحبتش بوده جمع ن، معنای دیگر آن چنین است، بگفته بدون دیگری بودن، تک و تنها. واحد و نیز به معنی فقط. مثل اینکه در مقام اظهار عشق و علاقه می‌گوییم: تنها ترا دوست دارم. یا در این جمله: تنها تو از این موضوع با خبری.

در هر صورت و با هر معنی که برای «تجاه» قابل باشیم، این واژه یک هجای تکیه بر دارد و آن هم هجای «تجاه» یعنی آخرین هجای تنها.

ما بدون مشکلات کار گویندگی و بیان معیار را بررسی می‌کنیم. در اینجا باید بگوییم که همین واژه تنها را با توجه به معنی آن که جمع «ن» باشد و برای انتقال معنی و مفهوم به شنونده (در بیان حالت جمع) بین ن و ها کمی درنگ می‌کنیم. بدون قطع قس، حتی بسیاری از ویراستاران و استادان زبان هم در مواقع نوشتن اگر منظور از «تجاه» جمع ن باشد آن را جدا می‌نویسند: «ن‌ها» و نه «تجاه» البته هم ویراستاران و هم گویندگان این کار را برای انتقال بهتر و کامل‌تر پیام می‌کنند و مستأ توجیه دارید که این درنگ کوتاه، سریع و بدون قطع قس، تفسیری در تکیه هجا و محل آن ایجاد نخواهد کرد. یعنی نباید ایجاد بکند. مقایسه کنید با کلمات مشابه دیگر مثل: دست‌ها، پاها، ابروها، صورتها، چوب‌پاره‌ها و غیره.

پس اینکه در کتاب فارسی دبیرستان آمده است: «اگر تکیه روی هجای اول / ن / یا روی هجای دوم / ها / باشد، معنی جمله تغییر می‌کند» از اساس

توجه دارید: قس: علم ما آلهما اعداداً و علمیت بهت را بدیده. بهت علم ما و آلهما اعداداً و علمیت بهت را بدیده. هر چند «قد» که بر آنرا «تطلب» می‌نویسم. بر ما محل «علمی» بدیده، تمام بر تکیه روی هجای اول «علم» ما آلهما است. حالت چهره‌ها عزیزاً باقرا آوامی و ذره و ذره چند بهت با محل «بدیده»، تمام بر تکیه «تطلب» می‌نویسم است و تکیه مجاری و حالت جمع است. روی آخرین هجای جمله: علم ما و آلهما.

انتباه و غلط است و مخالف قواعد زبان فارسی و دستور زبان و زبان‌شناسی است.

برگردیم به جمله‌ای که در کتاب فارسی آمده و بجای حرف دارد.
«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

در همین جمله، دو منظور یا دو مفهوم (با تغییری در هجا که در نظر داشتند) بررسی شده است:

۱- هر کس بدون کسک دیگران، باید مقاله بنویسد.

۲- هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد.

اگر بخواهیم در اینجا به نتیجه درست (اشبه آنچه مورد توجه در کتاب بوده) برسیم تا با هم از تکیه نوح دوم یعنی تکیه کلام یا تکیه واژه کسک بگیریم.

در صورت اول که «هر کس بدون کسک دیگران باید فقط مقاله بنویسد» باید تکیه کلام را روی واژه «تنها» بگذاریم و پس از آن لفظی درنگ کنیم. تکیه کلام را با علامت A روی واژه مورد نظر (که در حالت اول «تنها» است) مشخص می‌کنیم:

«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

در صورت دوم، «هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد» باید تکیه کلام را به واژه «مقاله» بدهیم و علامت را روی آن واژه بگذاریم تکیه کلام در اینجا نیز با علامت A روی واژه مقاله، نحوه بیان جمله را مشخص می‌سازد:

«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

به این ترتیب معلوم است که برداشت کتاب درسی دبیرستانی نظام جدید انتباه و ناروایت و در ضمن دانستیم که در زبان فارسی علاوه بر تکیه هجا،

تکیه کلام هم داریم که در ارتباط با معنی جمله است و جابجایی آن می‌تواند معنی جمله را یکلی متفاوت کند.

چون در این بجای کتاب «زبان فارسی» فقط از یک توج تکیه نام برده شده است، (تکیه هجا)، نمی‌شود دانست که آیا به توج دوم تکیه (تکیه کلام یا تکیه ویژه) هم اعتقاد و با آن آشنایی دارند یا خیر؟ و آیا این اسم را مناسب می‌دانند یا نام دیگری بر آن می‌نهند؟

تفاوت معنایی در همان هجای تکیه بر، یا تکیه هجا هم ممکن است. مثل موردی که در کتاب آمده:

در هائیه صفحه بعدی کتاب، اشاره‌ای مختصر به «ی» نکره و «ی» مصدری شده است که: «ی» نکره تکیه را به خود اختصاص نمی‌دهد مثل: دانشجویی از مر وارد شد. در حالی که «ی» مصدری تکیه می‌گردد. مثل: دوران دانشجویی پادشاه خیز. ما نیز در فصل تکیه در زبان فارسی، در بررسی توج اول یعنی تکیه هجا به‌طور مشروح و با ذکر نمونه‌هایی آن را توضیح دادیم. یادآوری می‌کنم که:

«ی» پس از اسم در حالت نکره مانند حالت اضافه است. یعنی حرف آخر کلمه اگرچه با «ی» (علامت نکره) هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بر تکیه است. اما در حالت نسبت یا مصدری فرو می‌کند. یعنی «ی» نکره با «ی» نسبت و مصدری، متفاوت عمل می‌کند. در حالت نسبت یا مصدری (آخرین هجا (هجایی که به کمک «ی» ساخته شده) تکیه می‌گردد مثل شاگردی و شاگردی، استادی و استادی، ناتوایی و ناتوایی، هیدستی و هیدستی... هر کدام از این ویژه‌ها در دو حالت «نکره» و «نسبت» خوانده می‌شوند. اولی نکره و دومی نسبی و مصدری.

علامت و نشانه‌ای را که برای هجای تکیه بر یا تکیه هجا به صورت (V) در

زیر همان‌ها قرار گذاشتیم به خاطر دارید؟ گرفته می‌تواند در واژه‌هایی که مسکن است غلط خوانده شود یا در تکیه‌های آنها به شک و تردید دچار شده از این علامت استفاده کند. مثل وصیلت (به معنی وصل تو) و وصیلتی (به معنی پیوند زناشویی) یا در ترکیب‌هایی: پازگشت (فعل) و پازگشت (مصدر)، پازدائیت و پازدائیت (در فصل ترکیب‌ها تفاوت و تمایز آنها با توضیح بیشتر آمده است).

در مورد «ی» نکره و «ی» نسبت که گرفته اغلب به تردید می‌افتد و اشتباهی می‌کند. من سال‌هاست برای برهیز از اشتباه به‌طور استثنای برای این دو نوع «ی» علامت دیگری بکار می‌روم: برای «ی» وحدت و نکره مثل تابستانی (یک تابستان) زیر «ی» یک ۱ کوچک می‌گذارم: «تابستانی» (تابستانی گرم در راه است) و برای حالت مصدری و نسبت همین علامت را به صورت اقلی می‌گذارم: «تابستانی» (با گرم شدن هوا میوه‌های تابستانی از راه می‌رسند).

در جدول زیر چند واژه را برای نشان دادن محل تکیه‌ها در هر سه حالت با دو نوع علامت پیشنهادی ملاحظه خواهید کرد:

اسم	نکره یا مفرد	نسبت یا مصدری
شاگرد	شاگردی / شاگردی	شاگردی / شاگردی
دانشجو	دانشجویی / دانشجویی	دانشجویی / دانشجویی
بهدیست	بهدیستی / بهداشتی	بهدیستی / بهداشتی
معمار	معماری / معماری	معماری / معماری
فرزانه	فرزانه‌ای / فرزانه‌ای	فرزانه‌گی / فرزانه‌گی
دیدبان	دیدبانی / دیدبانی	دیدبانی / دیدبانی

به هر حال گرفته در انتخاب علامت که برای راهنمایی اوست ساختار است.

اکنون در چند جمله یکی از این نوع کلمات را مثلاً کلمه «دیوار» را در دو حالت نکره و نسبی بررسی می‌کنیم:

«مان آنها فقط دیواری فاصله بوده» (یک دیوار).

حالا سعی کنیم «دیواری» با حالت نکره را با «دیواری» با حالت نسبت جایجا کنیم:

«مان آنها فقط دیواری (دیواری) فاصله بوده» (منسوب به دیوار).

ملاحظه می‌فرمایید که با این جایجایی تکیه جدا و در نتیجه آن همه چیز جمله تغییر می‌کند. آوا و نحو جمله به هم می‌ریزد، معنی آن از دست می‌رود و جمله از پایه شلط می‌شود. اکنون این واژه جدید و تغییر یافته را باید در جمله‌ای دیگر و با مفهومی دیگر بکار برد. «ما در مدرسه، روزنامه دیواری داشتیم»

در جمله زیر واژه «دیوار» را در هر دو حالت نکره و نسبت با هم می‌آوریم: «در مدرسه ما دیواری بود که همیشه روزنامه‌های دیواری را روی آن دیوار نصب می‌کردیم» حالا هر دو واژه را در ذهن خود مرور می‌کنید.

می‌توان چندین نمونه شبیه آن را ساخت.

حالا همان واژه «تپاه» را در نظر بیاورید، در دو جمله متفاوت یکی با باری وحدت یا نکره و دیگری با باری نسبت یا مصدری:

۱- او در زندگی مرد تهایی است. (یک مرد تنها است)

۲- او در زندگی عاشق تهایی است. (تهایی را دوست دارد)

ساختار این دو جمله به هم نزدیک است و حتی با آندگی مسامحه در تألیف می‌توان دو جمله را کاملاً شبیه هم ساخت و واژه «مرد» یا «عاشق» را عیناً در هر دو جمله به عنوان فاعل آورد.

- ۱- او در زندگی مرد تنهایی است. (یک مرد تنها است)
 - ۲- او در زندگی عاشق تنهایی است. (تنهایی را دوست دارد)
- ولی اینجا از سوازه نامر است و نمی‌توان با یک یا چند مورد نامر و استناد قاعده ساخت.

از دیگر واژه‌هایی که با تغییر تکیه هجا، تبدیل به دو واژه با دو معنی متفاوت می‌شود، می‌توان از چند نمونه دیگر هم یاد کرد. مثلاً دو واژه کتابت به معنی نوشتن و عمل نوشتن با تکیه در آخرین هجا و واژه کتابت به معنی کتاب تو. با تکیه در هجای ما قبل آخر. یا دو واژه حالت به معنی وضع و چگونگی چیزی با تکیه در آخرین هجا و حالت به معنی وضع و حال تو. با تکیه در هجای ما قبل آخر و چندین واژه شبه اینها. یکی به صورت اسم و اسم مصدر و دیگری به صورت اضافه (مضاف و مضاف الیه) با ضمیر متصل.

هیچ‌کدام از این دو واژه‌های «یک شکل» نمی‌توانند در یک جمله و به‌جای یکدیگر بنشینند و کارکردی با معنی درست داشته باشند. زیرا هر کدام معنی جداگانه‌ای دارند. فقط در خط و کتابت شبه هستند ولی در تلفظ و تغییر جایگاه تکیه هجا از یکدیگر متمایز می‌شوند. در نتیجه در بیان معیار رادیو، این جایگاه تکیه هجا فوق‌العاده مهم است و در تلفظ آنها باید دقت کرد.

گوینده باید قبل از ضبط یا پخش، با دقت کافی جمله‌های حاوی پیام را مرور کند تا معنی درست آن را درک نماید. در این صورت است که اشتباه نخواهد کرد. بارها این بیت معروف شیخ اجل سعدی را از رادیو شط و اشتباه شنیده‌ام: (خدایا به عزت که خوارم مکن / به دل گنه شرمسارم مکن سعدی خدا را به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهد. عزت = بزرگی و جلالت تو = عزت تو. خداوند! تو را به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهم که مرا خوار مکن. نمونه‌های متعدد کاربرد تکیه کلام و استفاده نامرست آن را در ضمیرها می‌توان شنید. مثلاً در ضمیرهای پس از جمله به عراق بود که:

«روز اولین دلیلیا در فرود» و «بندک با زمین نشست» (تکیه کلام روی عید زمین نشست) «با سگر هواپیمای دیگر در هوا می‌مانند» یا سگر برای اولین بار است که هواپیمایی به زمین می‌نشیند؟ آیا اتفاق مهم این است؟ یا برای اولین بار؟ یا حتی فرودگاه بغداد؟

به نظر می‌رسد که گویندگان ضربه به افعال آخر جمله‌ها بیشتر علاقه دارند زیرا تکیه کلام را اغلب روی آنها می‌گذارند؛ مثلاً در خبرها بود که طبق تحقیقات - شروع بیماری سارس از یک الکترونیک آغاز شد. گوینده تکیه کلام را روی «آغاز شده است» گذاشت که بکلی معنی و مفهوم جمله خراب شد. در حالی که باید تکیه روی «کلیتیک» باشد تا معنی مورد نظر به دست آید. طبق تحقیقات شروع بیماری سارس از یک کلینیک آغاز شده است. یا در همان بخش ضربه خوانده شد: خبرنگار ما با آلوی - به مصاحبه می‌نشیند. یعنی به طریق مصاحبه روی زمین می‌نشیند یا منظور این است که این مصاحبه ایستاده یا خوابیده صورت نگرفته است. بلکه نشسته انجام گرفته است.

باز در همین بخش شنیدم که - به این ترتیب تعداد تلفات این زمین لرز به دو هزار نفر می‌رسد. گوینده با این تکیه کلام غلط، بی‌فکری و بی‌توجهی خود را ثابت می‌کند. باید تکیه کلام را روی تعداد تلفات که به «دو هزار نفر» رسیده است بگذارد.

در یک بخش دیگر ضربه گوینده پس از اینکه خبرهایی را جمع به افغانستان خواند، گوینده دیگر گفت: اکنون می‌فرایم، «دیگر رویدادهای افغانستان (تکیه روی افغانستان) تکیه‌ای که روی کلمه افغانستان گذاشت با وجود اشتباهی که به «دیگر رویدادها» کرد، تعجب‌برانگیز بود. و اضافه بر این معلوم شد به خبرهایی که گوینده هنگامش از افغانستان خوانده بود هم اصلاً توجه ندانسته است. اگر اشکلی داشت می‌داشت از تکیه «دیگر رویدادها» باید توبیخ جلب می‌شد و تکیه کلام را روی «دیگر رویدادها» می‌گذاشت.

این نمونه‌ها را از یکی دو بخش ضربه و تنها به اتفاقی که گوش کردم، ارائه

دام. از این قبیل اشتباه‌های مربوط به تکیه کلام در همه برآمدها وجود دارد و شنیده می‌شود. من قصد ندارم «اشتباه‌ها» را ردیف کنم ولی شما خودتان اگر مایل باشید و کمی دقت کنید در همه برآمدها و همه بخش‌های ضری، این تکیه کلام‌های غلط و اشتباه را خواهید شنید البته تریه داشته باشید اینها فقط اشتباه‌های تکیه است و غیر از غلط‌های رایج و انواع دیگر غلط خوانی‌ها است.

در تکیه هجا گفتیم که زبان‌شناسان عموماً «تکیه هجا» را از نوع زیر و بی می‌دانند که در آن عامل «ارتجاج» که همان زیر و بی آوا باشد، دخالت دارد. به قول دکتر خاطری که خود در آزمایشگاه فونیک پاریس تحقیق دقیق به عمل آورده:

«به موجب این تحقیق ثابت شده است که تکیه کلمه در فارسی امروز، نتیجه شدت صوت نیست، بلکه برخلاف نظریه زبان‌شناسان اروپایی عامل «شدت» در آن بسیار ضعیف است و در مقابل عامل ارتجاج به وضوح تمام وجود دارد. حتی همان صفت زبان‌های باستانی هند و اروپایی و از آن جمله سنسکرت و یونانی، در فارس امروز وجود دارند.»

در همین کتاب (هوزن شعر فارسی)؛ استاد خاطری اشاره می‌کند که «دانشندان اروپایی در کلمات فارسی یک تکیه اصلی و یک تکیه ثانوی یا فرعی تشخیص دادند و اگر چه سریملاً درباره ماهیت تکیه فارسی پسری نوشته‌اند، از بیان ایشان به خوبی آشکار است که آن را «تکیه شدت» شمرده‌اند.»

ولی ما در تقسیمات خودمان دو نوع تکیه را بررسی کردیم. یکی تکیه در یکی از هجاهای کلمه و دیگر تکیه روی یکی از کلمه‌ها یا ترکیب‌های جمله.

۱- تکیه هجا و ۲- تکیه کلام.

نصوح می‌گنم که در اینجا منظور استاد تنها تکیه هجاست و احتمال می‌دهم آن دو نوع تکیه که دانشمندان اروپایی اشاره کرده‌اند همان تکیه‌های هجا و کلمه باشد. که البته استاد خاتلری فقط از تکیه هجا نام برده و آن را از نوع (زیروسی یا «ارتفاع» می‌داند و به نوع دیگر تکیه استارهای نمی‌گفت. دکتر خاتلری سپس اضافه می‌کند:

«نتیجه‌ای که از تحقیقات آزمایشگاهی مزبور به دست آمده است به اختصار از این قرار است:

۱- هجای تکیه‌دار، چه در آغاز و چه در پایان کلمه همیشه شامل ارتفاع صوت است و این ارتفاع (یا زبری) نسبت به هجای بی‌تکیه میان ۹ و ۳ نیم برده می‌باشد.

۲- آهنگ (son) از تکیه (Accent) جدا نیست. هر جا که تکیه هست، ارتفاع صوت بیشتر می‌شود و در هیچ موردی، یکی را جدا از آن دیگر نمی‌توان یافت. بنابراین می‌توان گفت، تکیه در کلمات فارسی عبارت است از ارتفاع صوت که اغلب با آنگ شدن همراه است.

۳- تکیه فارسی هیچ با استداد مربوط نیست. یعنی تکیه هم روی هجای کوتاه و هم روی هجای بلند ممکن است واقع شود.

۴- موضع تکیه روی یکی از هجا‌های هر کلمه تابع ساختار صرفی آن کلمه است. یعنی هر یک از انواع کلمه در محل معینی تکیه دارد و در موارد بسیار نوع صرفی دو کلمه که از حیث حروف با هم یکسان هستند، بر حسب موضع تکیه تشخیص داده می‌شود.

آنچه من گفتم و همین جایگاه تکیه در هجای کلمات و تأثیر عامل زیروسی در تکیه هجا و تمایز معنایی در تغییر جای تکیه هجا (ساختار صرفی کلمه) همه با تحقیقات استاد خاتلری مطابقت دارد. اما نوع دوم تکیه،

احتمالاً می‌تواند همان برداشت دانشمندان اروپایی باشد که به دو تکیه در زبان فارسی اشاره کرده‌اند.

به هر حال اگر تکیه‌ها از نوع ضمیرات زبروحی است و عامل ارتجاع در آن وجود دارد، تکیه کلمه به طور قطع از نوع «شدت» خواهد بود. زیرا از یک طرف آمدن تکیه کلام، تأثیری در عدم یا وجود تکیه‌ها و یا ضمیری در محل‌های تکیه بر ندارد و از طرف دیگر، استفاده از عامل به وجود آورنده تکیه‌ها (با درجه زبروحی) در تولید و ایجاد تکیه دیگر درست نیست و با تکیه اول متداخل خواهد داشت. پس «تکیه کلام» باید از نوع «شدت» باشد. البته من متأسفانه آزمایشگاهی حتی ابتدایی و ساده هم در اختیار ندارم و تنها متکی به توان‌های شماری و تجربیات چند ساله خود هستم و امید دارم استادان زبان شناسی و پژوهشگرانی که امکانات و آزمایشگاه‌های فونتیکی و آوالتی در اختیار دارند، این نظر را تأیید یا اصلاح کنند.

نتیجه اینکه در زبان فارسی دو نوع تکیه که هر کدام به نوعی ایجاد نظارت در معنی و تمایز در کلام و پیام می‌کنند وجود دارد. یک نوع آن در ذات کلمات و در یکی از اجزای کلمه است که نامش تکیه‌ها است و نوع دوم که بدون متداخل و ضمیر در تکیه‌ها روی کلمات یا ترکیبات واقع می‌شود و نامش را تکیه کلام گذاشتیم، تابع مفهوم جمله است و می‌تواند در هر کجای جمله قرار بگیرد. تکیه‌ها از عامل زبروحی با ارتجاع است و تکیه کلام از عامل شدت یا ضمیر فشار هوای بازدم.

استفاده نابجا و شلط از تکیه (هر دو نوع) که فراوان به گوش می‌رسد و موجب اختلال و اشتباهات معنی، حتی ضمیر معنی می‌شود، و اثر بی‌نویسی و عدم اطلاع گویندگان رخ می‌دهد که من به ذکر نمونه‌هایی از آن اشاره کردم و معتمد آگاهی گوینده و نظارت و کنترل ادار، برکنار گویندگان، میزان این اشتباهات را تا حد فراوانی پایین خواهد آورد.

در تکیه هجا دانسیم که در ترکیب‌های اضافه و صفت و موصوفه کسره میان کلمه‌ها تکیه نمی‌گردد مانند خانه پدری. آسان‌ی آبی. سبای فرزانتگان. اخطای حریق. پدر مهربانی من. شعر ناب صدای سخن عشق. خانه روی آبی. روی زبرجد و هر نوع ترکیب دیگر. در این ترکیب‌ها گریه کسره میان دو کلمه با حرف ساکن آخر کلمه اول یک هجای کوتاه می‌سازد. ولی این هجا بدون تکیه است.

اما هنگامی که چنین ترکیبی را برای آرم و نشانه یک برنامه رادیویی انتخاب می‌کنند و از گویندای می‌خواهند آن را بخواند و همراه با موسیقی مناسب در استودیو ضبط می‌کنند. یک اشتباه اطلاق می‌افتد که البته اشتباهی است تا دانسته و بر اثر بی‌توجهی گوینده و تهیه‌کننده برنامه. زیرا هر دو فکر می‌کنند که این ترکیب دو-سه کلمه‌ای. چون آرم و نشانه یک برنامه است و باید برجسته و مشخص و به اصطلاح «آرمی» ادا شود. پس باید کلمات کشدار و با فشار بیشتری ادا شود و گوینده روی کلمات بیشتر توقف کند. تا اینجای کار اشکال و عیب وجود ندارد. ولی عیب آنجا به وجود می‌آید که گوینده همراه با هر کلمه‌ای کسره پس از آن را هم همان اندازه کشدار و با فشار ادا می‌کند. کلمات آرم اغلب با اسند یا صفت یا هر دو. در نتیجه طبق قاعده زبان فارسی. آخرین هجای آنها تکیه بر است. روی. شعر. ضروب. یسندیده. آسان. خانه و سخن و بلا طبق قاعده اگر پس از اسم کسره قرار بگیرد. محل تکیه تغییر نمی‌کند و کسره بدون تکیه خواهد بود. ساقتمان مدرسه. مدرسه بزرگ. زبان فارسی. پدر بزرگی من.

گوینده چون هر دو - سه کلمه (یا بیشتر) را کشدار ادا می‌کند. نادانسته کسره بین کلمات را هم می‌کشد و آن را با فشار بیشتر بیان می‌کند. مثلاً به این صورت (کشدار): (قرار دادن چند «ی» یا چند کسره) را من برای نشان دادن «کنش اشتباه آوردم».

خانه‌ی ی ی بزرگه. انسانِ والا. افسانه‌ی ی ی سزیده. شب‌های ی ی ی تاریخچه. بی‌ستاره. درختانِ سرخ شیراز. گردشِ در باغِ خاطره‌ها. یادِ افسانه بزرگه. انسانِ والا. افسانهٔ سزیده. شب‌های تاریخچه. بی‌ستاره. درختانِ سرخ شیراز و گردشِ در باغِ خاطره‌ها) ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳

شما هم می‌توانید این ترکیب‌ها را به همان صورت «آرسی» پندار انا کنید و با دقت تمام به کتک‌های کلمات و کسره‌ها توجه داشته باشید. حتی در آنجایی هم که کسره نیست (اگردهشی... در باغِ خاطره‌ها) با کسی دقت متوجه خواهید شد که کتک‌ها پیش از اندازهٔ آخر کلمه آهنگ زبان را تغییر می‌دهد. این کتک‌ها بیشتر در بیانِ حروفِ آخر کلمات، تادانسته تأکید و فشار بر روی کسره‌ها به دنبال خواهد داشت و این تأکید و فشار، حالتی شبه تکیهٔ عجا را ایجاد می‌کند.

گوینده می‌تواند کلماتِ آرم را برای تأکید و برپستگی، کشنده ولی به اندازهٔ طبیعی و زیبا انا کند و تکیهٔ عجا را هم رعایت نماید و مراقب باشد که کسرهٔ میان کلمه‌ها هم بدون فشار و تأکید انا می‌شود.

داستانِ راستان، پهلای دل‌انگیزِ جوانی، سخنِ دوست با هر ترکیبِ دیگر. گاه همین حالت (بیانِ کشنده کسره) و البته با کتک‌های کمتر و ضعیف‌تر و غیر از بیانِ آرم، در گویندگی بعضی گویندگان در طولِ برنامه هم هست. برای یافتنِ آن باید توارِ گویندگی آنها را چند بار و با دقت گوش کرد. این حالت بیشتر در بیانِ گویندگانی است که عادت کرده‌اند بر روی همه یا بعضی از کلمات تأکید کنند و از تأکید، بیشتر از آنچه لازم است استفاده می‌کنند. در گویندگی بعضی گویندگان ضربه و تفسره‌های ضربه، این تکیه‌های اضافی شنیده می‌شود. در این صورت بیانِ از فرمِ طبیعی و ریم و آهنگِ زیبای فارسی، خارج می‌شود و گاهی آزار دهنده می‌گردد.

ترکیب‌ها

«ترکیب‌های پیوسته» و «ترکیب‌های وابسته»

در زبان فارسی کلمات بر اساس قوانین نحو زبان، در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم متصل می‌شوند و از مجموع آنها جمله ساخته می‌شود.

زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی است. بر خلاف زبان عربی که از زبان‌های اشتقاقی محسوب می‌شود، بدین معنی که اگر در زبان عربی بخواهند مثلاً از کلمه «علم» کلمات دیگری بسازند، بر اساس قواعد خاصی، یا کم کردن یا افزودن حرف یا حروف‌هایی و در قالب‌های معینی، کلمات مشتق می‌سازند که غالباً از همان صورت اصلی «علم» گرفته شده است، مانند:

عالم، علوم، علما، عالِم، معلوم، معلومات، معلّم، تعلیم، اعلام، اعلام و غیره...

اما در زبان فارسی، مثلاً از واژه «دانش» بدون آنکه صورت اصلی کلمه شکسته شود و تغییر کند، با آوردن پیشوند یا پسوند یا همراهی و پیوند با واژه‌های دیگر، ترکیب‌هایی می‌سازند که هر کدام معنی و مفهوم جدیدی دارد و تعداد آنها فراوان و بسیار است، مانند:

دانش آموز، دانشجو، دانشمند، دانشگاه، دانشکده، دانش انجمن، دانش دوست، دانش یزود، دانشسرا، دانشنامه، یا دانش بی دانش و...

حتی در کنار دانش، از مصدر «دانستن» و دو صفت «دانا» و «دانشمند» یا «دانشور» «دان» ترکیب‌های بسیاری ساخته می‌شود. مانند: کاربدان، قدربدان، ریاضی‌دان، سخت‌دان، حقوق‌دان، تاریخ‌دان، دانی، نادانی، غائبکاری و...

اهمیت این ویژگی زبان فارسی بر کسی پوشیده نیست و ترکیب‌های فراوان در میان همه متون‌های هفتگانه کلام (اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید، حرف و صوت) دیده می‌شود که موجب شنای واژگان و معانی، در این زبان است.

نکته‌ای که دانستن آن برای گویندگان جهت رعایت اصول فن بیان بسیار مهم و لازم است، شیوه برخورد با ترکیب‌ها در زبان فارسی است؛ یعنی چگونه بیان و تلفظ ترکیب‌ها، زیرا ترکیب در زبان فارسی گونه‌ها و انواع مختلفی پیدا کرده است.

در دستورهای زبان فارسی که با استادان ادبیات یا استادان زبان‌شناسی نوشته‌اند، یا دو واژه یا اصطلاح ترکیب و مرتب مواجه می‌شویم که هر کدام تعریفی خاص دارند. به‌عنوان نمونه در «مبانی علمی دستور زبان فارسی» از «پروفسور احمد شفایی دکتر در زبان‌شناسی فارسی» در این باره می‌خوانیم: «هر چند که دو اصطلاح «ترکیب» و «مرتب» منشأ لفظی واحدی دارند، اما نباید فراموش کرد که اینها هر دو «اصطلاح» هستند. البته در هر رشته از علوم، و از جمله نیز در زبان‌شناسی اجباراً باید از یک سری «اصطلاحات» بهره گرفت. زیرا بدون وجود «اصطلاحات» نمی‌توان مفاهیم علمی را دقیقاً تشریح کرد. خاصیت «اصطلاح» آن است که در چهارچوب دانش معینی، معنایی دقیق و واحد را بیان می‌کند و همیشه نیز در همان معنا به‌کار می‌رود... اما واژه‌ها، بر خلاف اصطلاح، در چهارچوب متن معینی معنای مشخص خود را دارند و در متن دیگری می‌توانند معنای کم و بیش متفاوتی از آن را داشته باشند»
دکتر شفایی کلمات مرتب را از نظر تاریخی به وجود آمده از ترکیب‌ها می‌داند و می‌گوید:

«دانشمندان نیز در این فکر اتفاق عقیده دارند، منتها به مرور زمان و بر اثر تکامل تاریخی و عادی هر زبانی، ترکیب‌های معینی از آن زبان در معرض یک رشته دگرگونی‌های موهومی، معنایی و دستوری قرار گرفته‌اند و به کلی از منشأ اصلی خود دور گشته به صورت کلمات مرکب در آمده‌اند.»

دکتر شفایی کلمات مرکب را مولود گرامری ترکیب‌ها می‌داند که در طول زمان از منشأ اصلی خود دور شده به این دگرگونی‌ها و اختلافات سه‌گانه رسیده‌اند.

دکتر شفایی پس از آن به توضیح این دگرگونی‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در ترکیب، هر کدام از عناصر ترکیب، استقلال «صوتی»، «معنایی» و «گرامری» دارند، ولی پس از تبدیل به کلمات مرکب، در این اجزا دگرگونی‌های اساسی در صوت و معنی و دستور پیدا می‌کنند.

قبل از آنکه با پیچیدگی این تغییر و دگرگونی آشنا شویم اجازه بفرمایید عرض کنم که مسائل گویندگی و اصول فن بیان را باید سواي دانش زبان‌شناسی و ادبیات دانست و جدا از آنها هم به پژوهش و بررسی‌شان دست زد. البته این حرف هرگز به آن معنا نیست که گویندگی و فن بیان بی‌اعتنا به ادبیات و زبان‌شناسی است! هرگز نباید چنین اندیشید این فکر کاملاً غلط و اشتباه است. فن بیان و گویندگی با بهتر بگویم بیان معیار، بدون این دو تکیه‌گاه اساسی و اصلی (ادبیات و زبان‌شناسی) ریشه و تنه خود را از دست خواهد داد و درختی بی‌ریشه و بی‌تنه خواهد شد که محکوم به تالویدی است. اما برای درک مطالب پیچیده و بخرج زبان و بیان گویندگی و رسیدن به میزان و معیار لازم و درست، باید از خلط مبحث یا مباحث زبان‌شناسی و ادبیات با گویندگی برهیز کرد و در عین حال به اندازه لازم برای شناختن بهتر و بیشتر بیان را دربر و زبان گویندگی، در هر دو این گستره‌ها پیش رفت. و از آنها استفاده کرد.

در زبان فارسی که از جمله زبان‌های ترکیبی است و کلمات و اجزای جمله

به هر دلیلی در کنار هم قرار می‌گیرند و ترکیب می‌شوند. برای شناختن انواع ترکیب‌ها باید «اصطلاحاتی» انتخاب کنیم که جوابگوی تغییرات ترکیب‌ها باشد.

مثلاً «وندها» که شامل می‌شوند می‌توند و می‌توند است با کلمات ترکیب می‌شوند. حروف اضافه هم با کلمات ترکیب می‌شوند اما هرگز این دو ترکیب از یک نوع نیستند و کاملاً متفاوت عمل می‌کنند. (مخصوصاً از نظر آوایی و تلفظ)

«وندها» در معنی کلمات دخالت می‌کنند ولی حروف اضافه استقلال کامل کلمات و ترکیب‌ها را رعایت می‌کنند. و این در حالی است که هر دو از نظر دستوری ترکیب نام دارند. همین طور است ترکیب‌های اضافه‌ای. که خود شامل دو طبقه وسیع و فراوان مضایف و مضایف‌الیه و صفت و موصوف است. بسیاری ترکیب‌های دیگر هم هست که به اختصار به هر کدام اشاره خواهد شد. از سویی دیگر در انواع جمله، دو اصطلاح «جمله‌های پیوسته» و «جمله‌های وابسته» را داریم که از نظر آوایی و صوتی، و تفاوت‌های دیگر، می‌تواند ملاک تقایم باشد.

دو اصطلاح «ترکیب» و «مرکب» به نظر بنده، به طور دقیق و کامل رساننده مفهوم مورد نظر نیست و ممکن است گویندگان را دچار سردرگمی کند و آنها را به اشتباه بیندازد. زیرا از تعریف دکتر شفای چنین فهمیده می‌شود که کلمات مرکب پس از آنکه از ترکیب‌ها جدا شدند به همین صورت موجود باقی ماندند و هر کدام کاربردی جداگانه و مخصوص به خود را پیدا کردند. البته با سایرهای صوتی، معنایی و دستوری.

بررسی نمونه‌های کلمات مرکب و ترکیب‌ها نشان می‌دهد که به مقتضای نحو جمله و ترتیب اجزای آن، و نیز برای ایجاد تنوع و پرهیز از تکرار، «ترکیب» و «مرکب» به راحتی جای خود را در جمله به یکدیگر می‌دهند و در

نتیجه می‌تواند با اندک تغییری، جای هم را بگیرند. حتی کلمات ترکیبی با کمی تغییر به صورت کلمات مرکب درآیند و باز در جمله بعدی تغییر ماهیت داده (به علت همان دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری) به صورت ترکیب برگردند. این تغییرات و جا عوض کردن‌های متوالی ممکن است گویندگان را به اشتباه بیندازد. لذا برای برهیز از هر اشتباهی باید در انتخاب نام (یا اصطلاح) بیشتر دقت کنیم تا مفهوم و موضوع، روشن و صریح باشد. با این دلائل و با توجه به پیچیدگی‌های بیان گویندگی، دو اصطلاح ساده و مأثور که در اتواج جمله هم به کار می‌رود در اینجا پیشنهاد می‌شود:

۱. ترکیب پیوسته

۲. ترکیب وابسته

نظر دکتر شفایی در این باره که این دو ترکیب از جهات صوتی، معنایی و دستوری با هم متفاوتند، بسیار درست و قابل قبول است. ما هم برای درک بهتر این تفاوت‌ها و تغییرها از نوشته‌های ایشان در همان کتاب بهره می‌بریم. البته هر کجا لازم آمد (به دلائلی که در مورد گویندگی و فن بیان عرض شد) بر تعریف‌های ایشان توضیحاتی را می‌افزاییم. دکتر شفایی می‌گوید:

«با کمال اعتصار به دگرگونی‌ها و اختلافات موجود بین ترکیب‌ها و مولود گرامری آنها (کلمات مرکب) اشاره می‌کنیم:

۱- دگرگونی‌های صوتی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم بندی ما ترکیب پیوسته] هر یک از عناصر متشکله استقلال صوتی خود را حفظ می‌کند. مقصود از استقلال صوتی نیز همان کوبه لفظی [هجای تکبهدار یا تکبۀ هجا] است. به عنوان مثال دو ترکیب «صاحب انومویل» و «بندر دانتسجو» را در نظر می‌گیریم. در این ترکیب‌ها هر یک از کلمات «صاحب»، «انومویل»، «بندر» و «دانتسجو» با کوبه لفظی خود (که در

فارسی در هر چهار مورد در آخر کلمه است) تلفظ می‌شوند و استقلال صوتی خود را کاملاً حفظ کرده‌اند و تنها رابطه نحوی «افزوده» است که آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما در کلمات مرکب [در تقسیم‌بندی ما ترکیب وابسته] «صاحبخانه» و «بدر زن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا ما شاهد وجود یک کوبه اصلی و صومئ. در انتهای کلمات مرکب بالا هستیم و ضمناً رابطه نحوی «افزوده» نیز دیگر بین آنها وجود ندارد. در حقیقت همین درهم آمیختگی صوتی و ایجاد کوبه واحد است که ما را از به‌کار بردن پیوند دیگر نحوی «افزوده» بی‌نیاز ساخته است.

گفتم که «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته» قابل تبدیل به یکدیگرند. پس در دگرگونی‌های صوتی و برای درک بهتر و بیشتر این دگرگونی، بهتر است از مثال‌ها و نمونه‌هایی استفاده کنیم که مطابق تعریف ما قابل تبدیل به هم باشند.

قبل از آن لازم است به ضابطه‌دان بیاوریم که در ترکیب‌های پیوسته اضافاتی، مانند صفت و موصوف یا مضاف و مضاف‌الیه، کلمات ترکیبی در پارهای موارد، می‌تواند جایجا شود. مثلاً ترکیب «دل شکسته» را در نظر بیاورید.

در ترکیب پیوسته «دل شکسته» همان‌طور که در «دگرگونی‌های صوتی» دیدیم دو واژه «دل» و «شکسته» هر کدام تکیه هجایی (یا به قول دکتر شفایی «کوبه لفظی») خود را حفظ می‌کنند و کسره اضافی میان آن دو واژه هم که بدون تکیه است، پیوند معنی می‌تواند برقرار می‌کند.

در زبان فارسی این ترکیب (ترکیب صفت و موصوف) از آنهایی است که اجزای تشکیل دهنده‌اش می‌تواند جایجا شوند و معنی دار باشند؛ «دل شکسته» = «شکسته دل» البته پیوند نحوی یا کسره اضافه آن حذف خواهد شد.

الکون بیان دو ترکیب «دل شکسته» و «شکسته دل» مورد نظر است. «دل شکسته» که صفت و موصوف است در تعریف ما «ترکیب پیوسته» محسوب می‌شود، با داشتن علامت پیوند «کسره» و بدون دگرگونی در لفظ اجزا «دل + شکسته» اما همین دو واژه ترکیبی وقتی جابجا شوند. ترکیب «دل شکسته» حاصل می‌شود بدون کسره اضافه این ترکیب را «ترکیب وابسته» نام نهادیم زیرا می‌بینیم که دگرگونی‌های صوتی و آوایی پیدا می‌کند، شکسته که قبلاً تکیه هجایی آخر داشت، تکیه خود را از دست می‌دهد و کاملاً بی‌تکیه می‌شود و وابسته به واژه پس از خود می‌گردد. یعنی متصل به دل می‌شود. و هر دو واژه با این پیوند جدید یک واژه ترکیبی محسوب می‌شود و یک تکیه در آخرین هجا خواهد داشت، شکسته دل.

مثال‌های دیگر را تبدیل ترکیب پیوسته «جانم سیاه» به ترکیب وابسته «سیاه جانم» یا تبدیل ترکیب پیوسته «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان» و بسیاری ترکیب‌های دیگر مانند اینها نشان می‌دهد.

هر کدام از این ترکیب‌ها می‌تواند دوباره به صورت قبلی خود برگردند. یعنی «شکسته دل» به «دل شکسته» و «بزرگ مردان» به «مردان بزرگ» یا «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان». «کنار دریا» به «دریا کنار» و...

بعضی وقت‌ها و در برخی ترکیب‌ها فقط با برداشتن کسره پیوند این دگرگونی‌ها صورت می‌پذیرد. مانند همان ترکیب پیوسته «دل شکسته» که اگر کسره اضافه میان موصوف و صفت را برداریم. حاصل «دلشکسته» خواهد شد یا نام «ترکیب وابسته». تغییر حالت و نام از ترکیب پیوسته به ترکیب وابسته به این دلیل خواهد بود، که همان دگرگونی‌ها (آوایی، معنایی و دستوری) ایجاد می‌گردد.

تغییر و تبدیل «ترکیب‌های پیوسته» به «ترکیب‌های وابسته» یا برعکس، گاهی به همین صورت آخر، اتفاق می‌افتد یعنی فقط کافی است کسره اضافه یا

پیوند نحوی میان دو واژه برداشته شود، در چنین صورتی «ترکیب پیوسته» تبدیل به «ترکیب وابسته» خواهد شد. با همه آن دگرگونی‌ها، مثل، «ضابطه خراب» «عقابت خراب» در این تبدیل ترکیب پیوسته به وابسته و یا برعکس (دگرگونی صوتی و آوایی) کاملاً قابل درک است. پس از آن هم دگرگونی‌های معنایی و دستوری، برگردیم به سخنان دکتر شفایی.

۱- دگرگونی‌های معنایی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم ما ترکیب‌های پیوسته] هر یک از عناصر متشکله، استقلال کامل معنایی خود را حفظ می‌کند و معنای عمومی ترکیب به آسانی از مجموع جبری معنای استنباط می‌شود.»

وقتی گفته می‌شود «صاحب انوسیل» ما معنای دو کلمه «صاحب» (دارنده) و «انوسیل» را با تمام صوابت و وحدت خود از نظر می‌گذرانیم، به آنها توجه داریم و در مجموع نیز شخصی را در نظر می‌گیریم که مالک حقیقی انوسیل است. عین این مطالب را می‌توان در مورد «بدر دانشجو» و یا هر ترکیب مشابه دیگری تکرار کرد.»

«اما در کلمات مرکب [در تقسیم ما ترکیب‌های وابسته] «صاحبخانه» و «بدر زن» چنین وضعی موهوب نیست. در اینجا اجزای متشکله کلمات مرکب [ترکیب‌های وابسته] معنای لغوی خود را کاملاً و صدمرصد حفظ نکرده‌اند و با لافل ما به هنگام تلفظ آنها توجه چندانی به معنای جزئی هر یک از اجزا نداریم. البته نمی‌توان منکر تأثیر معنای فردی اجزای متشکله در معنای مجموع گردید (در مرحله کثرتی زبان) ولی این معنای فردی آنقدرها در مرکز توجه نیستند و نوعی یوده ابهام بر آنها گسترده شده است. ما در اینجا معنای عمومی واحد دیگری را در نظر می‌گیریم. شخصی واحدی را مورد توجه قرار

می‌دهیم که البته خواص معنی (ناشی از معانی فردی اجزا) دارد.
 این دو ترکیب پیوسته و وابسته «بدر زن» و «بدر زن» و تغییر آوایی آنها
 بیشتر فکر کند.

۳. دیگر دوش‌های دستوری

«در ترکیب‌ها، ترکیب پیوسته رابطه نحوی بین عناصر متشکله کاملاً آشکار
 و محسوس است و حال آنکه در کلمات مرکب [ترکیب وابسته] این رابطه
 نحوی تا حدود زیادی حساسیت خود را از دست می‌دهد»
 برای اثبات فکر خود باید مثال‌های روشنی آورد:

ترکیب‌های مصدری متداولی نظیر «خوردن غداء» و «انجام مأموریت» و یا
 «بروز هواپیمای را در نظر بگیر» در اینجا فوراً احساس می‌شود که «غداء» و
 «مأموریت» متمم‌های صریح مصادر فارسی و عربی «خوردن» و «انجام» بوده
 و «هواپیمای» نیز انجام دهنده و فاعل «بروز» می‌باشد.

«بی» می‌بینم رابطه نحوی بین آنها ضعیف و محسوس است. اما در فعل مرکب
 «فکر کردن» دیگر چنین حساسیتی از لحاظ دستوری بین اجزا وجود ندارد و
 کسی توجه نمی‌کند که «فکر» متمم است.

برای رعایت فن بیان و گویندگی کافی است ما بدانیم که این سه دگرگونی و
 تغییر (صوتی، معنایی و دستوری) در «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته»
 وجود دارد ولی اصل برای ما رعایت تغییر صوتی و آوایی است و از میان این
 سه دگرگونی و تغییر، تغییر صوتی در درجه اول اهمیت قرار دارد و گویندگان
 باید بلافاصله این تفاوت آوایی ترکیب را در ذهن خود تشخیص دهند و تلفظ
 آن را رعایت کنند. در کنار این تغییر (تغییر صوتی و بیان آواز) باید از تغییر
 معنایی و دستوری هم اطلاع کافی داشته باشند و بدانند هر کدام از این دو
 ترکیب، چگونه در جمله قرار می‌گیرد و معنایی دیگر پیدا می‌کند. برای روشن
 شدن این مطلب ذکر چند نمونه لازم است.

«روی سیاه»، «دل روشن»، «خانه گل» یا «سرای بهمان» هر کدام از اینها یک ترکیب پیوسته‌اند؛ با نشانه پیوند (کسره اضافه) و هر دو واژه ترکیب دارای تکیه هجا هستند (یعنی اسم یا صفت‌اند، تکیه در هجای آخر آنهاست). هم دارای معنی روشن و صریح و هم کاربرد بی‌مشخص و معلوم در جمله‌اند.

ترکیب پیوسته «خانه گل» در این جمله: «منزل بیروز دوست من، در بهار چنان غرق گل و شکرده می‌شد که دوستان ما نام خانوادگی را «خانه گل» گذاشته بودند».

ترکیب وابسته «گلخانه»: «بیروز دوست من در گلخانه منزل خود زیباترین گل‌های سرخ را پرورش می‌دهد».

برگشت ترکیب وابسته به ترکیب پیوسته، و از نوعی دیگر، «مضادند به بیروز دوست من، فرزند زیبایی عنایت فرموده که اکنون گلی خانه آنهاست».

در جمله اول «خانه گل» ترکیب پیوسته است، زیرا خانه و گل استقلال آوایی دارند و هر کدام دارای تکیه هجایی و «کسره» یا نشانه اضافه میان آنهاست (بدون تکیه). «خانه گل» اضافه اختصاصی است.

در جمله دوم «گلخانه» ترکیب وابسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی ندارند و متقاً دارای یک تکیه هجایی بدون کسره اضافه. «گلخانه» اسم مرکب است و ترکیب وابسته.

در جمله سوم ترکیب «گل خانه» باز ترکیب پیوسته است زیرا گل و خانه استقلال آوایی دارند، هر کدام دارای تکیه هجایی و کسره اضافه هم میان آنهاست (بدون تکیه). البته این ترکیب با یک کسره دیگر به «آنها» اضافه شده است، گلی خانه آنها.

تکیه قابل توجه آنکه، ترکیب پیوسته می‌تواند پیش از دو عنصر داشته باشد به صورت زنجیر اضافه‌ات، ولی ترکیب وابسته اغلب پیش از دو عنصر ندارد، (لا استغناء می‌گنجد) ضمناً همه ترکیب‌های پیوسته به ترکیب وابسته

تبدیل نمی‌شوند و این قابلیت تبدیل، فقط در بعضی ترکیب‌های پیوسته وجود دارد.

ملاحظه فرمودید که جابجایی اجزای مستثقله ترکیب‌های پیوسته و ترکیب‌های وابسته، چگونه منجر به دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری می‌شود و برای شاهد مثال از ترکیب‌هایی استفاده کردیم که به راحتی بتوانیم با اجزای یکسان و بگانه این تبدیل «ترکیب پیوسته» به «ترکیب وابسته» را برانجان بیان کنیم.

نتیجه آنکه، تمام ترکیب‌های پیوسته باید میانشان کسره اضافه وجود داشته باشد و هر واژه، تکیه هجای خود را حفظ کند.

ترکیب‌های مضاف و مضاف‌الیه: برگ سبز، سبز کار، شهرستان برجسته.

میوه کاله، خانه گل، قبر سرو، خانه عدالت، مرد پیر، ساری مهمان، دست دراز، کنار دریا، درخت چنار، مهد کودکی، لب لعل، بلبل استیل، دهان خنجره و...

ترکیب‌های صفت و موصوفه: رنگی طلایی، روی زیبا، گل خوشبو، مهمان عزیز.

عزیز، دل شکسته، هوادار هواناک، گل سرخ، راه بزرگ، بالای بلند، مردان بزرگ، غنای خوشمز، هوای سرد ماهی درشت، مهمان تاختونده و...

البته اینها ترکیب‌های پیوسته دو عنصری هستند. بعداً درباره ترکیب‌های چند عنصری یا «زنجیر اضافه» صحبت خواهیم کرد.

اکنون به چند اصل مهم در بیان ترکیب‌های پیوسته و وابسته توجه فرمایید:

در ترکیب پیوسته همیشه چه در حالت مضاف و مضاف‌الیه و چه در حالت صفت و موصوفه که خود نوعی از اضافه محسوب می‌شود، اصل این است که مضاف به وسیله کسره به مضاف‌الیه اضافه شود و پیش از آن نباید ولی گاهی ممکن است مضاف پس از مضاف‌الیه یا صفت پس از موصوفه قرار بگیرد در این صورت علامت ضامی بیونند یعنی کسره اضافه حذف شده و ترکیب

واسته ساخته می‌شود. در دستورهای قدیم از این ترکیب به نام اضافه مقلوب یاد می‌کردند. مانند: کارخانه (اضافه کار)، دانشسرا (سرای دانش)، ایرانشهر (شهر ایران)، تهران و یلا (ویلاهای تهران)، کار مزد (مزد کار)، آبراه (راه آب)، کارنامه (نامه کار)، گذرنامه (نامه گذر) و استادیار (یار استاد).

البته گاهی همان شکل مقلوب با ترکیب وابسته، بیشتر از اصل اضافه با ترکیب پیوسته کاربرد و شهرت دارد.

نمونه برای صفت و موصوفه: انصت ترکیب وابسته و پس از آن در میان برانتر یا دو آبرو ترکیب پیوسته کم حاصل (حاصل گیاه بهرمان ماهر (مادر بهرمان)، بزرگ مرد (مرد بزرگ)، دانا دل (دل دانا)، زیبا روی (روی زیبا)، خوش نام (نام خوش)، زین فم (فم زین)، کیود جامه (جامه کیود)، سه روی (روی سه / سیاه و خونین کفن (کفن خونین).

همانگونه که در دگرگونی‌ها گفته شد، دو ترکیب پیوسته و وابسته، از نظر آوایی، معنایی و دستوری، جایگاه متفاوتی در جمله دارند. مثلا ترکیب پیوسته دل دانا، پس از جایجایی و تبدیل به ترکیب وابسته دانا دل هر سه دگرگونی را نشان می‌دهد. گویه یا تکیه هجا و در نتیجه، آهنگ بیانش تغییر می‌کند. معنی دو ترکیب اگرچه نزدیک بهماند ولی تفاوت دارند و جایگاه دستوری و نحوی آن هم دگرگون می‌شود. در جمله‌های زیر می‌توانیم تغییر و تفاوت کاربرد آنها را ملاحظه کنیم.

مرد دانا دل در (زندگی در نمی‌ماند) / فرزند دانا دل است. / فرزند دل دانا می‌دارد. / دل دانا می‌فرزند را اعتمادی او در (زندگی است) / دل دانا را اعتمادی او در (زندگی است) / (در جمله (آخرین) دانا جای اسم را گرفته است)

امروز گروه بسیاری از محققان در جمله‌های فارسی کاربرد اسمی پیدا کرده و به جای اسم به کار می‌روند، مانند:

زاهد، دانشمند، فقیر، عاشق، مالک، عالم، دانا و...

البته در تلفظ آنها (جهد صفت و جهد اسم) تفاوتی موجود نیست. گریچه برای گویندگی می‌توان در لحن و بیان، شکردهایی را به کار گرفت و ظرافت‌هایی را نشان داد.

منبت فکری

دانشمندان و زبان شناسان از دیرباز متوجه شده‌اند که میان زبان و تفکر ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد، چنانکه بدون وجود زبان، فعالیت‌های عالی ذهن، مانند تفکر، تحلیّل، استدلال و مانند آنها، ممکن نمی‌شد و اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این نوع فعالیت‌های عالی ذهنی که مخصوص نوع انسان است بی‌بهره بودیم.

البته زبان شناسان، دانشمندان و روانشناسان زبان می‌گویند، تفکر بدون استفاده از زبان هم ممکن است؛ اما این نوع تفکر، ابتدایی است و قدرت تجرید در آن ضعیف است و نمی‌توان بدون زبان به فکری از نوع تفکر انسان دست یافت.

اما در مورد منشأ زبان، نظریات گوناگونی ارائه شده است. از هئذیه خداوندان و الهه‌های یونانی گرفته، تا نظریه تکامل، حتی در فرضیه‌ای وجود زبان را نتیجه ورود انسان‌های بسیار باهوش از کرات دیگر به کره زمین می‌دانند، که پس از اصلاح نژاد بر روی کره زمین، به موجودات باهوش شده زمین، زبان را یاد دادند.

دکتر باطنی در کتاب «تفکر و زبان» می‌گوید، در اصل باید ساختن انحصاری انسان، برای فعالیت‌های ذهنی، حتی یادگیری زبان، تکامل یافته باشد

و استعداد یادگیری زبان و سایر فعالیت‌های هنری را پیدا کرده باشد.

زبان ذاتی و هنری انسان نیست، یعنی چیزی نیست که از طریق وراثت به نسل‌های بعدی منتقل شود. اما استعداد یا توان بالقوه یادگیری زبان و تکامل ساختمان عصبی و مغزی انسان، چیزی است که ما آن را در هنگام تولد و از طریق وراثت با خود به دنیا می‌آوریم. اکنون که دانش ژنتیسی (ژنتیک) پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده، می‌توانیم بگویم ژن‌های زبان آموزی، فنکار، فعالیت‌های عالی ذهن و تکامل ساختمان عصبی و بسیاری ویژگی‌های نوع انسان، از طریق وراثت به نسل‌های بعدی انسان منتقل می‌شوند و این ژن‌ها همه این فعالیت‌ها و توانایی‌ها را ممکن می‌سازند.

دانشمندان می‌گویند اگر انسان دارای چنین ساختمان عصبی مناسبی نبود و مغزی چنین پرورده نمی‌داشت، نه تنها نمی‌توانست فنکار و استدلال داشته باشد، بلکه زبان را نیز نمی‌توانست یاد بگیرد. زبان و فنکار هر دو به خاطر وجود دستگاه عصبی تکامل یافته انسان است. پس این دو محصول آن دستگاه می‌توانند در کنار هم حرکت کنند و پیشرفت داشته باشند.

بخشی دیگر از همان کتاب (فکر و زبان) ما را به این نتیجه می‌رساند که، اکثر روانشناسان این طور نتیجه می‌گیرند که یادگیری و استعمال زبان به عنوان دستگاهی از حلالیم آوایی فرارندازی، اختصاصی به انسان دارد و تکامل زبانی انسان و رشد و توسعه فوق العاده دستگاه عصبی او، به او امکان می‌دهد که چنین دستگاه پیچیده‌ای را بیاموزد و به کار ببرد. زبان تنها شرط و تنها عامل مؤثر در فنکار و دیگر فعالیت‌های عالی ذهن نیست، ولی زبان توانایی انسان را در فنکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی، به میزان معجزه آسایی بالا می‌برد. تا جایی که می‌توان گفت فنکار و استدلال، در مراحل عالی و بسیار معجزه از زبان غیر قابل تجزیه است. در این مراحل، فنکار یعنی زبان و زبان یعنی فنکار. بدون زبان می‌توان تصور کرد که فنکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی

در انسان وجود داشته باشد. ولی مسلماً این فعالیت‌ها در مراحل ابتدایی و حیوانی باقی می‌ماند. چنانکه در بسیاری حیوانات دیگر باقی‌مانده و هرگز تا این درجه پرورده نمی‌شوند.

به این ترتیب زبان و تفکر همراه با یکدیگر از یک سو به رشد تکامل انسان کمک کرده‌اند و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مثبت و مؤثری که بر روی یکدیگر داشتند بر تعالی هم کمک نمودند.

گویندگی استفاده از نمود آوایی زبان به صورت معیار است و گوینده با داشتن توانایی‌های ویژه در اندام‌های گفتاری و احاطه بر همهٔ دقایق زبان، گونهٔ مکتوب را به گونهٔ ملفوظ تبدیل می‌کند. در این تبدیل با برگردان، تفکر، تمرکز صوتی، هماهنگی اندام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری و فعالیت‌های مغزی تقنی بسیار مؤثر دارند.

کودک پس از ۶ سالگی و یادگیری نمود گفتاری و کسب مهارت در آن، به مدرسه می‌رود تا نمود دیگر زبان را که خط و نوشتار است بیاموزد.

او همانطور که نمود گفتاری را به ترتیب از تقلید و تکرار صدا، هجا و تکواژ تا رسیدن به جمله سازی طی می‌کند، خواندن و نوشتن را نیز از حروف و هجا و کلمه و جمله‌های کوتاه و تا جمله‌های بلندتر و رسیدن به مهارت^۱ در خواندن و نوشتن می‌آموزد. در اینجا خواندن در برابر نوشتن مورد نظر است. یعنی درک و دریافت مطالب. دکتر باطنی در کتاب مسائل زبان‌شناسی نوین معتقد است، همهٔ کسانی که سواد دارند، در خواندن کتاب و نوشته، یکسان رفتار نمی‌کنند. بعضی عادت کرده‌اند که روی همهٔ کلمه‌ها، حتی هجاهای بی‌بهرت

۱. برای رسیدن به مهارت ابتدا باید عمل را تدریس کرد و سپس از مراحل ابتدایی بعد از عمل اولیه تدریس کرد و سپس بر روی عمل‌های تدریس شده تمرین کرد. در تمام مراحل یادگیری تدریس به مهارت تعلیمات مغزی لازم است. بدون تفکر یادگیری انجام نخواهد شد.

توقف کنند و بسیار کند بخوانند. چون سرعت خوانندگانشان کم است. سرعت تمرکز حواس هم کم دارند یا ندارند و به همین دلیل میزان درک و فهم مطالب هم در آنها ضعیف است. به طوری که برای فهمیدن یک مطلب مکرر به عقب برمی‌گردند و دوباره و چند باره جمله را می‌خوانند و این در حالی است که نه تنها کم هوش و کودن نیستند، اغلب هوشمند نیز می‌باشند.

مشکل اصلی ایشان عادت است و ترک عادت یا تغییر آن برایشان سخت است. این حالت شبیه رفتار کسانی است که می‌خواهند زبان نژادهای را یاد بگیرند، مثلاً انگلیسی. آنها ابتدا حروف را می‌بینند و برای خواندن هر ولامای، حرف‌های آن را می‌خوانند، بعد کلمه را.

گروه بعدی که دست عظیمی از با سوادان را تشکیل می‌دهند مطالب را با سرعت بیشتری می‌خوانند. کلمات را سریع‌تر می‌بینند و می‌گذرند و زودتر هم درک می‌کنند. این دسته از خوانندگان را «کم مهارت» نام داده‌اند. آخرین گروه که زیاد هم نیستند، همه مراحل قبلی را پشت سر نهاده‌اند و به سرعت بالایی در خواندن و درک مطالب رسیده‌اند. در موقع خواندن، کلمات را گروه گروه می‌بینند و می‌خوانند و به همان سرعت منظور نویسنده را می‌فهمند. این گروه را خوانندگان «ماهر» می‌نامند.

مطالب در این باره بسیار است که اگر علاقه‌مند باشید می‌توانید به این کتاب و کتاب‌های «تذوق‌های» مراجعه کنید.

ظاوت در خواندن مطلب و درک و دریافت مفهوم آن و سریع یا کند خواندن، همه طبق عادت است و هرگاه خواننده کژخوان تصمیم به تغییر یا اصلاح عادت خود بگیرد، می‌تواند با استفاده از تونی که کارشناسان تجویز کرده‌اند، مهارت خود را بالا ببرد و به سرعت مطلوب برسد. اما همان‌طور که گفته شد، به این شرط که شخص بخواهد و بتواند بر عادت سابقان خود غلبه کند.

راه درمان به اعتقاد کارشناسان، جانشین کردن یک دسته عادت‌های ذهنی تازه به جای عادت‌های قدیم است. این تغییر عادت نیاز به تمرین، پیگیری مداومت، صبر و حوصله دارد.

این تغییر عادت در بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های گویندگان نیز باید اطلاق یفتد.

گویندگی حرف‌های است بسیار تازه و بی‌سابقه در دنیا که پس از اختراع رادیو و تلویزیون و همراه با دانش پیشرفته قرن به وجود آمده است و باید با تکنولوژی متغیر امروز هماهنگ شود. گوینده هم، مطالب را می‌خواند اما در اینجا خواندن به معنی گویندگی کردن است. گوینده باید سرعت خواندن یا در حقیقت گویندگی خود را متناسب با نوع برنامه تنظیم کند. اما توانایی درک و دریافت مطلب و فهم نکته‌های ظریف نوشته را مرتب بالا و بالاتر برد و این دو مقوله سرعت گویندگی و سرعت درک و دریافت را کاملاً از یکدیگر جدا کند.

زبان فارسی بر از گنجینه‌های بر ارزش انبی و فرهنگ است. که حکمت و معرفت و اندیشه در آن جلوه‌گری دارد. در قالب‌های گوناگون شعر و ترن.

برای بالا بردن درک و دریافت آنها مطالعه، تمرکز حواس و سرعت انتقال لازم است. تا شناخت نکات و دقائق فراوان آن ممکن شود. حتی در تر سانه و روزنامه‌های امروز هم، چون زبان فارسی بر از ترکیب‌های جور واجور و ابهام و گیاه است. باید مطالعه فراوان داشت و با خواندن چند کتاب و مجله و روزنامه مغرور نشد و فکر نکرد که کتابت می‌کند!

گویندگی چون با زبان و تفکر، با تمرکز حواس و با فعالیت‌های ذهنی و مغزی به طور مستقیم و غیرمستقیم سروکار دارد. باید گوینده در ذهن و اندیشه، پذیرای عادت شکنی و تغییر عادت باشد. تغییر و اصلاح در همه آنچه که با زبان و نموده‌های گفتاری و نوشتاری آن مربوط می‌شود. حتی در شیوه نفس و استفاده از بازدم.

آنهايي که «تغیر عادت» و «اصلاح عادت» و پذیرش شیوه‌های تازه، در گفتار، در خواندن، در تفکر و مانند آن، برایشان سخت و مشکل است. که گفته‌اند: ترک عادت موجب مرض است. بهتر است در پی ابتکار (اگرچه تنگي) نباشد و بیهوده وقت خود را تلف نکند. زیرا بدون تغییر یا اصلاح عادت، نمی‌توان به مهارت‌های تازه، و لازم دست یافت. با حفظ عادت‌های اشتباه هم، پیشرفت اگر غیر ممکن نباشد، مشکل و ناچیز است. یکی از آن موارد اصلاح یا تغییر در طرز تفکر ما نسبت به خواندن مطالب و حتی دیدن آن‌ها است. دکتر باطنی می‌گوید:

«اختلاف سرعت خواندن (و در نتیجه درک مطلب) مربوط به اختلاف در نحوه ادراک بینایی و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما با چشم خود نمی‌بینیم بلکه با مغز خود می‌بینیم. پشمان ما وسیله انتقالی بیش نیست که تحریکات بینایی را به مغز می‌برد تا مغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و در مقابل آنها واکنش نماید. این تعبیر و واکنش ممکن است سریع یا کند، درست یا نادرست، آسان یا سخت باشد، ولی در هر حال عملی است که به وسیله مغز صورت می‌گیرد و پیچیدگی آن، ارتباط با ساختمان چشم یا تیزی و کندی قدرت بینایی خواننده ندارد بلکه بستگی به عادات ذهنی خواننده دارد. عاداتی که بر حسب آنها تحریکات بینایی تعبیر و تفسیر می‌شوند.

«پشمان ما به منزله دوربین عکاسی است. دوربین عکاسی فقط نور تصویری را که در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور می‌دهد، ولی ظهور و چاپ عکس در جای دیگر صورت می‌گیرد. پشمان ما نیز در هنگام خواندن، تصویر کلمات را پدیدرنگ به مغز می‌فرستد ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر، ارتباطی به کار آنها ندارد.

«سرعت خواندن به عادات ذهنی بستگی دارد. اگر مغز ما عادت کرده باشد که کلمات نوشته را تک تک و آهسته آهسته بپذیرد و تعبیر کند، چشم ما

تیز ناچار به تبعیت از قدرت جذب مغز، آهسته حرکت می‌کند و همان قدری به آن عرضه می‌کند که آمادگی پذیرش آن را دارد. برعکس اگر مغز ما عادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحرکات بینایی را جذب کند، چشم ما نیز به پیروی از آن تدبیر حرکت و گستر درنگ می‌نماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن به طور خودکار به وسیله قدرت جذب مغز تنظیم می‌شود.

بر روی پرده شبکه چشم که تصویر اشیاء را می‌گیرد و به مغز ما می‌فرستد، قطعاتی است که سلول‌های بینایی بیشتر دارد به نام لکه زرد. تصویرهایی که روی لکه زرد می‌افتد دقیق‌تر، روشن‌تر و صریح‌تر است هر چه از لکه زرد دورتر شویم، تصویرها کم رنگ‌تر می‌شود. اما از اطراف لکه زرد هم می‌توان استفاده کرد. تصویرهای مربوط به لکه زرد را تصویرهای مرکزی و تصویرهای اطراف و پیرامون لکه زرد را تصویرهای محیطی می‌گویند.

«سلول‌های مغز یک خواننده کم مهارت، عادت کرده است که فقط در مقابل تصویرهای روشن و صریح که از لکه زرد یا حوزه مرکزی به آن می‌رسد واکنش نشان دهد و در مقابل تصویرهای محیطی بی‌اعتنا باشد. در حالی که سلول‌های مغز یک خواننده ماهر عادت کرده است که نه تنها در مقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد، بلکه در مقابل تصویرهایی که از اطراف لکه زرد به مغز می‌رسد نیز واکنش نشان دهد. پس ساختمان چشم خواننده کم مهارت و خواننده ماهر یکی است، اختلاف در عادت و نوع استفاده از دستگاه مغزی است.»

اکنون ببینیم در بهترین شیوه گویندگی باید چه کنیم و به چه رفتارهایی عادت کنیم، مخصوصاً در خواندن مطالب و درک و دریافت مفاهیم.

گوینده باید بتواند هم از حوزه لکه زرد استفاده کند، هم از حوزه تصویرهای محیطی. در کلاس‌های تدفوقی، دانش‌جویان و مستفایان را طوری تربیت می‌کنند و آموزش می‌دهند که ذهن خواننده کم مهارت، که به

تبلی عادت کرده، تغییر عادت دهد و فعال شود. تصاویر خط و نوشته را سریعتر و بیشتر. هم از نگاه زرد و هم از پیرامون آن دریافت کند و به مغز بفرستد. اما همان‌طور که گفته شد، خواندن در اتندخوانی به معنی انتقال خط و نوشته به ذهن است و نه با صدای بلند خواندن. که در خوانندگی ماهر سرعت این کار با سرعت جذب و دریافت معنی یک اندازه می‌شود.

گوینده می‌تواند خواندن خط و نوشتار، و انتقال آن به مغز، و سپس درک و دریافت معنی، و فهم مطلب را مثل یک خواننده ماهر انجام دهد، و آن را از بیان و گویندگی جدا کند. این قسمتی از وظیفه گوینده است. پس از طی این مرحله، حالا می‌تواند جمله یا پاراگراف و بندی را که به مغز انتقال داد، و مفهوم و معنی آن را فهمیده، تبدیل به بیان کند.

اگر گوینده این کار را به درستی و با دقت انجام دهد، مشکلی نخواهد داشت. انتقال مفهوم نوشته و اجزای جمله، و درک و دریافت معنی کاملاً خوب و به جا انجام می‌شود و پس از تبدیل مطالب به آوا یعنی بیان، گویندگی صورت می‌پذیرد. اما متأسفانه به دلیل عدم نظارت، پس از مدتی ذهن گوینده دچار تبلی می‌شود و عادت می‌کند که سرعت جذب ذهنی و دریافت معنی در مغز او کم شود و به سرعت بیان و گویندگی برسد. آکاری که گوینده باید از آن بپرهیزد توجه بفرماید که خوانندگی ماهر مجبور نیست که جمله‌های نوشته را با صدای بلند و مثل گوینده بخواند. او بدون آوا جمله‌ها را می‌خواند (یعنی درک می‌کند) سرعت خواندن و سرعت درک مطلب هر دو را بالا می‌برد. (با می‌توان گفت هر دو آنها را یکی انجام می‌دهد) ولی همین خوانندگی ماهر اگر لازم شد که جمله‌های مطلب را بیان کند، و مراقب هم نباشد، کم کم گرفتار تبلی ذهن خواهد شد و سرعت درک و دریافتش کم خواهد گردید. (مخصوصاً اگر رعایت فن بیان، درنگ، تعلق، تله‌گذاری و امثال آنها هم در میان باشد)

نتیجه آن خواهد شد که پس از مدتی، خواننده ماهر با گوینده جمله‌های نوشته را بیان می‌کند بدون آنکه به معنی آنها توجه کافی و لازم را داشته باشد. نوشته را کلمه کلمه می‌خواند. تکلمه کلام دیگر رعایت نمی‌شود. بیوستگی و وابستگی جمله‌ها و ترکیب‌ها ترک و بیان نمی‌شود و همه سعی گوینده در این خواهد بود که تپق نزد وقتی از چنین گوینده‌ای سؤال شود که چه خواندی؟ نمی‌داند. زیرا چیزی از جمله‌های بیان شده در خاطرش نمانده است!

برای اینکه نمونه‌هایی از این نوع اشتباه‌ها ارائه دهیم، مدتی را در دیوهای داخل و خارج را گوش کردیم، رادیوهای فارسی زبان، و در کنار رادیو دفتر یادداشتی گذاشتیم که موارد را به سرعت بنویسیم. نمونه‌ها بسیار زیاد و اغلب تکراری است. خوشبختانه بعضی از همکاران دقت کافی دارند و بسیار خوب گویندگی می‌کنند. متأسفانه تعدادی هم سهل‌انگارند که امیدوارم توجه عیب و اشکال کارشان بشوند. در اینجا نه نام شبکه و فرستنده، و نه نام گوینده است. داخل و خارج هم ندارد. همه فارسی زیادت و باید به زبان فارسی که با آن حرف می‌زنند و گویندگی می‌کنند، علاقه‌مند باشند و عشق بورزند.

گفتن این موارد هم برای هدایت بعضی جوان‌ها و توجه عزیزان و همکاران دیگر است. اما نمونه‌ها، مثلاً در این جمله:

... پس از آن بود که دستور جفا شیمیایی (مکتب و تعلق بی‌مورد) به ریاست نسیان صادر شده، با این شکل خواندن، معنی این است که دستور جمله به روستا نسیان داده شده و آنها جمله شیمیایی کرده‌اند. در حالی که معنی جمله این است که به روستا نسیان جمله شیمیایی شد. پس بیان جمله باید این طور باشد: ... پس از آن بود که دستور جفا شیمیایی به ریاست نسیان، صادر شد. اگر هم ویرگول و تعلق را در جایی می‌خواهیم رعایت کنیم، باید قبل از فعل باشد. البته ممکن است در این جمله تا اندازه‌ای ضعف تألیف هم بوده باشد. ولی در هر صورت معنی و مفهوم جمله این است که به روستا نسیان جمله شیمیایی

شده که دستور آن هم توسط شخصی معروف به «علی شیبایی» صادر گردیده بود.

این نمونه و چند نمونه دیگر که خواهیم گفت، فقط به دلیل نشان دادن اجزای جمله، تعلق و درنگ بیجا و بی‌نوبتی به معنی جمله است. نمونه‌های دیگر هم، همین عدم دقت را نشان می‌دهد. گاه بر اثر این شلط ضوابطی‌ها که در حقیقت به دلیل گذاشتن (احتمالاً) ویرگول و یک توقف کوتاه (در جایی که نباید) وجود می‌آید، چنان به دور از انتظار است که شونده صورت می‌کند. به این جمله توجه کنید:

حرف با انا را به اشف ۲۰۰ جسد (الفکی مکتب) در آورهای دست جدمی در
 دران چنین گفته.

وقتی جمله با این مکتب ناچجا و اشتباه پس از جسد، بیان شود معنی جمله این می‌شود که وی، یعنی (گوینده کلام بعدی)، آن سخن را در گورهای دست جدمی گفته است. پس، گوینده باید تمام جمله را یک نفس و بدون کمترین مکثی تا واژن چنین گفت که نقل قول است، ادامه می‌داد:

حرف با انا را به اشف ۲۰۰ جسد در آورهای دست جدمی در دران، چنین گفته.
 با این جمله، ضمن مخالفت با هر گونه آتش پس، با رژیم اشتغالگر گفته.

در اینجا هم باید و توقف قبل از گفت باشد. ضمیر می‌گوید که با هر گونه آتش پس با رژیم اشتغالگر مخالفت شده، ولی گوینده پس از اعلام مخالفت با آتش پس، مستول سخن را با رژیم اشتغالگر به گفتگو می‌نشانند. بینه تفاوت چقدر است!

نمونه دیگر، بسیاری از کشورهای اروپایی تور شخ باسن را، توسط اسرائیل محکوم کردند. با این شکل خواندن، اصل مسئله که شیخ باسن توسط اسرائیل ترور شده، نامفهوم شد. باید جمله یکسره انا می‌شد! بسیاری از کشورهای اروپایی تور شخ باسن توسط اسرائیل را محکوم کردند. البته در اینجا نمی‌از گناه به

گردن نوبسته یا سردیس ضربه است که همراه را در جای مناسب نگذاشته است ولی این بهانه برای غلط‌خوانی قابل قبول و درست نیست. بدون ضربه جای همراه و به همین صورت هم. اگر گوینده توجه کافی به معنی و مفهوم ضربه داشت و فکرتش فعال و متمرکز بود و بی‌جهت و بیجا مکتوبت و توقف نمی‌کرد، آنگاه معنی و مفهوم به طور کامل منتقل می‌شد؛ بسیاری از اشعار برای آریوایی تیسور شیخ پس از واسطه‌داری، مکتوب کردند.

نمونه دیگر... صدها شعر در صد بهترین طوفان تریا چندی در یک اردیبه‌ماه نوشته شدند. در اینجا هم معلوم است که در یک قرن اخیر متصل و مربوط است به جدیدترین طوفان و باید جمله را یکسره و تا قبل از کشته شدن دانشمند صدها شعر در صد بهترین طوفان تریا چندی در یک اردیبه‌ماه نوشته شدند.

نمونه دیگر توفان استند، (مکتوب‌بیجا) توسط آدوایه انداد (از مرزا) در کربلای برنده، مأموران (بیگانه) انداد، توفان را کشف کردند؛ نه اینکه آن را بر از موانع کسب کربلای نمودند. ملاحظه می‌فرمایید که بیشتر معنی عوض می‌شود؛ نمونه دیگر: ما باید، و نرسد تا زمانه دل متحد (مکتوب بیجا) به ابراهیم گفتم. در این مورد هم به ایران، ادامه جمله قبل است و نباید آن را جدا کرد؛ ما باید، و نرسد تا زمانه دل متحد به ابراهیم گفتم.

آخرین نمونه در این مورد، یعنی از صد سرکار، پس از اعلام پایان جنگ (مکتوب و توقف بیجا) توسط رئیس جمهوری آمریکا جان فورد را از دست دادند. فکر کنید بیشتر خنده‌دار شده است که این جمله را گوینده یکی از ادیب‌های بیرون مرزی (ژانویه آمریکا) هم بیان کرده باشد. گریه فرقی نمی‌کند؛ شلط، شلط است!

همه این نمونه‌ها و صدها مورد شبیه آن، در همه برتانه‌ها و مخصوصاً در بخش‌های غربی شنیده می‌شود. در بعضی موارد خیلی مهم نیست و شونده از آن می‌گذرد و در بسیاری موارد، به کلی معنی و مفهوم عوض می‌شود.

اینها فقط نمونه‌های بدخونی و اشتباه در سکت و توقف بیجا و نامناسب به دلیل فعال نبودن ذهن و فکر گوینده است. نمونه‌های دیگری هم که خواهم گفت از همین جنس (عدم توجه) ولی از نوع دیگر سخن است.

مثلاً «تکیه‌های غلط و بیجا»

— قیمت نفت در بازارهای میان به ۲۲ دلار و ۲۹ سنت رسید. تکیه کلام را روی «سنت» گذاشت. یعنی در این جمله «سنت» از همه واژه‌های دیگر بهتر است؟ حتی از دلاری باید تکیه روی «۲۲ دلار» باشد.

نمونه دیگر: — در این ماده ۲۰۰ هزار ری در آمدند. چرا تکیه روی «یاها» مگر دیگران «از دست در می‌آیند؟ تازه از «یا» در آمده فعل مرکب بیوست است. نمی‌توان به هیچ وجه، تکیه کلام را فقط در مورد «یا» اعمال کرد! این دیگر نهایت «بی‌فکری» است. تکیه کلام در جمله معمولاً بر روی واژه یا ترکیب‌هایی اعمال می‌شود که بهتر و مورد نظر باشد و در این جمله «۲۰۰» تکرار مهم است. در این ماده، ۲۰۰ هزار ری در آمدند.

نمونه دیگر: — سروما نارنگی برداشتم. باید تکیه کلام روی «سروما» باشد. تکیه روی «خوده» بی‌معنی است! مثل این نمونه: به مصاف مربان ^{شود} خواهد رفت. روی بدیهیات که نباید تکیه کرد. مگر دیگران چه کار می‌کنند. همه به مصاف می‌بخان خود می‌روند. پس به مصاف رفتن مهم است. تعداد جمله‌هایی که گوینده، تکیه کلام را روی «خوده» و «خوش» می‌گذارد، بسیار زیاد است. شما در هر بخشی خبری در شبکه‌های داخلی و خارج، این تکیه اشتباه را خواهید شنید.

.. در خانه آشپزها صدای ^{شود} است!

— این سروما به دست رانندگان ^{شود} شده است!

— وارد هشتین روز ^{شود} می‌شود!

.. رندان اعمال ^{شود}!

و. شهادت در برابر بیرونهای بهاجم را اختار **دو** می دانند

نمونه دیگر:

اکنون به گرایش وضع دولت **کشور** توجه فرماید. مگر تا به حال وضع هوای مثلاً «طایق» را می گفتند؟ که حالا «کشور» تکیه دار شده است؟

نمونه دیگر:

جواب **بگ** زازله در جواب **براد**. تکیه روی «یکه» بیجا و غلط است.

و چند نمونه دیگر:

— به انجام خدماتی در این کشور **تست** رود. انسان یاد دست زدن می افتد
 — کشور **درد** باز **ارگند** می رود. «بازگردانده شدن فعل مرکب است و باید به صورت ترکیبی آفا شود «بازگردانده شد» در این صورت معنی درست اصلی را دارد. تکیه روی «باز» یک معنی دیگر می دهد و اشتباه است.
 — هیچ **اس** نباید از **بند** **تغلی** کند. در این جمله اصل، باید است و تکیه کلام به هدایت معنی و مفهوم، باید روی «باید» باشد.

— **بگ** زه جهانگرد بر اثر **جرامات** **دو** جاد سپرد. مگر دیگران بر اثر **جرامات**

«دیگری» جان می یابند؟

و باز صدها نمونه در همین مورد هست که می توانید در هر برتانه یا

بخش های خیری ببینید.

و چند نمونه از نشانستن ترکیب ها وابسته و پیوسته که گاهی معنی جمله را

بکلی دگرگون خواهد کرد، در طرح صلح اعرابیه.

در طرح صلح اعرابیه باید «طرح صلح» را به صورت ترکیب وابسته

آفا کرد. «**مذوحمته** **لدر** **کشور**». گنیت اجزا مرکب اصلی است و نباید از

کشوری جدا آفا شود. که خوانده شد «**مذوحمته** **لدر** **کشور**». که پیداست بیشتر

معنی آن نامناسب و بد است «**معاون اول** **دانش** **جمهوری**». معاون اول و رئیس

جمهوری دو ترکیب وابسته اند که به هم اضافه شده اند نه اینکه معاون اول

رئیس جمهوری، سرایان، حافظ، صاحب کتوب، ترکیب سه واحدی یا زنجیره اشکافات به تالی اضافه شده است.

در گفت‌وگو کار این قطعه **م.ج.ج.ج.** دستور کار به صورت ترکیب وابسته ادا می‌شود. همین‌طور، این هفت خود و بسیاری نمونه‌های دیگر.

بگذارید چند نمونه دیگر را هم از نوع کاربرد غلط حرف ربط و یا پیوندک «و» و تلفظ جابه‌جایی «و» یا «ه» عرض کنم.

گفته ضرب و شتم را جدا کرده به صورت ضرب و شتم خوانند. در برابر کتف و شپز را که دو مرحله جداگانه عملیات است به صورت وابسته گفتند. در این جمله در آن عملیات مقدار زیادی لوله کشی و ضبط کردند. که اشتباه است و معلوم می‌شود دانشمند دید تصویرهای کلمات محدود و عملیات ذهنی کم و ضعیف بوده است.

سه وقت و نه حال آن را دارند که... مثل مورد قبل است که باید جدا بیان می‌شدند: **وقت و نه حال آن را دارند...**

«در گوشه و گوشه» را «در گوشه و گوشه» خوانند. مثل: «سیاست صبر و انتظار» که سیاست صبر و انتظار خوانده شد.

و یک نمونه دیگر که کمی پیچیده‌تر است:

«ایده پیل به اندام مورد نظر، ستارم صبر و استقامت، و تصمیم جزیی لسه» که خوانده شد... **ستارم صبر و استقامت و تصمیم جزیی لسه** صبر و استقامت» در یک مجموعه قرار دارد و می‌توان این دو واژه را با آوایی (آ) خواند: «صبر و استقامت» ولی تصمیم جزیی ترکیب جداگانه‌ای است و باید با آوایی (ژ) متصل و بیان شود.

و جمله: **زندگی کرده با هنر، تنها با گریز از روزمرگی و زریا زبندن لسه** را استفسار گرفته چنین خوانند: **زندگی کرده با هنر، تنها با گریز از روزمرگی و زریا زبندن لسه**. در این جمله (که ظرافت نحوی خاصی دارد و توجه بیشتری

را می‌طلبند) حذف صورت گرفته است. و در نتیجه، با تغییر آوایی «وزه» و «آه» دو معنی پیدا می‌کند:

۱- «پیوند با آوایی «وزه» زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «تنها راه» زیبا زیستن است.

۲- «پیوند با آوایی «آه» زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «گریز» از زیبا زیستن است.

وقتی پیوند با آوایی «آه» انجام می‌شود پیوستگی بیشتر است. به طوری که می‌توان گفت: زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی و تنها راه گریز از زیبا زیستن است. روزمرگی و زیبا وابسته به هم خواهند شد.

ولی وقتی با آوایی «وزه» باشد، پیوند کمتر است و زیبا زیستن، جدا از روزمرگی خواهد شد. «زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی» و تنها راه زیبا زیستن است. این از ظرافت‌های بیان فارسی است. چیزی که تنها با فن بیان و گویندگی صحیح و رعایت کامل آنها صورت می‌پذیرد.

این نمونه‌ها (همانطور که عرض شد) غیر از شطط‌خوانی‌ها و تلفظ‌های اشتباه مربوط به اطلاعات حافظه است. اینها و موارد مشابه، بیشتر به دلیل عادت به روشنائی و عدم توجه به معنی و مفهوم جمله‌های پیام است. پیداست که در چنین مواردی، گوینده به تبلی ذهنی دچار شده و فکر در گویندگی ندارد یا آن‌را از دست داده است. کلمه کلمه خواندن، ارتباط میان ابزای جمله را رعایت نکردن و بی‌توجهی به واسطه‌های زیرتجسیمی، نتیجه و حاصل تبلی ذهن و گویندگی بدون فکر است.

راه چاره چیست؟

تنها راه حل این مشکل بزرگ این است که کاری کنیم تا فکر و ذهنمان در گویندگی فعال بشود و بعد این فعالیت را حفظ کنیم. باید عادت تبلی ذهن،

جایش را به فعال شدن ذهن و فکر بدهد و بتوانیم به «گویندگی همراه با فکر» برسیم.

من همیشه به گویندگان جوان و به هنرجویان کلاس‌ها می‌گویم که در هنگام گویندگی یک «مثبت فرضی» را در نظر داشته باشند، با این نمودار:



در این نمودار یک زاویه مربوط به نوشتن زبان + فکر + مغز است. در یک زاویه پشیم قرار دارد که خط و علائم نوشتاری را بیند و دریافت کند و زاویه سوم مربوط به ذهان و مجموع اقدام‌های گفتاری است. تا علائم نوشتاری را بیان نماید.

هنگام گویندگی، پشیم گوینده تمام خطوط و علائم نوشتاری پیام را می‌گیرد و آنها را به مرکز نوشتن و مغز ارسال می‌کند. در این زاویه است که فعالیت‌های ذهنی، همچون یک رایانه (کامپیوتر) برای درک و دریافت‌های لازم انجام می‌شود و پس از شناسایی اجزای جمله و توج رابطه آنها با هم و مطابقت با اطلاعات قبلی و حتی خلاقیت‌های هنری بیان و هماهنگی با اصول فن بیان و گویندگی، فرمان اجرا (بیان گویندگی) به اقدام‌های گفتاری صادر می‌شود. خلق سوم این مثلث نقطه‌بین شده است (حرکت از پشیم به ذهان) زیرا مورد استفاده نیست، حتی می‌توان آن را حذف کرد. در این خلق نباید حرکتی انجام شود و بیان گویندگی جز از مسیر پشیم به مرکز نوشتن و فعالیت‌های مغزی نباید صورت بگیرد. اگر نوشتن، فعالیت‌های ذهنی و فکر نباشد، گویندگی به صورتی انجام خواهد شد که نمونه‌هایش را (مستقیماً از ضرورتاً) مشاهده فرمودید.

تمرین‌های لازم و مفید، برای فعال کردن ذهن و فکر در کتاب دوم ارائه خواهد شد. فعلاً و به‌طور خلاصه راه‌پیمایه این است که از جمله‌های کوتاه، شروع به گویندگی کنیم و پس از خواندن هر جمله، سعی کنیم با کشک ذهن خود، آن را بازگویم و تکرار کنیم و هنگام خواندن هر جمله سعی کنیم آن را بخاطر بسازیم. وقتی موفق شدیم، جمله‌های دیگر را هم به همین نحو بخوانیم و تکرار کنیم تا بتوانیم جمله‌های بلندتر و حتی یک پارگراف یا بند را بخاطر بسازیم. به این ترتیب فکر و ذهنمان فعال می‌شود و از تبلی ذهنی نجات پیدا می‌کنیم و به گویندگی ابدآل می‌رسیم.

در آن صورت نگاه دومی پیدا می‌کنیم که پیشاپیش و سریعتر از سرعت گویندگی مطالب را می‌بیند و آن را به مغز و مرکز فعالیت‌های ذهنی و مغزی می‌فرستد و مورد بررسی و شناسایی قرار می‌گیرد و هنگامی که به آن قسمت از مطلب رسیدیم، فعلاً ذهن ما از مضمون آن آگاه شده است و کمتر ممکن است غلط و اشتباه خوانده شود.

دستگاه آوایی زبان^۱

زبانی که ما روزانه به کار می‌بریم، چون دستگاه بزرگی است که کار آن، نتیجه همکاری دستگاه‌های کوچکتری است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامر و دستگاه واژگان.

دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد. دستور یا گرامر عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اهل زبان در دسترس دارند و روابطی که بین آن لغات برقرار است.

دستگاه‌های صوتی و دستوری زبان، دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است. برعکس، دستگاه واژگان زبان، دستگاهی آنچنان به هم بافته نیست و در نتیجه تقوُّد در شبکه ارتباطی آن آسانتر است. کم و زیاد شدن یا تغییر ارزش عناصر صوتی و دستوری، موجب تغییر ارزش عناصر دیگر دستگاه زبان می‌شود ولی کم و

۱. برای مثال بنابر نظر سائیل زلمانتس این زیاد شدن در زبان روسیه بسیار بیشتر است.

زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان، یعنی لغت، مستلزم چنین تحولی در ارزش عناصر دیگر نیست. این از ویژگی‌های مهم هر زبانی است که قسمت‌هایی از آن که جزو ارکان زبان محسوب می‌شوند به منزله پایه‌های ساختمان زبانند. مانند دستگاههای دستوری و صوتی، در معرض تغییر نباشند و نشود در آنها قویا کرد، زیرا در آن صورت، دستگاه بزرگ زبان به سانگی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از لاسی ویران خواهد شد.

مثلاً در دستگاه صوتی هر زبان، تعدادی صدا وجود دارد که بعضی از آنها صامت و بعضی دیگر مصوت‌شمارند. این تعداد صدا، در زبان‌های مختلف، متفاوت، ولی برای هر زبانی معین و مشخص است. به عنوان مثال، دستگاه صوتی زبان فارسی که دارای شش مصوت است نمی‌تواند به آسانی تغییر کند و مصوت تازمائی را در خود بپذیرد یا مصوتی را از جمع خود بکاهد و خارج کند.

همچنین است تغییر در دستگاه دستوری زبان.

زبانی مانند فارسی یا انگلیسی که دارای تمایز دوگانه مفرد و جمع است نمی‌تواند به سانگی تغییر کند و یک تمایز سه‌گانه را مانند زبان عربی که بین مفرد و تنبیه و جمع فرق می‌گذارد، بپذیرد یا برعکس زبانی چون عبری نمی‌تواند به سانگی یکی از این عناصر، مثلاً عنصر تنبیه را از شبکه دستوری خود خارج کند.

چنین تغییراتی موجب برهم خوردن روابط موجود در کل دستگاه زبان می‌شود. مثلاً کم یا زیاد شدن عنصر دستوری تنبیه، نه تنها در نحوه جمع بستن اسما مؤنث می‌افتد، بلکه صرف افعال را نیز متغیر می‌سازد و صرف ضمائر را نیز دگرگون می‌کند و بسیاری تغییرات دیگر...

ولی ساختمان واژگان چنین نیست. کم و زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان یعنی لغات، به آسانی صورت می‌گیرد، بدون آنکه باعث به هم خوردن روابط

موجود در زبان گردد. سازمان واژگان زبان و طبیعت آن چنین است. زیرا واژگان هر زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان تکلم می‌کنند و از آنجایی که عناصر فرهنگی زبان، چه مادی و چه معنوی، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که واژه‌های زبان نیز، که در حقیقت نام آن عناصر فرهنگی هستند، تغییر کنند.

بسیاری از استادان ادب و زبان‌شناسان، در مورد ورود واژگان به زبان‌ها، نظر یکسان و مساعدی دارند.

استاد خاتلری می‌نویسد:

«من نمی‌دانم آسختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگری، برای این یک، چه سنگ و عاری است؟ زبان خالص مانند نژاد پاکه افسانه‌ای است که خواب می‌آورد»

و استاد محمد بیروین کتابانی،

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رساند، بلکه

مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود»

بگذریم از مصیبت‌های تازوای تنی چند که هر ازگاهی، فریاد پاکسازی زبان فارسی از لغت‌های بیگانه را سر می‌دهند و البته بیشتر نظرشان روی لغت‌های عربی است. از نظر استادان واقع بین، فرقی بین زبان‌های بیگانه نیست. چه عربی و چه شیر عربی. هر واژه‌ای که وارد زبان فارسی می‌شود، به شرط پذیرفته شدن از سوی اجتماع و مرزداران و نگاهبانان زبان افغانستان، باید تابع شرایط و قوانین ماندگاری زبان فارسی بشود. در غیر این صورت آن وارد بیگانه است و باید از ساخت زبان فارسی طرد گردد.

واژه‌های عربی که در طول تاریخی بیش از هزار و چهارصد سال وارد زبان فارسی شده‌اند، باید جزو دستگاه واژگان زبان ما محسوب شوند. بسیاری از این واژه‌ها، معانی اولیه خود را از دست داده، معنی تازه و جدیدی گرفته‌اند.

بسیاری با واژه‌ها یا فرمده های زبان فارسی ترکیب شده‌اند و بسیاری دیگر پس از قرن‌ها استفاده منسوخ شده. در متون کلاسیک یا اشعار قدیمی، جزو گنجینه‌های ادبی ما در آمدند. زبان فارسی در این چهارده قرن با واژه‌های ترکی، مغولی و عربی هم، همین گونه برخورد کرده است. یعنی اگر واژه‌ای را مردم پذیرفته‌اند، در حقیقت به آن جواز ورود و قبول داده‌اند. جزو واژگان زبان فارسی در آمد، همیای واژگان فارسی، در کار ارتباط و فهم و تفاهم به کار رفته است.

«آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان زبان‌های بی‌ان تأثیر می‌رساند، رفته‌گردن خصوصیت‌های صرفی و نحوی یا دستوری بیگانگان در زبان می‌زبان است. هر قومی که کلمه بیگانگی را می‌پذیرد، تحت آن را موافق لهجه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند!»

البته این جریان یک طرفه نیست، جوامع انسانی به مقتضای وضع جغرافیایی، تبادلی، سیاسی، دینی، اقتصادی و فرهنگ و پیش با هم در تماس هستند و عناصر فرهنگی که واژگان زبان است به زبان آنها رفته می‌کند. این امر طبیعی است. آنچه نباید صورت بگیرد، همان‌طور که بیان شد، قبول ساختاری واژه یا تعبیر بیگانه است. یعنی نباید واژه را به گونه‌ای استفاده کنیم که به قوانین دستوری یا آوایی زبان ما عقلی وارد سازد و آن را از قاعده طبیعی خود منحرف نماید. این رفته در قوانین دستوری و تغییر آوایی آن را در اصطلاح «کاپیتولاسیون ادبی» می‌نامند که در فصلی مورد بحث قرار گرفته است.

از زمانی که رادیو ساخته شد و گفتار به عنوان زبان ارتباطی این رسانه به

کار گرفته شد. دستگاه فونولوژی با آوایی زبان فارسی مورد هجوم و ضربه قرار گرفت. قرن‌ها، زبان در شکل نوشتاری آن در ایران، مورد استفاده بود. شعر و نثر فارسی دری، به قلم نواتای شاعران و نویسندگان نامدار این سرزمین، جایگاه شایسته‌ای یافته بود و بر قلم‌های عقل و اندیشه و سخیل، جلوه‌گری می‌کرد. و دستگاه دستوری با گرامری زبان فارسی نواتای مقابله با هر هجومی را داشت. که البته به بازی پاسداران فرهنگستان صورت می‌گرفت. در این یک قرن و اندی، که از انتشار روزنامه در ایران می‌گذرد، زبان نوشتاری تحولی پیدا کرد و نثر ساده روزنامه‌ای رواج یافت. بسیاری از ادیبان، برای راهنمایی نویسندگان جوان‌جزوه‌ها و کتاب‌ها نوشتند. دبیران استادان دانشمند هم، دلسوزانه در کلاس‌های درس، فنّ ساده‌نویسی و درست‌نویسی را به شاگردان خود آموختند و نثر پارسی کم‌کم از آن حالت متکلف و متعینانه گذشته جدا شد و به طرف سادگی گرایید. استادان ادیبان، زبان‌شناسان و صاحبان اندیشه، که در حقیقت پاسداران زبان فارسی و نگهبانان قوانین آن هستند، همیشه مراقبت می‌کردند و هرگاه خطا و انحرافی در نوشته‌ای می‌دیدند، بلافاصله و از راه‌های گوناگون گوشزد می‌نمودند که خوشبختانه مؤثر واقع می‌شد، زیرا برای اصلاح نوشته و بهبود آن یک نوع پذیرش در جامعه از قبل به وجود آمده بود و هنگامی که استادی، یا نویسنده صاحب نظری، به نثر نویسنده جوانی ایراد می‌گرفت و او را راهنمایی می‌کرد، نویسنده جوان، به راحتی می‌پذیرفت و متنون هم می‌شد. همین‌طور بود درباره شعر، به ویژه در آئین‌های ادبی، که امری کاملاً پذیرفته بود و این پذیرش و قبول و اصلاح، به صورت یک فرهنگ و یک رفتار ادبی و اجتماعی شایسته، در ایران، رواج داشت که هنوز هم دارد.

اتفاقاً این رفته و این فرهنگ قبول و اصلاح، بیشتر درباره شکل نوشتاری و گونه مکتوب زبان بوده است.

پس از شروع کار رادیو، نمود گفتاری زبان، تنها وسیله ارتباط در این رسانه گردیده است. پیام‌ها، گزارش‌ها و خبرها، همه به صورت آوا و سخن مملو، از رادیو پخش و شنیده می‌شود و همه چیز تبدیل به آوا شده است؛ از نوشته‌های امروزی تا انواع ترانه‌های کلاسیک و از شعر تو تا اشعار مختلف شعر در سده‌های پیشین. رادیو یک رسانه شنیداری است.

در رادیو همه چیز، مبتذل به صدا و آوا می‌شود و طبیعت این رسانه چنین است. به این ترتیب دستگاه آوایی یا فوتولوژی، ارزش و اعتباری، همیابد و هنگامی، دستگاه دستوری یا گرامری زبان پیدا کرد. البته، زبان در ذات خود، این اعتبار و ارزش را به دستگاه آوایی ندهد زیرا که دستگاه آوایی یکی از سه رکن زبان است. اما چون مورد استفاده هنگامی، در یک شکل فراوان، قانونمند و همه‌گیر قرار نگرفته بود، قسمت‌هایی از این ارزش نهفته بود و کاملاً رعایت نمی‌شد.

پس از رادیو که زبان در گونه و شکل مملو، کاملاً به کار گرفته شد و مسئله بیان مشترک و بیان معیار مطرح شد، ارزش و اعتبار آوا و دستگاه آوایی زبان هم، آشکارتر و شناخته‌تر گردید. البته نه کاملاً، چرا که هنوز هم در راه شناختن بیشتر شکل مملو، زبان هستیم و تا دستیافتن به «بیان معیار» و قوانین و دستورهای آن، باید مجدداً کوشش و پژوهش کنیم و ابعاد آن را بشناسیم. ابعادی که شامل طول و عرض و ارتفاع می‌شود. از این جهت ابعاد صدگانه هندسی را به کار بردم که در گفتار عادی، زبان به صورت طولی و در یک خط است که رشته یا زنجیرکلام نام دارد. در نوشتار طول و عرض هر دو صدای دارد ولی در بیان رادیو و در بیان معیار، واحدهای زیر زنجیری، در حکم بعد سوم آن است.

صاحبان فکر و اندیشه، استادان ادبیات، زبان‌شناسان، نویسندگان، شاعران و همه عاشقان ایران و دلسوزان زبان فارسی، همان گونه که در حفظ و

هر است نوشتار و گونهٔ مکتوب زبان، همیشه و در هر حالی گوشا و مراقب بوده‌اند. امیدواریم در امر بیان و ویژگی‌های گونهٔ مکتوب زبان- زبان رادیو- و تعین معیارهای آن نیز به طور کامل و دقیق سعی کنند و از هر فرصتی برای تبیین اصول بیان معیار بر اساس قوانین زبان‌شناسی و زبان فارسی- استفاده کنند و بدانند که چون این کار تازگی دارد، از تکرار آن نباید خسته و مأیوس شوند و نگفتارند زبان و بیان فارسی به برابطهٔ سلیقه‌های فردی کشیده شود.

باید بدانیم که دو رکن اساسی آوایی و دستوری زبان، از پایه‌های استحکام کاخ رفیعی است که رودگی، فردوسی، بیخی، سعدی، حافظ و دیگران، از زبان زیبا و شیرین فارسی دری- می آفکنده‌اند و این چنین قرن‌ها در برابر باد و باران حوادث و آسیب‌های زمانه یا رجا و استوار باقی‌مانده است.

باید بدانیم که برای تلفظ و ال‌طهایی که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده و اجتناج ما آن را پذیرفته و جزو واژگان ما قرار گرفته، نمی‌توان به دلخواه و بنا بر سلیقه‌های شخصی، عمل کرد.

باید استادان ادبیات و زبان‌شناسی، همان گونه که برای نوشتار، و شیوه‌ها و سبک‌ها و قواعد آن، دلسوزند و مراقبت‌های همیشه دارند، برای گفتار، لحن‌ها و تلفظ‌های گوناگون و گاه اشتباه و ناپسندی هم که از یک رسانه محیر شنیداری- گفتاری- شنیداری پیش و شنیده می‌شود، نگران و مراقب باشند.

دهها کتاب دستور زبان داریم که قوانین آن را استادان یا مبالغهٔ ستون ادبی و شعرهای مختلفه، از دل کتاب‌ها بیرون کشیده‌اند و حاصل پژوهش‌های چندین ساله خود را، برای راهنمایی نویسندگان و شاعران جوان منتشر کرده، در دسترس آنان قرار داده‌اند، اکنون نیز باید برای دستور بیان و تلفظ کلمات فارسی اصیل و دخیل (وارد شده در زبان فارسی) همان دلسوزی و مراقبت را داشته باشند و آن را اعمال کنند. البته این حرف به آن معنی نیست که مراقبتی در کار نبوده و قواعد و اصولی را گوشزد نکرده‌اند، بلکه هدف توجه به اهمیت

«بیان» است و اینکه حساسیت کار، بسیار بیشتر از این حرف‌هاست. از سوی دیگر، هنوز هم بسیاری از مسئولان و مدیران رسانه‌های گفتاری، بیان را در این رسانه‌ها به اندازه نوشته، مؤثر در انتقال پیام نمی‌دانند. با حداقل آن توجه و حساسیت لازم را ندارند. آن اندازه که برای ویرایش نوشته‌ها و متن‌های برنامه‌ها، مراقبت دارند، برای درست خواندن و رعایت فنون بیان و تلفظ کلمات و استفاده درست و بجا، از واژه‌های زیر زنجیری که در خط نوشته، نشانه و علامتی برای آن منظور نشده ولی در بیان مطالب و انتقال صحیح پیام‌ها نقش غیر قابل انکار دارد، ندارند.

از سال‌های پیش، گه‌گاه در روزنامه‌ها و مجلات و در مقاله‌های متعدد دیدیم که اغلب استادان، در همین زمینه‌ها تقصیر نوشته‌اند. از جمله آنها خوب است به مقاله کوتاهی از کتاب «زبان و تفکر» از دکتر مستدرضا باطنی اشاره کنیم با نام «رادیو و تلویزیون، دو قلم زبان فارسی». نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب، اشاره می‌کند این کتاب مجموعه‌ای است از مقالاتی که نگاشته در دو سه سال اخیر. در زمینه زبان‌شناسی نوشته است و در پایان تاریخ آذرماه ۱۳۴۹ را دارد.

بیاست که این مقاله مربوط به قبل از انقلاب و زمانی است که تعداد رسانه‌های صوتی و تصویری ما، از یک چهارم امروز هم کمتر بود. به همین دلیل اگر هیچ تغییری در میزان و مقدار تلفظ خوانی‌ها، پیش نیامده باشد، از جهت کمیت حداقل، بیش از چهار برابر شده است. یعنی بیشتر از چهار برابر آن زمان تلفظ خواننده می‌شود و این زیاد شدن تلفظ‌ها و اشتباهات واقعاً هندار دهنده است و باید برای آن فکری کرد. آنچه دکتر باطنی در این قد کوتاه به آن اشاره می‌کند، همه مطالبی است که امروز هم به همان اندازه آن روز اهمیت دارد و اگر گوش شنوایی باشد آنگه هستا بسیار کارساز است. دکتر باطنی می‌گوید:

هائز آنجا که رادیو و تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی هستند که نفوذ آنها شدید و میزان عملشان بسیار وسیع است، می‌تواند به طور غیر مستقیم در بالا بردن سطح زبان فارسی در میان شنوندگان و بینندگان خود، سخت مؤثر باشد و مؤثر نیز بماند. ولی تأملاتمان گویندگان رادیو و تلویزیون، بنابر تجویز کسانی که خطّ مثنی زبانی این دو دستگاه را تعیین می‌کنند، به ضیال خودشان می‌گوشت فارسی «بی‌غلطی»^۱ به توده مردم عرضه کنند. در زبان فارسی دستکاری‌ها و دخالت‌هایی می‌کنند که از لوق سلیم هر فارسی زبانی، مثنی خود آن گویندگان نیز، به دور است و با هیچ منطقی آن را نمی‌توان توجیه کرد. «رادیو و تلویزیون خود را در نقش قسم زبان فارسی جلوه می‌دهند و به مردم وانمود می‌کنند که فارسی طبیعی و عادی که آنها (مردم) صرف می‌زنند، غلط است و باید آن طور که گویندگان رادیو و تلویزیون تجویز می‌کنند صرف بزنند؛ باید به فتح اول بگویند شجاعت، تکرار، عدالت، باید به ضمّ «ج» بگویند چنان و چنین، نباید بگویند «مردانه» باید بگویند «امردانه» باید به فتح «ب» بگویند «کتابده» به سکون «ت» بگویند «رستگاره» به سکون «ره» بگویند «مهربان» به سکون «ده» بگویند «روردگاره» و دخالت‌های دیگری از این قبیل.»

«این دستکاری‌های تاجا، به فارسی گویندگان رادیو و تلویزیون، چه‌رهای ساختگی و «من در آوردی» داده و چون این تصرفات از قس زبان فارسی به دور است، اغلب شنوندگان صیران می‌مانند که چرا گویندگان رادیو و تلویزیون این طور صرف می‌زنند.»

«توجهی که مسئولان رادیو و تلویزیون برای این تصرفات عرضه می‌کنند، از این دو مقوله خارج نیست: اگر کلمه فارسی باشد، تلفظ گذشته آن

۱. لاهد آن، روح، پلیر، داپلس، سرنگندت!

را ملاک درستی و نادرستی قرار می‌دهند و اگر کلمه عربی باشد، تلفظ آن را در زبان عربی به‌عنوان ملاک ارائه می‌دهند.

هاز لحاظ زبان‌شناسی، این دو ملاک هر دو باطل است و نمی‌توان به آنها استناد نمود.

دکتر باطنی سپس دلایل رد این دو ملاک را می‌آورد که به طور خلاصه چنین است:

اولاً صورت و تلفظ کلمه در گذشته به هیچ وجه ملاک تلفظ آن در عصر حاضر نیست و نمی‌تواند ملاک تفاوت درست و غلط قرار گیرد. اگر چنین ملاکی درست باشد، ما باید به عقب برگردیم و بیستم داریوش و خشایار شاه چگونگی حرف می‌زده‌اند، حتی از این هم باید دورتر برویم و بیستم اقوام آریایی یعنی اجداد داریوش و خشایار شاه، چگونگی حرف می‌زده‌اند تا گفتار آنان را معیار زبان فارسی امروز قرار دهیم. بنابراین گذشته نمی‌تواند ملاک تلفظ زبان در زمان حال باشد.^۱

ثانیاً اینکه این کلمات در عربی فلان طور تلفظ می‌شوند، پس در فارسی نیز باید همانطور تلفظ شوند، فرض غلطی است.^۲ هر زبانی نظام صوتی خاصی خود را دارد. وقتی زبانی واژه یا واژه‌هایی را از یک زبان بیگانه می‌گیرد، آن را در دستگاه صوتی خود جذب می‌کند و مانند عناصر بومی خود با آنها رفتار می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی واژه‌ای در زبان قرض گیرنده پذیرفته شد، زبان داغ خود را بر آن می‌زند و هر توجّح تفسیری که لازم باشد به آن می‌دهد تا هماهنگ با نظام کلی آن زبان گردد.

۱. بدای‌البنیة، و اجل تدریس و تفسیر تلفظ کلمات در لغت و تاج‌الوحدی کتاب تلفظ در لغت اوردین کتاب این صدها واژه است عرفه شد.
 ۲. تنها تعلیم درونی، نه همه تعلیمات بیگانه و از سر زبان‌ها وارد زبان فارسی شده و در آن جا ماند است.

بنابراین از لحاظ زبان‌شناسی (و بیان معیار گویشگانی راندیو و تلویزیون) هیچ دلیلی وجود ندارد که ما با سماعت بگوئیم تلفظ کلمات بیگانه در زبان اصلی را الگو قرار دهیم.

هر واژه بیگانه‌ای که وارد زبان فارسی، به عنوان زبان فرضی گرفته می‌شود باید تابع دستگاه‌های آوایی و دستوری این زبان گردد. تلفظ (حتی معنی و کاربرد) گذشته و واژه‌های بیگانه پس از قبول، تابع زبان فارسی می‌شود و اگر نه حکم تجاوز پیدا می‌کند و ما ایرانیان نباید اجازه چنین تجاوزی نسبت به زبان فارسی را به هیچ زبانی دهیم.

همچنین در مؤسسه سینتار زبان فارسی در صدا و سیما، دکتر علی‌اشرف صادقی زیر عنوان «مضامین تلفظی و بیانی در صدا و سیما» پس از ذکر مقدّماتی، تلفظ‌های رایج در صدا و سیما را به سه دسته تقسیم می‌کند که دسته سوم تلفظ‌هایی ناشی از داشتن تصور نامرست درباره تلفظ کلمات زبان فارسی است و به مناسبت، به ذکر یک قاعده زبان فارسی می‌پردازد و می‌توانیم به این قاعده را سبب این اشتباه‌ها می‌داند. دکتر صادقی می‌گوید:

«در زبان فارسی هیچ کلمه بسیطی دیده نشده که در آن سه صامت پایانی وجود داشته باشد، زیرا تلفظ کردن سه صامت پشت سرهم برای ایرانیان دشوار بوده است. حال اگر در نتیجه ترکیب شدن دو کلمه با هم، که کلمه اول دارای دو صامت پایانی باشد و کلمه دوم (ظهِماً) با صامت آغاز شود و در نتیجه، سه صامت در کنار هم قرار گیرند، معمولاً میان صامت دوم و سوم یک مصوّت افزوده می‌شود. مثلاً ترکیب «ارنج» با «مند» به صورت «ارنجه‌مند»؛ ترکیب «مهر» با «بان» به صورت «مهربان» و «مهر» با «گلان» به صورت «مهر گلان» یا «مهر گلان» در می‌آید.»

«اما چند سال است که می‌بینیم گویشگران راندیو و تلویزیون، این کلمات را برعکس تلفظ هزار و چند صد ساله آنها به صورت «ارنجه‌مند»، «مهربان» و

«مهرگان» تلفظ می‌کند و به قیاس با آنها کلمات «شاور» و «ترگدن» را نیز به «شاور» و «ترگدن» بدل می‌کنند.

صحبت‌هایی دکتر صادقی تأیید همان حرفه‌هایی است که دکتر باطنی و دیگر استادان از سالیان پیش گفته‌اند و می‌گویند.

می‌توان مدعا نمود دیگر از این دست غلطها را بر آنچه به عنوان مثال آورده شد، اضافه کرد، مثلاً بیان زیبا و خوش آهنگ (حتی خوشبویی) «قطره» را «قطره» با کسر «ج»، کلمات «شهاد» و «شهاد» و «شوار» را که همیشه با فتح تلفظ شد، با کسر «ز» و «ج»، قراخ به معنی آبش و راحت را با کسر «ف» که معنی دوری و هجر می‌دهد (فراق) و حتی ترکیب «لوقات قراحت» را «لوقات فرشته» (فراحت) می‌گویند که از بیان غلط می‌شود و همه برون بقیه را تهیه می‌فرمایند! و مدعا نمود دیگر - حتی «تلوزیون» را با سکون «ل» و گاه با کسر «و» به صورت «تلّ ولوزیون» و تلّ فن.

جالب توجه آنکه بسیاری از این غلطها، حتی صورت و تلفظ گذشته آنها هم، بدان گونه که گفته می‌شود و می‌گویند در هیچ لغتنامه‌ای نیست. تلفظ بعضی کلمات را هم که فرهنگ‌هایی لغت به دو صورت ضبط کرده‌اند، گویندگان و مجریان یا مسئولان، ضبط اول را که مرجح است کنار گذاشته‌اند و صورت دوم را که به‌طور نادر است (به سلیقه خود) یا دلایل دیگر برگزیده‌اند.

در مورد دو کلمه «پنین» و «پنان» باید بگویم که از همان سال‌های نخست ایجاد رادیو در ایران، گهگاه بعضی از مجریان و گویندگان به تبعیت از تلفظی که در افغانستان و شهرهای مرزی استان خراسان وجود دارد، و شاید هم به‌عنوان خودنمایی^۱، برخلاف اصول حاکم بر زبان فارسی یا بهتر بگویم «بیان

۱. در این باره، باید سخن جامع و مفصل را قید، شده، بدم.

فارسی» و بدون توجه به انتخاب و راضایی فرهنگ‌های لغت. به صورت چنان و چنین باضم «چ» تلفظ و بیان می‌کردند.

در اینجا آن قسمت از سخنان رهبر معظم انقلاب را که در فصل «کایتولایون ادبی» آورده بودم، تکرار می‌کنم که بسیار بجاست و از این مشکل سخن می‌گویند:

«امروز واقعاً شاهد و مریعی لازم است که مشکلات به وجود آمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از سرها و جریان‌های غلط، آب‌هایی را به اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً بالاترین صحیحی لازم است. می‌گویند: «لفظ مشهور بهتر از صحیح نهجور است. البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد. اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بی در پی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم. این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به کلی ضایع خواهد شد.»

تا حدود ۶۵ سال قبل، همه گویندگان و مجریان، چنان و چنین را با کسر «چ» («چنین» و «چنان») تلفظ می‌کردند. چنانکه همه ایرانیان اینگونه تلفظ می‌کنند. در فرهنگ‌های لغت مانند: فرهنگ معین، فرهنگ عمید، فرهنگ امروز، فرهنگ القیامی قیاسی زبان فارسی و فرهنگ دهخدا، «چنان» و «چنین» با هر دو تلفظ «چ» و «چَ» آمده است. و فرهنگ دهخدا که کاملتر شرح داده، اگرچه «چنان» را محقق «چوتان» و «چنین» را محقق «چونین» دانسته و ضمن آوردن نمونه‌های متعدد شعر و نثر و همه ترکیب‌هایی که از آنها ساخته می‌شود نظیر: چنانکه، چنانچه، هم چنین و هم چنان... در پایان است نوشته: «این کلمه را در هند با ضم «چ» ادا می‌کنند، اما تلفظ ایران با کسره است. افزون بر این در حالتی هم اضافه کرده است: «در تداول عامه مردم

ایران به کسر اول تلفظ می‌شود (یعنی چین و چان) (یعنی «چین» و «چان»)

و تلفظ «چین» و «چان» با موسیقی و آهنگ زبان فارسی، هماهنگی بیشتری دارد. اصالتی مردم هم همین‌گونه است و دکتر باطنی استاد زبان‌شناس هم بر تلفظ «چین» و «چان» با ضم «چ» به دلائل زبان‌شناسی ابراز کرده. تلفظ با کسر «چ» را مجاز و درست دانسته‌اند (چین و چان)

در همان یازده سال پیش یکی از مجریان رادیو مشهد که به تهران منتقل شده بود، همراه خود، این تلفظ افغانی را سوغات آورد و درست صدقاً فرمایش مقام رهبری شد. عده‌ای هم ندانسته و با تصور درست بودن این‌گونه تلفظ‌ها به خاطر شکل ظاهری واژه، با ترکیب آن را تکرار کرده‌اند و از تلفظ آوایی فارسی و فاعده‌مند آن دور شدند.

عجیب‌ترین قسمت این تقلیدها، اینجاست که این تلفظ‌ها حتی به نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها هم رفته و رسوخ کرده است:

مثلاً در یک سریال تلویزیونی که نمایشی از زندگی عادی مردم و حوادث ساده و معمولی، است در صحنه‌ای، بازیگران که از مردم عادی (شاید کم سواد یا بی سواد) جامعه هستند، در صحبت‌هایشان «چین» و «چان» می‌گویند و دم از «بهریانی» می‌زنند. شاید نمی‌دانند که با این تقلید زنده و تازنده از گویندگان، بیشتر حرف زدنتان مضحک و خنده‌دار شده است و بیشتر از روال طبیعی حرف زدن عادی و آهنگ کلام فارسی درست و معیار فاصله گرفته‌اند. اینها از ساده‌ترین و معمولی‌ترین غلط‌هایی است که هر روز از رادیو و تلویزیون می‌شنوم.

خط‌های ایران و خط فارسی

زبان به صورت شفاهی و گفتاری وسیله‌ای است زنده و در جریان، اما غیر قابل ثبت و نگهداری. در ارتباط‌های انسانی و در محدودهٔ زمان و مکان، قابل استفاده است؛ یعنی در یک زمان معین استفاده می‌شود و بلافاصله مستهلک می‌گردد. بدون آنکه آری از آن باقی بماند، و در لحظه‌ای بعد، دیگر وجود ندارد. (همچو در ذهن و یاد انسان). در مکانی محدود شنیده می‌شود و به مکان‌های دیگر قابل انتقال نیست و در همان مکان هم محو و نابود می‌گردد. زبان گفتاری در حقیقت هیچ حد و مددگی از خود باقی نمی‌گذارد.

زبان‌شناسی، فاصلهٔ زمانی پیدایش زبان گفتار، تا اختراع نموده‌های خطی و ثبت نوشتاری آوله‌ای گفتار را، پانصد هزار تا یک میلیون سال تخمین می‌زند. البته همین زمان دقیق اولین گوشه‌های انسان در راه ابداع خط و نوشتار، کار آسانی نیست. ولی می‌توانیم مثلاً تقاضی‌های شاره‌های کشف شده از دورهٔ پارینه سنگی را که شاید ده هزار سال از عمر آنها گذشته باشد، طلبه‌ای در کار اختراع خط و انتقال اندیشه بدانیم. اما از همان زمان تا اختراع کامل علائم خطی و کشف القای نوشتاری نیز، باز زمانی در حدود پانصد هزار سال را محاسبه می‌کنند. یعنی پانصد هزار سال طول کشید تا انسان متفکر و ساختگو پس از کشیدن اولین تصویرها، به خط تصویری یا تصویر نگاری اولین

نمودها و نمونه‌های انتقال اندیشه) و سپس به ویژه نگاری و سرانجام به نوآوری القبا دست پیدا کند.

بعضی از زبان شناسان این نظریه را قبول دارند که می‌گویند، شبان، اولین مخترعان خط القبا می‌باشند و می‌گویند که آنها نزدیک به پنج هزار سال پیش خط القبا می‌داشتند. بعضی‌ها سومریان و بعضی دیگر مصریان را صاحبان اولیه این اختراع می‌دانند. برخی هم این نوآوری را به ساکنان نخستین ایران زمین نسبت می‌دهند. خط میخی پارسی باستان که در کتیبه‌های هخامنشی کشف شده نشان دهنده وجود خط در ایران باستان است.

حقیقت هرچه باشد، شگ نیست که بشر با اختراع القبا به یکی از بزرگ‌ترین کشف‌ها تامل آمد بشر موفق شد سلسله پیوسته گفتار را برای نخستین بار به اجزای آوایی جداگانه بخش کند و برای (اجزای آوایی) یا واج‌ها نمادهای خطی مجزا ولی ترکیب‌پذیر (حرف‌های القبا) برگزید. هخامنشیان از چند خط برای مکالمات اداری، کتیبه‌ها و ستون دینی استفاده می‌کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب دکتر سرشمس‌الدین ادیب سلطانی «در آئین و پیچیدگی شیوه خط فارسی» از انتشارات امیرکبیر مراجعه کرد.^۱

دکتر ادیب سلطانی در این کتاب از دهها کتابچه مقاله و رساله تحقیقی از پژوهشگران ایرانی و خارجی نام برده که همه درباره خط و به طور کلی خط‌های ایرانی و تاریخ خط و کتابت در ایران، بررسی‌های سودمندی انجام داده‌اند.

در این کتابچه خط‌های اصلی ایران با ارفاق نمونه حروف عبارتند از: خط میخی پارسی باستان با بهمان هخامنشی، که تماماً القبا می‌باشد و از

۱. بیشتر اطلاعات تازه در این فصل از آ. مین کلمه است.

چپ به راست نوشته می‌شود. هر خطی زبان شناسان خط میخی هخامنشی را نوآوری داریوش بزرگ می‌شمارند.

خط هاجیه در همان دوران هخامنشی، خط آرامی نیز در ایران به‌کار می‌رفته است. خط آرامی پایه خط‌های پهلوی اشکانی و ساسانی قرار گرفت. خط پهلوی از راست به چپ نوشته می‌شود.

زبان اوستایی، در حقیقت زبان اوستایی بسیار کهن است و از دو لهجه تشکیل یافته: الفبا زبان اوستایی کهن یا زبان گانه‌ها یا «گانهان» که بیشتر آن سروده خود زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی دانسته می‌شود و (با زبان اوستایی هم‌رسان).

«خط اوستایی» یا «بان» یا «دین دیر» یا «دین دور»، تاریخ ابداع این خط اوستایی را که اکنون در اختیار ماست در حدود سده‌های چهارم تا هفتم میلادی تخمین زده‌اند.

ظاهراً در زمان ساسانیان، هیرکان به هنگام بازنویسی اوستا و گاهان، آلبای کتبی اوستا یا خط دین دیر را اقتراح کرده‌اند. زیرا اصل اوستا در حمله اسکندر نبود گردیده بود «بر طبق روایت‌های تاریخدانان اسلامی و یک مدرك ساسانی، در زمان هخامنشیان، اوستا روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود که به دست اسکندر سوزانده شده است»^۱.

دکتر ادیب سلطانی می‌گوید:

«با بد یقینیم دیاکوتوف تصریح می‌کند که با یگانگی‌های سلطنتی هخامنشیان به دست اسکندر در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد، نابود گردید».

و سپس در همان صفحه کتاب در یادداشت آورده است: «سعودی که در

۱. همان‌جا، ص ۲۱۶.

سال ۲۲۶ هجری در گذشته. در کتاب «سراج الذهب» می‌نویسد: و کتب
هذکتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب.

«محمد جبر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته. در تاریخ
خود از مولود هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث می‌کند.
در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی نخته زرین نوشته شده بود.
قدیم‌تر از این استاد، نامه منسوب به «Tasso» هیرداز هیرد اردشیر
بابکان است که گفته‌اند به پادشاه طبرستان «چشمنشام» نوشته. در آن گوید:
«می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو پیوسته به
السطح» او در یادداشت‌ها «تاریخ نگارش نامه مزبور زمان خسرو اول
توشیروان است.»

متدای که فوق العاده اهمیت دارد و همه زبان شناسان بر آن اطلاق نظر
دارند. این است که مطالعه بر روی زبان و پژوهش درباره آن، در حقیقت از
زمانی ممکن می‌شود که خط به وجود آمده است. نظرهای قطعی را همیشه از
روی قراین و اشارات و با دلائل علمی و با تکیه به استاد می‌توان اظهار داشت و
یکی از مهم‌ترین استاد و دلائل و شاید اصلی‌ترین آنها درباره زبان، وجود خط
و کتابت است که باقی می‌ماند و باقی هم مانده است.

البته از روی آثار کشف شده در نقاط مختلف کره زمین، بسیاری چیزهای
مربوط به زندگی انسان‌های هزاران سال پیش را می‌توان دریافت و گاهی هم
ممکن است با حدس و گمان به وجودشان اشاره کرد. به جز حکمت و
اندیشه‌های پیچیده معرفتی و مسائل فرهنگی. برای فهم این مسائل نیاز به
مدارک و اسنادی داریم که در زبان به صورت شفاهی و گفتاری ممکن نیست و
مسلماً زبان نوشتاری و خط و کتابت، بستر مناسب بیان اندیشه‌ها و حتی انتقال
آنها است. در زمان معاصر هم برای عرضه افکار متعالی و پیچیدگی‌های

فکری و کلامی. حتماً باید از خط و کتابت استفاده کرد. (اجدا از امکانات تکنولوژی امروز)

از مشاهده بناها و آثار باستانی شاید بتوان به نحوه زندگی و پیگونگی رفتار انسان‌هایی بود. ولی هرگز نمی‌توانیم بدایم اندیشه‌های خاص و معنای انسان‌ها و حکمت و معرفت آنها پیگونه بوده است. همان طور که نخواهیم دانست آوازه‌ای زبان پیگونه بوده است و مردمان در گذشته چه لهجه و لحنی داشته‌اند.

دکتر خاتلری در زبان‌شناسی و زبان فارسی اشاره می‌کند که: «اختراع خط (خط القبا) ظاهراً یک باره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح در شاورمیانه انجام گرفت و از آنجا القبا به تدریج به صورت‌های مختلف در همه جهان پراکنده شد و اکنون در هر جا که نوشتن معمول است القبا وجود دارد. اختراع خط استعمال زبان را آسانتر کرد.» «همین که خط ظاهر شد استعمال آن در بسیاری از مراکز تمدن شیوع یافت و استفاده از زبان را سهل‌تر و شایع‌تر ساخت.»

«زبان به انکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسید و اندیشه آدمی، هرچه بیشتر از آن استفاده کرد انسان به وسیله زبان و خط به اختراعات جدیدی نایل شده است.»

به این ترتیب و با کمک دانش زبان شناسی از روی آثار باقی مانده از خط‌های نخستین و باستانی، می‌دانیم که حداقل، سه هزار و پانصد تا چهار هزار سال پیش، انسانی که به طور متوسط پانصد هزار سال از توانایی سخن‌گویی و ارتباط کلامی‌اش را پشت سر نهاده بود، توانست از مراحل خط‌های تصویری، هجایی و شیره بگذرد و به خط القبا دست یابد. دکتر خاتلری در همان کتاب درباره زبان‌های ایران می‌گوید:

«در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان شناسان از قرن نوزدهم زبان آن قوم را «هندو آریایی» نامیده‌اند.

«بعدها، طوایفی از این قوم جدا شدند و در اکناف جهان پراکنده گشتند... دکتر خانلری معتقد است به علت پراکنده شدن این اقوام، زبانشان به شعبه‌هایی تقسیم شد که یکی از آنها را امروزه «هندو ایرانی» یا «آریایی» می‌نامند. ارتباط و نزدیکی دو زبان «هندی» و «ایرانی» مزید اصل واحد آنهاست. هر دو قوم ایرانی و هندی در آثار کهنی که از ایشان باقی مانده، خود را به نام واحد «آریایی» معرفی می‌کنند.

«داریوش در کتیبه‌هایی که از او باقی است خود را «آریایی و آریایی زاده» می‌خواند. و همین لفظ است که بعدها کلمات «ارمن» و «ایران» به معنی سرزمین و جایگاه آریاییان از آن مشتق شده است.»

در زبان هندی نیز کلمه «آریایی» معارف اقوامی است که به زبان سنسکریت سخن می‌گفته‌اند. معنی این کلمه درست معلوم نیست ولی گمان گروهی از دانشمندان بر این است که لفظ «آریایی» در زبان این اقوام به معنی «آزاده» و «یادگ تواریخته» است.»

«همین که زبان قوم «آریایی» به دو شعبه ایرانی و هندی تقسیم شد، شعبه ایرانی آن با سرعت بیشتری تکامل یافت و چون این زبان در سرزمین بسیار پهناوری، که از یک سو به صحرائی گبی و ماورای رودهای سیحون و جیحون و از سوی دیگر به آسیای صغیر و حدود سوریه می‌رسد بسط یافت. به زودی آن نیز به شعبه‌هایی منقسم شد.»

«از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات فراوانی نداریم و تنها از دو شعبه مهم آن استاد و مداری برای ما باقی است. این دو شعبه یکی یزاری باستان و دیگری اوستایی خوانده می‌شود.»

دکتر خاتری دربارهٔ زبان‌های ایران اضافه می‌کند:

«پارسی باستان نام زبانی است که در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان متداول بوده است. شاهان این خاندان از کوروش بزرگ (۵۲۹-۴۸۶ ق.م.) تا اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.) شرح رزم‌ها و پیروزی‌های خود را به این زبان بر سنگ‌ها یا لوح‌های زرین ثبت کرده‌اند. مهم‌ترین این نوشته‌ها کتیبه داریوش بزرگ در بیستون و کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم و شوش (فرمان بنای کاخ) و ترعه سوتر است.»

«این کتیبه‌ها معمولاً به سه زبان نوشته است: یکی پارسی باستان که زبان مادری این شاهان بوده، دیگر زبان عیلامی یا زبان محلی ولایت شوش، و سوم بابلی که زبانی سامی است و از زبان‌های قدیم‌تر در ناحیه دجله و فرات و کشورهای همسایه آن رواج داشته است.»

«کتیبه‌های داریوش اغلب با این عبارات آغاز می‌شوند:
خدای بزرگ است اورمزد.

که این زمین را آفرید.

که آن آسمان را آفرید.

که مردمان را آفرید.

که مردم را شادی آفرید.

که داریوش را شاهی داد.

او را بر دیگران شاه کرد.

او را بر دیگران فرمانروا ساخت.»

«و در کتیبه ترعه سوتر در دنبال این عبارات که شاید دعایی یا شعری است، چنین می‌آورد:

«داریوش شاه می‌گوید: من پارسی‌ام، از پارس (آمدم) و مصر را گرفتم.

(پس) فرمودم تا این جوی را بکنند از رودی به نام براوه (نیل) که در مصر

روان است تا دریایی که از یارس می‌آید. پس این جوی گنده شد چنانکه من فرمودم؛ و کشتی‌ها از راه این جوی از مصر به یارس رفتند چنانکه من خواستم.»

دکتر خاتلری با اشاره به کوشش‌های دانشمندان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی برای خواندن نوشته‌های شاهان هخامنشی و آشکار شدن راز کتیبه‌های گمشده، فهرست کاملی از آنها را بدست می‌دهد و می‌گوید:

«فهرست کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی به زبان پارسی باستان به جا مانده است از این قرار است:

۱- کتیبه «اربارسته» پدر سوم داریوش (همدان).

۲- کتیبه «ارشام» پسر اربارسته (همدان).

۳- ۴- کتیبه نوشته از کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م.) در مرغاب.

۵- کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) در بیستون.

۶ تا ۱۲- کتیبه‌های داریوش در تخت جمشید.

۱۳- کتیبه داریوش در نقش رستم.

۱۴ تا ۲۱- کتیبه‌های داریوش در شوش.

۲۲- کتیبه داریوش در کنار تخته سوتر.

۲۳- کتیبه داریوش در کوه الوند.

۲۴- کتیبه داریوش در همدان.

۲۵ تا ۲۶- کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید.

۲۷ تا ۲۹- کتیبه‌های خشایارشا در شوش.

۳۰- کتیبه خشایارشا در کنار دریاچه وان.

۳۱- کتیبه خشایارشا در الوند.

۳۲- کتیبه خشایارشا در همدان.

۳۳- کتیبه اردشیر اول هخامنشی در تخت جمشید.

- ۴۴- کتبه اردشیر اول هخامنشی (محل نامعلوم).
- ۴۵ و ۴۶- کتیبه‌های داریوش دوم در شوش.
- ۴۷ تا ۵۰- کتیبه‌های اردشیر دوم در شوش.
- ۵۱ تا ۵۳- کتیبه‌های اردشیر دوم در همدان.
- ۵۴- کتبه اردشیر دوم (یا سوم) در تخت جمشید.
- ۵۵- کتبه اردشیر سوم در تخت جمشید.
- ۵۶ تا ۶۰- وزندهای زمان داریوش اول.
- ۶۱ تا ۷۵- مهرها و طرف‌های کتبه دار مربوط به دوران داریوش و خشایارشا و اردشیر و شاهان دیگر هخامنشی.
- در مقدمه «هزار سال تر پارسی» از کریم کشاورز نیز، نویسنده ضمن برشمردن کتیبه‌ها، سکه‌ها، طرف‌ها و سایر آثار باقی‌مانده، به آثار مکتوب هم اشاره دارد، به این ترتیب:
- ۱- کتارتاش اردشیر بابکان
- ۲- زنبولزند
- ۳- کتاب «درخت آسوریک (محل خرما) و ز»
- ۴- بدعشن
- ۵- دینکرت
- ۶- یادگار زبریران
- ۷- ضرو کوانان و رنگ (ضرو قبادان و یرک)
- ۸- مایکان شترنگ (کتاب شطرنج)
- ۹- آبدیه لوت سامی که ساکتان (عجایب و دجته‌های سرزمین ساکتان- سیستان)
- ۱۰- ضویشکاربه رماکان (وظایف یرکان- جوانان)
- ۱۱- اندرز گوناگان (اندرز به کودکان)

۱۲- مانیگان هزار داناستان (کتاب هزار قاعده رسم)

۱۳- شهرستان‌های ایرانشهر، و غیره.

«در این دوره ساختمان دستوری زبان» به فارسی امروز نزدیک است. شیوهٔ حروف، تانها و ضمیرها که در اواخر دوران زبان فارسی باستان در شرف متروک شدن بود، بالکل کنار گذاشته شده.

دکتر ضائری در همان مقاله می‌گوید:

«نمونه دیگری که از زبان‌های ایرانی باستان باقی مانده، زبانی است که در کتاب‌های مقدس آیین زرتشت به کار رفته و به این سبب آن را زبان «اوستایی» می‌خوانیم. از جمله این آثار یکی کتاب «گائدها» یا به تلفظ امروز فارسی «گائان» یعنی «سرودها» است که کهن‌ترین قسمت اوستا شمرده می‌شود و منظوم است و احتمال غالب آن است که از خود زرتشت، پیغمبر باستانی ایران باشد. قسمت‌های دیگر اوستا چنانکه می‌دانیم «یشت» و «یشت» و «ویدیواته» نام دارد. هیچ یک از آنها کامل و به صورت اصلی باقی نمانده است.»

تألیف‌های دیگری نیز چون «ضدایانیک» و «کلیله و دمنه» و غیره وجود داشت و کسانی مانند ابن مقفع (روزی) از یهلوی به تازی ترجمه کردند و اکنون نه از اصل یهلوی آن اثری است و نه از ترجمه عربی آن خبری. ولی در همان اوان، بنای ترجمه و یا تألیف‌های مجددی به زبان فارسی توجیه قرار گرفتند. مثل «ضدایانیک» که پایهٔ شاهنامه فردوسی و غیره می‌باشد.»

باز در مقدمهٔ هزار سال تر پارسی دربارهٔ اوستا چنین می‌خوانیم:

«از دیگری که از زبان باستانی ما باقی مانده اوستا است. اوستایی کهن‌ترین زبان ایرانی می‌باشد و در آغاز به خط آرامی- نوعی خط مستقیم- نوشته شده بود. این خط مانند دیگر خط‌های ساسی حروف‌های مصوت را جزو

گنجه نمی‌آورد و از قرن‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در آسیای مقدم رواج فراوان یافت. اوستا را در عهد ساسانیان به زبان فارسی متوسط ترجمه کردند و نام ترجمه را ژند (یعنی «تفسیر» «توضیح») نهادند^۱.

ملاحظه می‌فرمایید. اطلاعاتی که همه زبان شناسان درباره گذشته خط و کتابت در ایران و از روی آثار متعدد و بی‌شمار در اختیار ما می‌گذارند، بیان است که وجود خط و نوشتار را در آن زمان‌ها به‌طور قطع نشان می‌دهد. در حالی که دکتر پور جوادی در مقاله خود می‌گوید:

«بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثر دیگری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کردند و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوانحی که در قرن‌های اولیه اطلاق افتاد از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، تعداد آنها نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایران آموخت.»

شادروان احمد بهمنیار در مقاله «املائی فارسی» که در اصل، شطاباذ ورودی آن و الاقمام به فرهنگستان بوده و در مقدمه لغتنامه دهخدا به نقل از مجله فرهنگستان، شماره ۴ هم آورده شده در جایی از آن (ص ۱۵۲) چنین می‌گوید:

«نتیجه دیگر که از مقدمه معروفی در نظر داشتیم و اکنون به عرض می‌رسانیم، لزوم ترویج وضع قواعد برای املائی فارسی است. یعنی مرتفع

۱. بعضی ما عقده‌ها چون تیره، طبرستان، خراسان، سلسله‌ها بر پایه خط ژاندری در اوستا ساده‌اند تا آن‌چنین خط جدید است.

احمدی، توضیح آن از مقدمه مقاله ژاندری ما در پاریس است!

ساختن شیوب و تقاضی همین خط که امروزه بدان کتابت می‌گویم و به دانشش افتخار و مباحث داریم، من در اصل خط سخی بخارم و از کسانی هستم که تغییر آن را نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور می‌دانم. خط امروز ما از فروغ خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حمیر و انبار فرا گرفته‌اند و تیاکان ما پس از غلبه اسلام این خط را به سبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت به خط خودشان داشته است به میل و رغبت اتخاذ کرده و وسیله کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند.

دکتر ادیب سلطانی در «در آمدی بر پیچیدگی شیوة خط فارسی» و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین، پس از نقل نظر شامیروان بهمنیار می‌نویسد: «از نگرگاه تاریخی نمی‌توان باور داشت که این خط ناگهان در ایران پذیرفته شده باشد؛ مسلماً پندوش آن تدریجی و با آزمون و تجربه همراه بوده است. با این همه بر باید فریفته‌ها باید به این بی‌آمد رسید که پندوش کامل خط عربی برای فارسی نوین دیرتر از سده سوم هجری صورت نگرفته است. ظاهراً سده سوم هجری می‌بایستی به رقابت خط پهلوی با عربی پایان داده باشد».

در این کتاب که مطالب مفید و آموزنده بسیار دارد، بخشی به نظرها و دیدگاه‌های مختلف، از بسیاری استادان زبان و ادبیات درباره تغییر یا نگهداری یا اصطلاح خط کتونی فارسی اختصاص یافته است. که ملاحظه آن را به همه گویندگان جوان توصیه می‌کنم.

در شروع این بخش چنین آمده است:

«اینچه مربوط به زبان آریایی فارسی است، در این توده نیست که خط عربی، کامل شده فارسی خطی است تاخسی. پریش کاستی‌های خط عربی - فارسی دست کم از هزار و صد سال پیش مورد توجه اندیشه کاران بوده است؛ از جمله احمدبن حنبل سرخسی، حمزة اسفهانی، دانشمند و فیلسوف علمی بزرگ

ایران زمین ایزدیحان بیرونی، و خواهد رشیدالدین فضل‌الله، به کاستی‌های این خط اشاره کرده‌اند. در دوران نوین نیز این مطلب مطرح بوده است، که سبب آن را باید جدا از خود خط، هجوم فرهنگ باختر زمین و همراه با آن، ورود خط لاتین به کشورهای دیگر از جمله کشور ما دانست.

«تعداد ازهایی که از صد و پنجاه سال پیش تاکنون در زبان فارسی دربارهٔ برش خط، به صورت کتاب و مجزوه و مقاله و یادداشت و نامه به تشریح‌های دوره‌ای نوشته شده است، بسیار است و رای‌های بیان شده در این اثرها گوناگون است.»

و در اشارهٔ تاریخی به خط فارسی نوین می‌گوید:

«خط فارسی نوین از خط عربی گرفته شده است. ظلهای خط عربی در تحلیل فرمایش، از خط آرامی مشتق گشته‌اند و خط آرامی چنانکه گفته آمد، از شاخه‌های قبای ساسی شمالی است.»

توجه به چند نکته دیگر دربارهٔ خط عربی-فارسی می‌باید نیست.

«با اندامی روشن شده است که القباهای قبلی و آرامی و کنعانی (عبری کهن) هر سه از قبای شمالی مشتق شده‌اند.»

«با این همه کاز سامیان و قبای آنان کاستی داشت؛ ایشان صرف‌های صامت را «جسم» تصور داشتند که دیدنی است و آنها را نشان دادند و مصوت‌ها را «روح» که دیدنی نیست و آنها را نشان ندانند.»

این تکرر در صفا عطای مشتق از آوای ساسی تا نبرگ‌ذات است.

گفتار و نمادهای آوایی زبان را زبان‌شناسان دستگامی طبیعی می‌دانند. در حالی که خط و نوشتار را نمادی فرآوردی می‌گویند. عمر نماد طبیعی آوایی را، یا صد هزار تا یک میلیون سال و عمر نماد فرآوردی نظمی را چند هزار سال و حتی اختراع القبا را به زحمت تا پنج هزار سال تخمین زدند. پس انسان‌ها حق دارند گفتار را طبیعی خود بدانند. خط و نوشتار در سده‌های

نخست به صورت رمزی، میان عدة عضودی وجود داشت. در حالیکه همه مردم گفتار و حرف زدن بر ایشان امری رایج و عادی بوده است. چیزی مثل تقس کشیدن، راه رفتن و غذا خوردن، خط در انحصار عددهای از افراد اجتماع بود و دیگران به دیده اصحاب به آن می‌نگریستند. هم به خط و نوشتار اهمیت فوق العاده داده می‌شد و هم به کسانی که از این راز باخبر بودند این اندیشه واهی قوت بیشتری می‌گرفت که در مواقع خواندن نوشته که برای دیگران مثل کشف رمز بود، خواننده پیام می‌توانست اضافه بر خط و جدا از خطوط نوشته شده از خود چیزی بر آن بیفزاید. همان اندیشه که به این جسم روح بدست و آن را زنده کند.

این فکر و این نوع نگاه به دانسته‌های نوشتاری را می‌توان با بسیاری از هنرها و تخصص‌های جامعه مقایسه کرد. مثلاً استاد جواهر سالا یا مصار خیره و امثال آنها را تا همین صد سال پیش مجسم کنید که حاضر نبودند دانش و هنر و تجربه خود را به آسانی در اختیار دیگران (مخصوصاً افراد ناباب و نامسالم) بگذارند و یا به اصطلاح برای خود رقیب و دشمن درست کنند. حتی بسیار اطلاق می‌افتاد که صنعت و هنری با سرگ استاد آن به ضایک سیرده می‌شد، بدون آن که شاگرد و شاگردانی تربیت شده باشند، تا بتواند چاشن استاد شود و تجربه و راه او را ادامه دهند.

برای نخستین بار یونانیان در حدود نهمصد سال پیش از میلاد صوت‌ها را هم داخل خط کردند و «روح» را در گفتار «جسم» نشانند. در روزگار ساسانیان، موبدان و مغان زرتشتی که خط دین دهره را برای پلانووسی و شرح اوستا اختراع کردند نیز همین کار را نمودند و صوت‌ها را داخل خط قرار دادند. چنانکه می‌گویند خط دین دهره از این جهت کامل‌ترین خط است.

دربارۀ خط اکنون فارسی می‌توانیم بگوییم که این خطی است که رودکی و فردوسی و نظامی و سولاتا و سعدی و حافظ و دیگران به وسیله آن

شاهکارهای شعری خود را نوشته و به دست ما رسانده‌اند و دانشمندان و حکیمانی چون ناصر خسرو، ابوالفضل بیهقی، قابوس ابن وشمگیر، نصرالله منشی، بیرونی، رازی، ابن سینا و صدعا نویسنده و متفکر دیگر از آن سود بردند. با همین خط آثار گذشتگان را خوانده و درک کرده‌اند و با همین خط افکار و تجربه و دانش خود را در اختیار دیگران و آیندگان گذاشته‌اند.

اصل، درست نوشتن و درست خواندن است که بسیاری از بزرگان و اهل قلم بر آن تأکید داشته‌اند. راهنمایی‌های ارزنده و مفیدی عرضه کرده‌اند. از جمله مقاله ارزنده «املای فارسی» شادروان احمد بهنیار در مقدمه آهسته‌آهسته دهخدا را می‌توان نام برد و نیز از صدعا نوشته و مقاله و کتابی که تا امروز نوشته و چاپ شده و در دسترس است. فرهنگستان هم می‌تواند هدایت‌گر و مرزج شیوة کارآمد و یکسانی برای درست نویسی باشد.

آیا خط ما از خط ژاپنی‌ها و چینی‌ها هم مشکل‌دارتر است؟

روانشناس دکتر خانلری در زبان شناسی و زبان فارسی (ص ۲۵۲-۲۵۶) به ادگی از اشکال‌های خط و اختلاف در تلفظ، در دو خط فرانسوی و انگلیسی اشاره می‌کند که چالب توجه است. می‌گوید:

«در زبان فرانسه حساب کرده‌اند که برای نوشتن صوفی که «O» خوانده می‌شود و تقریباً با حرکت پیش یا حقه فارسی معادل است، ۲۵ صورت به کار می‌رود که از این قرار است.»

و سپس هر ۲۵ واژه را می‌آورد و سرانجام می‌گوید:

«اینجا به این نمونه اکتفا می‌کنیم؛ اما اگر بخواهیم همه مشکلات خط فرانسوی و اختلاف مکتوب آن را با تلفظ امروزی بیت کنیم، کتابی خواهد شد و اینگونه کتاب‌ها را ادیبان و زبان شناسان فرانسوی خود نوشته‌اند»

«در خط انگلیسی هم دشواری و اختلاف با تلفظ، کمتر از فرانسه نیست.»
وقتی همین خط فارسی را با خط فرانسوی و انگلیسی که خط‌های جهانی

هستند مشابه کنیم. می‌بینیم اشکالات خط ما در حقیقت چیزی نیست.

از یک نظرگاه دیگر هم می‌توانیم به خط فارسی نگاه کنیم.

ملاحظه فرمایید یک کودک در فرانسه یا انگلیس به مدرسه می‌رود و نوشتن را با خط خودشان یاد می‌گیرد و تا رسیدن به ابتدای و بالاتر از آن مجبور است همان خط و شیوه نگارش را به کار ببرد در حالی که یک کودک ایرانی وقتی به مدرسه می‌رود تا نوشتن بیاموزد، با خطی شروع می‌کند که برای راحتی کار آموزش، حرکت‌ها یا معنوت‌ها را در بالا و زیر حروف برایش در کتاب گذاشته‌اند (تعدد کسره و ضمه) اما به تدریج که این کودک ایرانی به کلاس‌های بالاتر می‌رود و پاسواتر می‌شود، تعداد این علامت‌ها را کمتر می‌کند (هم در کتاب کمتر می‌نویسد، هم خود او کمتر می‌نویسد) زیرا تلفظ درست را یاد گرفته و به ذهن خود سیرده است.

وقتی همین کودک بزرگ شد و دبیرستان را تمام کرد و مثلاً به کارشناسی و بالاتر از آن رسید نوشتن اعراب را دیگر لازم نمی‌دانست چون بدون آنها هم به خوبی می‌خواند و می‌نوشت، حتی می‌تواند در بسیاری جاهای تشدید را هم نگذارد و مشکلی به وجود نیاید. همین طور علامت تون را، اما هر کجا می‌گردد ممکن است درک نوشته‌اش مشکل باشد یا برای راهنمایی ضواتنده، بی‌درنگ از اعراب (علامت‌های خارج از خط) استفاده می‌کند. خوب فکر نمی‌کند این از محصولات خط فارسی است؟

اگر ما از قاعده صنعت، فن‌آوری و دانش زمان عقب افتادیم، مشکل از خط ما نیست. اگر کامپیوتر یا رایانه را ما اختراع کرده بودیم، اکنون خط فارسی جهانی شده بود. به قول حضرت حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ساخت

و در نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

از آنجایی که زبان با فکر رابطه‌ای ثابت شده و مستقیم دارد، و خط هم از

نمادهای زبان است (نماد نوشتاری). فکر در نوشتن و خواندن خط دخالت کامل دارد و می‌دانیم که نوشتن (نویسمی ذهنی زبان) نیرویی است ذهنی و مجرد که به کمک آن می‌توان اطلاعات انباشته شده در مغز و ذهن یا تاخودآگاه را به سطح آگاهی آورد و از آن استفاده زبانی کرد. در این مورد هم می‌توان گفت فکر، نقش فعال و زاینده‌ای دارد و خط فارسی خوشبختانه به گونه‌ای طراحی شده که موجب فعالیت بیشتر مغز و استفاده بهتر و بیشتر از فکر و توانایی‌های ذهنی بشود.

بدران و نیاکان ما زمانی همین خط را که پیچیده‌تر از اکنون بود به خوبی می‌نوشتند و می‌خواندند. آن زمانی که «ک» و «گ» و «ژ» و «ز» و «پ» و «ب» و «ج» و «چ» و «ح» و «خ» و «د» به صورتی واحد و همگند نوشته می‌شد. ولی آنها موقع خواندن و درک پیام و نوشته، به صورتی درست پیام‌ها را دریافت می‌کردند. توسعه هنگام نوشتن و زمانی مثلاً «ز» یا «پ» می‌نوشت و مرادش «ز» یا «پ» بود و می‌دانست که خواننده پیام هم آن را درست خواهد خواند.

اما چون زبان فارسی دری اضافه پیدا کرد و میزان باسوادان زیاد شد، بزرگان و زبان دانان چهارمادی اندیشیدند و این حروف را با اضافه کردن چند نقطه و یک سرکش از حروف مشابه متمایز کردند.

بسیار دیده شده که مثلاً دانش آموز یا دانشجویی در خواندن یک قطعه شعر یا یک متن کلاسیک از کتاب فارسی خود اشکال داشته و آن را غلط خوانده است (حتی بعضی از گویندگان). در این صورت باید علت غلط‌خواندن را پیدا کرد!

با یا چنین موردی قبلاً آشنا نشده است و قبلاً شعر و متن را مطالعه نکرده، یا بی علاقه نسبت به ادبیات و درس فارسی است یا تمرکز فکری نداشته (به قول معروف حواسش را جمع نکرده و فکرش جای دیگری بوده... یا اصلاً

کم سواد یا خدای نکرده بی‌سواد است که در هر صورت گناه را نباید به گردن خط انداخته. مگر دانشجویان کشورهای دیگر در خواندن و ترکیب مطالب زبان مادریشان دچار اشکال نمی‌شوند و خط خوانی و خط نویسی ندارند؟

دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی (چه دختر و چه پسر) اغلب در سائیده‌های جهانی در هر رشته‌ای، (ریاضی، فیزیک، شیمی و...) رتبه‌های اول یا دوم را کسب کرده و می‌کنند. به قول یکی از دوستان زبان‌شناسی همین زبان فارسی دری با آن همه آثار فرهنگی و هنری که محلو از اندیشه‌های ناب و تفکرات بسیار والای انسانی است، توانسته ادبیات ایران و اندیشه‌های ایرانی را در جهان، ستار و برجسته نماید. پژوهشی همه جانبه و عمیق که صورت نگرفته است؟ کسی چه می‌داند؟! شاید زبان و خط ما هم در این مورد سهمی هر قدر کوچک و کم بر عهده داشته باشد!

برای رفع مشکلات خط هم، باید راه‌های درست و مستقیم را یافت. خط فارسی و خوش‌نویسی آن اکنون به مرز هنر رسیده و بسیاری از درجه‌ها هنر به آن نگاه می‌کنند و شاید همین ایجاد مشکل کرده است. اگر هنر است، دیگر نباید انتظار یک وسیله ارتباطی کارآمد و معقول را از آن داشت. هنر است و کاربرد هنری دارد. پس باید خطاطی، خوش‌نویسی، خط - تقاضی و انتقال آن را از خط تحریری (خطی که برای ارتباط‌های درست و بی‌عیب ایجاد کنیم و تقاضای آموزش و انتقال هر نوع اندیشه است) جدا کنیم.

خط شکسته به‌کلی با خط نسخ و نستعلیق متفاوت است. برای نوشتن و خواندن این خط باید رموز آن را آموزش، زیرا تمام حروف، کلمات و ترکیبات آن در عین زیبایی و احتمالاً بی‌قاعدگی ظاهری، از اصولی پیروی می‌کند که دانستنش لازم است.

این خط برای ایجاد ارتباط‌های اجتماعی و فرهنگی مردم ساخته نشده است و نمی‌تواند برای ارتباط همگانی باشد. باید با دید زیبایی‌شناسی و هنری به آن نگاه کرد.

اکنون بهترین نظم خط برای کتاب و روزنامه و مجله و نامه‌های اداری و مسانده اسناد، همین خط‌های پشایی است و برای دست نوشته‌ها، هم درست‌نویسی یا خواناتویسی) خط تحریری‌ریز مناسب است. اما دشواری و مشکل اصلی در بد نوشتن است. در ندانستن اصول و قوانین نوشتاری است. در سهل‌انگاری و در تبلی است. در نرسیدن به «بهارت» است.

از حدود دوست سال پیش تاکنون، دهها بار به وسیله استادان ادب و زبان‌شناسان با فرهنگ دستور زبان فارسی نوشته شده است که هر کدام به نوعی کامل‌کننده هم‌اند و تا آنجا که من دیدم هر کدام حرفی برای گفتن و اصولی برای یاد گرفتن دارند.

همین‌طور دهها شیوه‌نامه برای درست نوشتن و درست خواندن خط فارسی تدوین شده است.

برای نمونه، شاید بهترین نمونه، از دو مقاله برارزش «دستور زبان فارسی» از جلال‌الدین همایی و «اسلای فارسی» از احمد پهنیار، دو استاد بزرگ زبان و ادب پارسی می‌توان نام برد که به کارگیری و افعنمای‌ها و دستورهای هر دو مقاله بهترین افعنمای ما برای رسیدن به اصول و قوانین درست نویسی زبان فارسی است. البته کتاب‌های مفید دیگری هم هست. باید آنها را خواند و از مجموع آنها، به اصولی همگانی و قاعده‌مند دست یافت، که همه از این بیروی کنند.

با همین خط به ظاهر ناقص (به علت نبودن اعراب در داخل خط) ولی کامل (ازرا که هزاران کتاب ارزنده و گرانمای نظم و نثر دارد) بلا هم به این بیت زیبای حضرت حافظ می‌رسیم که:

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام مسانده

و در نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

همین خط، با اسلای درست و منطبق بر قوانین درست‌نویسی و

درست خوانی، با رعایت فاصله‌گذاری‌ها و پیوسته یا جدا نویسی کلمات، پیروی از اصول دستور زبان فارسی و بهتر از همه توافق همه استادان و صاحب نظران در انتخاب شیوه‌ای یکسان^۱ می‌تواند باز هم سال‌های سال به ایران عزیز و ایرانیان فرهیخته خدمت کند و احتیاجات ما را همچون گذشته برآورد. به‌نحیه تیزی هم به اصلاح باشد که البته هست، باید مجمعی، همچون «فرهنگستان» برای انجام آن اقدام کند. در مورد تکنولوژی و زبان رایانه، جوانان ما، باید ضمن یادگیری این فن، زبان آن را هم بیاموزند. یاد گرفتن یک زبان خارجی مثلاً انگلیسی نه تنها زبانی ندارد که بسیار هم لازم و مفید است.

۱. کبار شاهنده شده که استادان ما در این رشته‌های شروع و -پایسی یکسان‌ها پذیرفته به‌روز می‌پردازیم مثل و آثار فارسی، ولی ایندولیم حداقل در دهه و تا همین روز چنین استادان کمالی نظر در دهه‌های اخیر نبرد